

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

همه گمراهند جز یمانی صاحب پرچم هدایت

در پاسخ به مقاله‌ی

«داعش و جریان مدعی یمانی، دوروی یک سکه!»

به قلم

عباس فتحیه

چاپ اول

۱۴۳۸ هـ ق - ۲۰۱۷ م

۱۳۹۶ هجری شمسی

همه گمراهند جز یمانی، صاحب پرچم هدایت	نام کتاب
عباس فتحیه	نویسنده
اول	نوبت انتشار
۱۳۹۶	تاریخ انتشار
۱۰۲۰/۱	کد کتاب

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام به
تارغاهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- تقدیم به ۹
- پیش‌گفتار ۱۱
- گفتار اول: یمانی همان مهدی موعود است ۱۷
- شخصیت یمانی از زبان امام باقر علیه السلام ۱۸
- اوصافی عرشی برای شخصیتی گمنام! ۱۸
- هدایتگر بودن پرچم یمانی ۲۲
- شخصیت مشکوک خراسانی و جبهه بنی عباس ۲۳
- تنها هدایتگر، یا هدایتگرترین؟! ۲۷
- آل محمد علیهم السلام شایسته تبعیت هستند ۲۹
- عدم حصر پرچمها به سه رایت ۳۳
- دعوت به سمت صاحب الزمان علیه السلام ۳۵
- معنای عبارت «یلی أمره» ۳۸
- معنای «مولی» ۴۱
- تحریم فروش سلاح هنگام خروج یمانی ۴۵
- وجوب بیعت و قیام با یمانی ۴۷
- وجوب همراهی با پرچمهای سیاه مشرقی ۴۹
- دعوت سید حسنی سپیدرو در ایران ۵۱
- جهنمی بودن متمرّدان از دعوت یمانی ۵۵
- معنای دقیق «یلتوی علیه» ۵۷
- دعوت به حق و طریق مستقیم ۵۹
- مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام یمانی است ۶۱
- وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در معرفی ائمه و مهدیین ۶۶
- تسلیم وصیت به مهدی اول، قبل یا بعد از وفات امام زمان علیه السلام ۶۸
- وجه تسمیه قائم علیه السلام به یمانی ۷۰
- یمانی موعود و یمانی زیدی اهل صنعاء ۷۳
- تعارض آشکار اوصاف مهدی در روایات ۷۴

۱. خروج از مکه (جنوب) یا شرق!..... ۷۴
۲. تیره پوست ابرو باز، یا سفیدروی ابرویپوسته!..... ۷۵
۳. محمد بن الحسن یا احمد بن اسماعیل!..... ۷۶
۴. ظهور قبل از سفیانی یا بعد از سفیانی!..... ۷۸
۵. متولد سال ۲۵۵ یا متولد آخرالزمان!..... ۷۹
۶. یازدهمین فرزند علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) یا دوازدهمین فرزند!..... ۸۰
- دلیل عقلی بر حجت بودن یمانی..... ۸۵
- گفتار دوم: راه شناخت مهدی و یمانی..... ۸۹**
- چون که صد آید نود هم پیش ماست..... ۸۹
- تفاوت اساسی مدعی کذاب با مدعی صادق..... ۹۱
- قانون شناخت حجت از زمان تنصیب آدم (علیه السلام)..... ۹۲
- ا. بینه (وصیت و نصّ تشخیصی)..... ۹۳
- بینه و نصّ، نشانه حقانیت رسولان الهی..... ۹۴
- محفوظ بودن وصیت از ادعای باطل..... ۹۶
- شناخت قائم (علیه السلام) با وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)..... ۹۹
- قرائن صدور قطعی حدیث وصیت..... ۱۰۱
- کارآمدی اصلی حدیث وصیت..... ۱۰۲
- نوشته محفوظ و سر به مهر..... ۱۰۳
- کدام قائم با وصیت شناخته می‌شود؟..... ۱۰۵
- ب. علم..... ۱۰۷
- سلاح رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)..... ۱۱۱
- رابطه سلاح رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با علم..... ۱۱۳
- ج. رایت (پرچم و گفتمان حاکمیت خدا)..... ۱۱۷
- پرچم و شعار و گفتمان «البیعه لله»..... ۱۱۸
- معنای بیعت با خدا..... ۱۱۹
- مسئله حاکمیت خدا در زمان غیبت..... ۱۲۰
- انحصار این پرچم و دعوت به خلیفه خدا..... ۱۲۲
- د. شهادت ملکوتی خداوند..... ۱۲۳
- ادعای غیب و دلیل غیب..... ۱۲۳

- شهادت خدا بر حقانیت رسول در میزان قرآن ۱۲۵
- مبشرات و رؤیاهای صادقه برای مؤمنان ۱۲۷
- ارزش و جایگاه رؤیا در قرآن ۱۲۷
- ماهیت ندای آسمانی و صیحه جبرئیل علیه السلام ۱۳۰
- سابقه امام‌شناسی با رؤیا ۱۳۹
- شهادت خدا از طریق استخاره ۱۴۰
- ه. معجزه و کرامت ۱۴۲
- تطبیق قانون معرفت حجت بر سید احمد الحسن ۱۴۷
- أ. وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته بازدارنده از گمراهی ۱۴۷
- ب. علم ۱۵۱
- ج. پرچم حاکمیت خدا ۱۵۲
- د. شهادت ملکوتی ۱۵۴
- ه. معجزات و کرامات و غیبات ۱۵۵
- گفتار سوم: شبهات رجانیوزی بر دعوت یمانی ۱۵۷**
- خروج زودهنگام یمانی پیش از خراسانی و سفیانی ۱۵۷
- تولد و ظهور یمانی از بصره به جای یمن ۱۵۹
- امام سیزدهم شیعیان!! ۱۶۰
- امامت مهدیین و بخصوص مهدی اول ۱۶۰
- ضدیت و مخالفت با مرجعیت شیعه ۱۶۳
- چند سؤال ساده از شیعیان مراجع ۱۷۳
- فرقه‌سازی به نفع استکبار جهانی ۱۷۵
- فرقه تکفیری یمانیون یا داعش شیعی!! ۱۷۶
- پنهان بودن سرکرده فرقه ۱۷۸
- علت و ماهیت غیبت یمانی علیه السلام ۱۷۸
- تکنیک قیاس مع الفارق با بهائیت و غیره ۱۸۱
- تقطیع و تحریف آیات و روایات ۱۸۲
- تقطیع و تحریف توسط مدعیان نیابت امام زمان علیه السلام ۱۸۳
- مشهورترین دلیل تقلید از فقها ۱۸۴
- ادعاهای پلکانی و سعودی در عقاید ۱۹۲

- ۱۹۴ ادّعی یمانی چیست؟
- ۱۹۵ عقل‌گرایی افراطی یا نفی عقل
- ۱۹۶ زیر سؤال بردن رسالت فقهاء و علما در عصر غیبت
- ۱۹۸ تقلید از فقها در میزان روایات
- ۱۹۸ وجه اشتراک بی‌توجهی به نقش فقها
- ۱۹۹ بازسازی مصنوعی حوادث آخرالزمانی توسط استعمار
- ۲۰۱ دیگر به چه چیزی می‌توانیم اعتماد کنیم؟
- ۲۰۲ عوامل پیدایش جریانهای تکفیری مثل داعش
- ۲۰۴ تکلیف شیعیان برای قیام و صدور انقلاب
- ۲۰۶ رهبری واحد و مقتدر شیعه
- ۲۰۸ پشتیبانی مالی از نهضت‌های شیعی و اسلامی
- ۲۱۰ شباهت با فرقه قادیانی
- ۲۱۱ ادّعی رؤیت امام مهدی (علیه السلام) در خواب و بیداری
- ۲۱۲ انتقال کارکردهای امام زمان (علیه السلام) به یمانی (علیه السلام)
- ۲۱۳ کدام فرقه شبیه فرقه قادیانی است؟
- ۲۱۴ شباهت با فرقه وهابیت
- ۲۱۵ حمله به مرجع مبارز، آقای سیستانی
- ۲۱۶ یمانیون تکفیری هستند؟
- ۲۱۷ یمانی (علیه السلام) جادو می‌کند!!
- ۲۲۴ شباهت با فرقه بهائیت
- ۲۲۶ شباهت با فرقه داعش
- ۲۳۱ جمع‌بندی و سخن پایانی

تقدیم بہ

پیشکامہ مقدس و نورانی و لاہوتی

آن سفر کردہ کہ صد قافلہ دل ہمہ اوست

آنکہ ہر جمعہ نوشتیم برایش گلہا

قطب عالم امکان، محمد آخر الزمان،

صاحب فتح مبین، بقیۃ اللہ الأعظم فی السماوات والارضین،

طاووس اہل اجنتہ، خاتم الأوصیاء، صفوة الأصفیاء،

قائم آل محمد علیہ السلام، پدر و معلم مولایم احمد

حضرت محمد بن احسن المہدی (علیہ و علی آباء و ائمانہ افضل الصلوة والسلام)

مولای غیریم، خواستہم از حقانیت فرزندت احمد احسن یانی علیہ السلام دفع کنم.

این عمل ناچیز تقدیم ثنای شہیدترین مردم بہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و امی لاہوت مشید.

«جنتک جنتانہ فرجاة فلولف لنا للکلیل و تصدق علینا ان اللہ یجزی المتصدقین»

(سریدای ناچیز آوردیم؛ پس سیمانار ابر ما کامل کن و بر ما صدقہ دہ کہ خداوند صدقہ دہندگان را پاداش می دہد)

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الامت و المهدیین و سلم تسلیماً

والاعول و الاقوة الابله العلی العظیم

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ»^۱ (ما پیمائی از بنی اسرائیل گرفتیم و رسولاتی برای آنها فرستادیم؛ هرگاه که یکی از رسولان چیزی برایشان آورد که خوشایند نفسشان نبود، گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می‌کشد).

امامت و مهدویت مهمترین مسائل اعتقادی است. هدف از آفرینش انسان شناخت و پرستش خدای یکتا بوده و این امر جز با شناخت و اطاعت مطلق از خلیفه خدا در هر زمان میسر نیست. در نتیجه موضوع امامت و مهدویت مهمترین رکن عقاید بوده و پیوندی ناگسستنی با توحید دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «أَنَّ الدِّينَ وَ أَصَلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَ هُوَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ وَ أَهْلُ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ حُدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْإِمَامِ»^۲ (دین و اصل دین، یک مرد است و آن مرد، یقین است و ایمان است؛ و او همان امام امتش و اهل زمان خودش است؛ پس آنکه او را بشناسد خدا را شناخته و آنکه او را منکر باشد خدا و دینش را منکر است و آنکه او را نشناسد خدا و دین و حدود و قوانین خدا را بدون آن امام نشناخته است).

در چنین مسأله خطیری انتظار می‌رود که هر انسان خردمندی خودش راه تحقیق و مطالعه را بیاماید و از تقلید بپرهیزد، چنانکه حتی مراجع تقلید نیز در آغاز رساله‌های توضیح

۱ - مائده: ۷۰.

۲ - بصائر الدرجات: ج ۱ ص ۵۲۹.

المسائل نوشته‌اند که تقلید مخصوص احکام فرعی دین است و در عقاید دین و احکام اصلی دین جایز نیست؛ پس حتی اگر مشروعیت و جواز یا وجوب تقلید از مجتهدان قابل اثبات باشد (که از نظر قرآنی و روایی و عقلی قابل اثبات نیست)، این امر طبق نظر خود متولیان مرجعیت مختص به احکام فرعی دین است، نه احکام اصلی یا عقاید.

قرآن کریم هیچ گاه روش تقلید در دین را تأیید نکرده، بلکه این سنت جاهلانه را به شدت نفی کرده است. برای نمونه گاهی سخن گمراهان را در قیامت روایت می‌کند که می‌گویند: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»^۱ (پروردگارا، ما از آقایان و بزرگان خودمان اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه کردند).

اما این عذر مقبول و موجهی نیست، چنانکه در آیه دیگر می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لُكُنَّا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۲ (و هنگامی که به آنها گفته می‌شود از آنچه خدا فرستاده تبعیت کنید، می‌گویند: بلکه ما از آن آیین و روشی که پدرانمان را بر آن یافتیم تبعیت می‌کنیم؛ اگرچه پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت شده نبودند؟!).

عقل سلیم هم گواهی می‌دهد که در چنین موضوع خطیری (که سعادت یا شقاوت ابدی را به همراه دارد) از کسی پیروی نکنیم، مگر آنکه عصمتش با دلیلی محکم اثبات شده باشد. آیا کسی معتقد به عصمت مراجع تقلید هست؟! آیا دلیلی بر عصمت آنها وجود دارد؟! اختلاف مجتهدان و فقیهان دین در مسایل فقهی و کلامی گواهی می‌دهد که دانش آنان چیزی جز تلاشی پر خطا در فهم احکام دین نیست، چون آنچه که از نزد خدا باشد، هرگز در آن اختلاف نیست: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۳ (آیا در نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا می‌بود، قطعاً در آن اختلافی بسیار می‌یافتند).

پس چگونه ممکن است که در امر دین و بویژه در اهم عقاید دینی به کسی یا کسانی تکیه کنیم که از خطا و اشتباه مصون نیستند و خودشان اذعان دارند که تقلید در امر عقاید دینی جایز نیست؟!

۱ - احزاب: ۶۷.

۲ - بقره: ۱۷۰.

۳ - نسا: ۸۲.

غربت و تنهایی بیشتر خلفای خدا در زمان حیات خودشان معلول این بود که وقتی فرستاده‌ای از سوی خدا برای مردم مبعوث می‌شد، مردم عوام بی‌درنگ به بزرگان دین و سیاست مراجعه می‌کردند و از آنها سؤال می‌نمودند که آیا این شخص راستگوست یا نه؟ آن بزرگان دین و سیاست نیز با اینکه در امور جزئی و کلی با هم اختلافاتی داشتند، اما در تکذیب و انکار رسولان خدا هیچ اختلافی نداشتند و یک صف واحد مقابل دعوت خلفای خدا تشکیل می‌دادند و آنها را تکذیب و تمسخر و تکفیر می‌کردند. قرآن کریم مملو از این گونه قصه‌های تلخ تکراری است و هر که در عمرش یک بار کتاب خدا را مطالعه کرده باشد، تردیدی در این سنت همیشگی جبهه حق و باطل ندارد.

امروزه فقها تلاش می‌کنند به فهم عرفی مردم زمان رسول الله ﷺ نزدیک شوند و این نهایت تلاش و اجتهاد آنهاست. فقهای زمان ما شاگرد معصوم نبودند و اساتیدشان هم شاگردان حجت خدا نبودند، اما صحابه رسول خدا ﷺ سالها در خدمت بزرگترین و شریفترین مخلوقات و خلفای خدا شاگردی کرده و از او دین را آموخته بودند. قدر و منزلت خاص صحابه رسول الله ﷺ نسبت به تابعین و دیگر عالمانی که در آینده به امت اسلامی اضافه شدند، برای این است که آنها محضر بزرگترین معلم آسمانی را درک کرده و از او علم آموخته بودند؛ وانگهی شاگردی آنها منحصر به علوم متعارف نبود، بلکه بسیاری از آنها اهل سیر و سلوک معنوی ذیل راهنمایی رسول الله ﷺ بودند و به مراتبی از یقین و معرفت شهودی و کشفی نیز رسیده بودند.

آگاهان از سیره نبوی و تاریخ اسلام، به خوبی واقفند که بسیاری از صحابه رسول خدا ﷺ از حیث علمی و عملی و اخلاقی، تبدیل به الگوهای برتر امت اسلامی شده بودند. حوادث بعد از رحلت رسول الله ﷺ بهترین شاهد بر جایگاه تأثیرگذار صحابه (مهاجرین و انصار) است، زیرا در حقیقت آنها بودند که مسیر امت اسلامی را در جریان سقیفه و پس از آن، دگرگون کردند و آنها بودند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیست و پنج سال خانه‌نشین نموده؛ و کردند آنچه نباید می‌کردند.

امت اسلامی عموماً با تبعیت و تقلید یا حتی الگوپذیری از همان بزرگان، مسیر اعتقادی و سیاسی و علمی خود را آن گونه ترسیم کردند که امروز نتایج شرم‌آور آن را در امت اسلامی مشاهده می‌کنیم. در واقع، تجربه نخستین تقلید از مشهورترین و قدیمی‌ترین فقهای امت، جریان سقیفه و تغییر مسیر نهضت رسول الله ﷺ را به ثمر نشاند.

همین خطّ و مسیر را در جریان عاشورا هم به وضوح مشاهده می‌کنیم، آنجا که عمده نخبگان علمی و سیاسی جامعه و فقهای علوی و عثمانی، یا سکوت کردند یا از نظام نامشروع بنی‌امیه و خلف طالح معاویه حمایت کردند و در نتیجه مسلمانان بسیاری را برای کشتن حسین بن علی (علیه السلام) در کربلا، به جرم خروج بر حکومت اسلامی و تمرد و ارتداد و بدعت‌گزاری و طغیان علیه خلافت اسلامی، با قصد قربت و جلب رضایت خدا به صف کشیدند. روضه و مرثیه و حکایت شجاعتها و مظلومیت‌های ابوعبدالله الحسین (علیه السلام) و اصحاب و انصار و اهل بیتش را هزاران بار شنیده‌ایم، اما کمتر پیش آمده که در علل شکل‌گیری آن حادثه دلخراش فکر کنیم و به این سؤال پاسخ دهیم که واقعاً چرا دهها هزار مسلمان، با قصد قربت و نیت خیر و جلب رضای خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در صحرائی جمع می‌شوند تا فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی مرتضی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) را با لب تشنه ذبح کنند و از شادی تکبیر بگویند؟!

اگر به قرآن و احادیث و تاریخ اسلام و اصول مسلم عقلائی نگاهی بیندازیم، به خود اجازه نمی‌دهیم که یک بار دیگر در باره دین خدا به بزرگان دین و سیاست مراجعه کرده و از آنها تبعیت کنیم، آن هم پس از گذشت هزار و اندی سال از غیبت کبری و تغییر تدریجی بسیاری از ارزشها و مفاهیم و علوم و جابجا شدن معروف و منکر و استحاله مبانی اصیل تشیع که عمدتاً به وسیله علمای غیر عامل و گمراه صورت گرفته، نه به وسیله مردم عوام!

موضوع دعوت سید احمد الحسن قطعاً یک موضوع اعتقادی است، زیرا ایشان مدعی است که من همان یمانی موعود در روایات شیعه هستیم، اما یمانی یک شخصیت عادی مانند سایر شخصیت‌های سیاه و سفید و خاکستری عصر ظهور نیست، بلکه این شخصیت همان مهدی اول و قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) و وصی و فرستاده امام عصر (علیه السلام) بوده و اطاعتش بر اهل عالم واجب است و نسبت او به امام مهدی (علیه السلام) دقیقاً مانند نسبت امام علی (علیه السلام) به رسول الله (صلی الله علیه و آله) و نسبت هارون به حضرت موسی (علیه السلام) و شمعون الصفا به مسیح (علیه السلام) است.

به بیان دیگر، اعتقاد یمانین از دو بخش تشکیل می‌شود:

۱. یمانی حجت خداست و اطاعتش بر همه واجب است، چون او مهدی اول و وصی و

فرستاده امام عصر (علیه السلام) است؛

۲. مصداق یمانی موعود همان سید احمد الحسن است.

در حقیقت، او مدعی است که من مهدی و قائم آل محمد علیهم‌السلام هستم و یمانی موعود، همان مهدی اول مذکور در وصیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام و بشارت‌های تورات و انجیل است.

بی‌شک چنین ادعا و دعوتی، یک موضوع اعتقادی است که باید با تکیه بر ادله عقلی محکم و همچنین نصوص محکم ثقلین (قرآن و عترت) و به روش تحقیقی، قبول یا ردّ شود، نه با تقلید از بزرگان حوزه و دانشگاه.

وقتی که در این موضوع نمی‌توان از رجال و نخبگان علمی و دینی تقلید کرد، آیا می‌توان از شخصیت‌های سیاسی و رسانه‌ای تبعیت نمود؟!

متأسفانه گروهی از فعالان رسانه و سیاست تصور می‌کنند که چون در باره مسایل خرد و کلان سیاست و اقتصاد و هنر به آسانی فتوی می‌دهند، در باره این موضوع خطیر هم با قرائت یک جزوه کلیشه‌ای ژورنالیستی می‌توانند رأی قطعی صادر کنند و باید از عموم مردم و مؤمنان توقع اطاعت و تبعیت مطلق داشته باشند. مقالات و حتی کتابهایی که در این سالها بر ضدّ دعوت سید احمد الحسن نوشته شده، متأسفانه غالباً جنبه ژورنالیستی و هوچی‌گرانه داشته و کمتر دیده شده که شخصی با انصاف و رعایت موازین علمی به نقد این جریان و عقاید و ادله آنها بپردازد.

به عنوان مثال در زمان حاضر که این دعوت در کشورهای مختلف و بویژه میهن عزیزمان ایران به رشد چشمگیری دست یافته و تعداد فراوانی از اقتشار مختلف به آن گرویده‌اند، یکباره سایت‌های خبری و اطلاع‌رسانی احساس وظیفه شرعی کرده و بدون اینکه چیزی از حقیقت ادله این دعوت بدانند، شروع به تکذیب آن با تمسک به جملات شعاری و سطحی می‌کنند، تا جایی که حتی گردانندگان تارنمای «فرهنگ نیاز» و «رجانیوز» نیز تصور می‌کنند که این مسأله عقیدتی و علمی مانند نزاع‌های جبهه پایداری و اصولگرایان سنتی و ... است که با لفاظی و تیتراژی و تکنیک‌های روزنامه‌نگاری جلوی پیشرفت این اعتقاد را بگیرند، غافل از اینکه در این متون و مقالات به هیچ یک از ادله اصلی یمانیون اشاره نشده، چه رسد به نقد و بررسی علمی.

نقد و بررسی هر عقیده‌ای در این گونه سایتها اشکالی ندارد، به شرط آنکه از جهت وزن و عیار علمی با هم سختی و تناسب لازم را داشته باشند و متأسفانه مقاله مورد نظر و سایر مقالات مشابه اصلاً این توازن را رعایت نکرده، بطوری که اگر شخصی تنها ده درصد از ادله

دعوت یمانی را شنیده باشد، با خواندن این مقاله نظرش در باره این تارنماها به کلی دگرگون خواهد شد.

مقاله مزبور صرفاً به سبب اینکه در فضاهای مجازی به شکل انبوه منتشر شده، بنده را واداشت تا پاسخی جامع بر آن بنویسم؛ ضمن اینکه این نوع اشکالاتی که نویسنده محترم مقاله مطرح کرده، معمولاً به عنوان رایج‌ترین شبهات دعوت یمانی، دائماً در بین قشر خاصی از مردم (پیروان بی‌چون و چرای رجال دین و سیاست) بازگو می‌شود.

قبل از اینکه به نقد مطالب ذکر شده در این مقاله بپردازیم، لازم است که پیرامون مدعا و ادله اصلی دعوت سید احمد الحسن توضیحی بدهیم، گرچه خوانندگان محترم می‌توانند برای مطالعه ادله دعوت سید احمد الحسن به طور کامل و مفصل به کتابهایی مانند «وصیت مقدس، نوشته بازدارنده از گمراهی» تألیف سید احمد الحسن، «چهل حدیث در مورد مهدیین و ذریه قائم» و «پژوهشی در شخصیت یمانی موعود» و «وصیت و وصی، احمد الحسن» تألیف شیخ ناظم عقیلی، «گفتگوی داستانی در باره دعوت مبارک یمانی» تألیف شیخ عبد العالی منصور و دیگر کتابهای انصار در تارنمای رسمی انصار سید احمد الحسن مراجعه کنند که البته متأسفانه هم اکنون در کشور ما فیلتر است و باز کردن آن نیازمند فیلترشکن است:

www.almahdyoon.org

مدعای جریان یمانی تقریباً از دو بخش کلی تشکیل می‌شود:

۱. جایگاه شخصیت یمانی موعود، یعنی اینکه یمانی موعود حجت و خلیفه خدا، فرزند و وصی و فرستاده خاص امام مهدی (علیه السلام) و زمینه‌ساز اصلی حکومت و انقلاب حضرت ولی عصر (علیه السلام) و نخستین قائم از آل محمد (علیهم السلام) است و در نتیجه راه شناخت او نیز تابع قانون شناخت حجتها و خلفای خداست؛

۲. سید احمد الحسن مصداق همان یمانی موعود است که با قانون شناخت خلفای خدا، حقانیت ادعای خود را برای همگان (مسلمانان شیعه و سنی، مسیحیان، یهودیان و حتی خداناپوران) اثبات می‌کند.

گفتار اول

یمانی همان مهدی موعود است

یمانیون

به اعتقاد یمانیون (که به عنوان مهدویون یا مهدوی‌ها یا انصار امام مهدی یا انصار المهدی یا انصار الله معروف هستند)، یمانی موعود عصر ظهور، همان مهدی اول است که نامش در وصیت رسول الله ﷺ به عنوان فرزند و اولین اصحاب و مؤمنان به امام عصر (علیه السلام) و اولین مهدیین (یعنی دوازده خلیفه و وصی امام زمان) آمده.

مهدی اول، اگرچه وصی و خلیفه امام عصر (علیه السلام) است، اما در زمان ظهور حاضر بوده و اولین اصحاب امام است؛ پس هنگام ظهور امام عصر (علیه السلام) دو حجت معصوم حضور دارند: امام محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) و وصی و فرزندش احمد (علیه السلام) همچنانکه حضرت موسی (علیه السلام) و وصی او هارون (علیه السلام) در یک زمان برگزیده و مبعوث شدند، یا رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین (علیه السلام) در یک زمان بودند و علی (علیه السلام) در زمان پیامبر ﷺ نیز خلیفه و حجت خدا بود، یا حضرت ابراهیم (علیه السلام) و لوط (علیه السلام) در یک زمان و دو منطقه مختلف به رسالت مبعوث شده بودند.

هارون (علیه السلام) وصی حضرت موسی (علیه السلام) بود، اما پیش از حضرت موسی (علیه السلام) وفات کرد و آن کسی که پس از حضرت موسی (علیه السلام) وصی او شد، یوشع بن نون (علیه السلام) بود. وصایت و رسالت حضرت هارون (علیه السلام) همزمان با حضرت موسی (علیه السلام) و بویژه در زمان غیبت چهل روزه موسی بن عمران (علیه السلام) بوده، اگرچه نقش دیگری هم داشت که قبل از موسی (علیه السلام) به سوی آل فرعون مبعوث شد تا دعوت الهی کلیم الله را به آنها برساند و زمینه ساز اصلی قیام و دعوت حضرت موسی (علیه السلام) باشد.

وصی امام مهدی (علیه السلام) نیز مانند وصی حضرت موسی (علیه السلام) همزمان با او حضور دارد و در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) و قبل از ظهور علنی او، قیام می‌کند و این شخص همان یمانی موعود است.

شخصیت یمانی از زبان امام باقر (علیه السلام)

اطاعت از یمانی موعود که قبل از ظهور امام مهدی (علیه السلام) فرستاده می شود و دعوت الهی امام مهدی (علیه السلام) را به گوش مردم و بخصوص شیعیان می رساند و در نهایت بر ضد سفیانی قیام می کند، بر همه مردم واجب شده است و اهل بیت (علیهم السلام) پرچم او را پرچم هدایت نامیده اند و او تنها شخصی است که قبل از امام مهدی (علیه السلام) به عنوان هدایتگر و دعوت کننده به سمت صاحب الزمان (علیه السلام) و قیام کننده واجب الطاعه معرفی شده است.

امام باقر (علیه السلام) در این باره فرمود:

در بین پرچمها هیچ پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست؛ آن پرچم، همان درفش هدایت است، چون به سمت صاحبان دعوت می کند. پس هنگامی که یمانی خروج کند فروش اسلحه بر همه مردم و همه مسلمانان حرام می شود. و هنگامی که یمانی خروج کند به سوی او برخیز و قیام کن، چون پرچمش پرچم هدایت است و برای هیچ مسلمانی حلال نیست که بر او سرپیچی کند.

پس هر که چنین کند از اهل آتش است، چون او به حق و راه مستقیم دعوت می کند.

و لَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ اَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لَآنَّهُ يَدْعُوْ اِلَى صَاحِبِكُمْ فَاِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَمَ بَيْعِ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ اِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَاَنْهَضْ اِلَيْهِ قَائِنًا رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ اَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ لَآنَّهُ يَدْعُوْ اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيْقِ مُسْتَقِيْمٍ.^۱

چنین ویژگیهایی جز بر حجت‌های معصوم خدا صدق نمی کند، و تنها حجت معصوم مقارن

با امام مهدی (علیه السلام) طبق وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان فرزند و وصی و نخستین اصحابش (یعنی احمد) است.

اوصافی عرشی برای شخصیتی گمنام!

هیچ یک از این ویژگیهای ذکر شده برای یمانی، نمی تواند ما را با شخصیت او آشنا کند، جز اینکه به ما این نکته را بفهماند که یمانی حجت معصوم خداست و اگر این نکته را از روایت مزبور و سایر روایات بفهمیم، آنگاه با همان روشی که دیگر حجت‌های معصوم خدا را شناختیم، او را هم می شناسیم و اطاعتش می کنیم، وگرنه این اوصاف (مثلا اینکه یمانی به سمت حق و صراط مستقیم دعوت می کند)، چه ثمری در شناخت او دارد؟! اینکه او

هدایتگرترین پرچم است و به سمت صاحبان دعوت می کند، چه علامتی برای یمانی است؟! می بینیم که امروز همه مدعیان ادعا می کنند که به سمت حق و صراط مستقیم و صاحب الزمان (علیه السلام) دعوت می کنند.

بی شک این اوصاف و علایم تنها در صورتی برای شناخت شخصیت یمانی ثمربخش خواهند بود که جایگاه ویژه او را در دین و جریان ظهور تعیین کنند، وگرنه بهتر بود که به جای این اوصاف کلی و مبهم، نام خودش و پدرش و منطقه تولد یا زندگی و سن و شعار و رنگ پرچمش را بیان می کردند تا دست کم بتوانیم مصداق این یمانی موعود را به صورت احتمالی تشخیص بدهیم. اوصاف مزبور (هدایتگر بودن و دعوت به حق و صراط مستقیم و حرمت التواء و تمرد از او) چه فایده ای دارند؟! آیا این اوصاف صرفاً مدح و ثناء شخصیت مجهول و گمنام یمانی هستند؟! پس چرا اهل بیت (علیهم السلام) چیزی در باره شخصیت او ذکر نکردند تا او را بشناسیم و با او بیعت کنیم و همراه شویم؟!

آیا ممکن است که اطاعت شخصی بر ما واجب باشد، اما هیچ نام و نشانی از او برای ما ذکر نکرده باشند، جز اینکه او به سمت حق و صاحبان و صراط مستقیم دعوت می کند و اطاعتش بر همه واجب است و فروش سلاح را حرام می کند (یا در زمان قیامش فروش سلاح حرام می شود) و سربیزی بر او جایز نیست؟!

اگر کسی بیاید و مدعی شود که من یمانیم و شما را به سمت صاحب الزمان (علیه السلام) و حق و صراط مستقیم دعوت می کنم و باید از من اطاعت کنید، از کجا بفهمیم که او راست می گوید یا صرفاً شعار می دهد؟

می دانیم بسیار بودند کسانی که با همین شعارهای دینی مردم را گرد خود جمع کردند و قیام کردند و هزاران تن را به هلاکت رساندند و پیروان بیچاره آنها هم گمان می کردند که فرمانده و امامشان شخصی مقدس و الهی است، اما فقط وقتی متوجه خسارت دنیا و آخرت می شوند که پس از مرگ، پرده از پیش چشمشان کنار برود و باطن و سریرت رهبران و سرکایشان به آنها نشان داده شود. البته آن روز دیگر فرصتی نیست تا بخواهند گذشته را جبران کنند.

من از کجا باید بدانم که این شخص مدعی واقعاً در نهایت ما را به کجا خواهد برد؟! از کجا بدانم که قیام و نهضت او الهی است یا شیطانی؟! شاید برخی بگویند که یمانی هم مانند زید بن علی (علیه السلام) به سمت رضای اهل بیت (علیهم السلام) دعوت می کند و همین نشانه حقانیت اوست.

در واقع این یک اشتباه بزرگ است، چون زید شهید در زمان حضور یک امام معصوم (علیه السلام) قیام کرد و مردم می‌توانستند از امام زمان خودشان در باره او سؤال کنند و بفهمند که همراهی با زید آنها را به سمت بهشت میبرد یا جهنم، اما یمانی در زمانی دعوت و قیام می‌کند که صاحب الزمان (علیه السلام) غایب است، چون یمانی موعود از نشانه‌های قبل از ظهور و قیام صاحب الزمان (علیه السلام) است؛ پس هرگز قابل مقایسه با زید شهید یا اسامه (سردار آخرین سپاه زمان رسول خدا) یا مختار و توابین و شهید فخر و مالک اشتر نخعی و ... نیست، چون همه آنها در زمان حضور معصومین (علیهم السلام) قیام کردند و مردم با مراجعه به ائمه معصوم خودشان می‌توانستند حال آنها را دریابند، اما یمانی در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) قیام می‌کند؛ پس هیچ راهی برای کشف حقیقت و صدق او نداریم، جز آنکه دلیل و نصی قطعی و روشن بر حجیت و عصمت و امامت و خلافت الهی او داشته باشیم، وگرنه اگر اکنون از او تبعیت کردم و در قیامت روشن شد که او امام گمراه و گمراه کننده بوده، چه راهی برای جبران دارم؟! چون فقط در آن هنگام است که می‌توان فهمید که واقعاً به سمت حق هدایت کرده یا باطل؟ حال اگر در دنیا از او تبعیت نکردم و در قیامت فهمیدم که او واقعاً به سمت حق و صراط مستقیم دعوت می‌کرده و موظف به تبعیت از او بودم، چه راهی برای بازگشت و جبران دارم؟!

در واقع، هیچگاه قبل از قیامت کبری یا ظهور قیامت صغری (ظهور و دولت امام مهدی) و برملا شدن ضمایر نمی‌توان در باره کسی قضاوت کرد که دعوت کننده به سمت حق است یا باطل. البته این قانون کلی یک استثناء بسیار مهم دارد. ما در باره پیشوایان دینی خود (پیامبران و ائمه اطهار) و همچنین دشمنان آنها قضاوت می‌کنیم؛ همچنین در باره کسانی که معصومان (علیهم السلام) مدح یا نکوهش و لعنشان کرده‌اند نیز قضاوت می‌کنیم و به قضاوت خود ایمان داریم. چرا؟! ما از کجا میدانیم که امام حسین (علیه السلام) به سمت حق دعوت کرد و یزید به سمت باطل؟ آیا احتمال نمی‌دهیم که در قیامت، برایمان روشن شود که واقعیت بر عکس تصور و آرزوی ما بوده؟! چرا ما یقین داریم که امام حسین (علیه السلام) حق بود و یزید باطل؟ امام مجتبی (علیه السلام) حق بود و معاویه باطل؟ امام علی (علیه السلام) حق بود و فلانی (اولی و دومی و سومی) باطل؟ محمد (صلی الله علیه و آله) حق بود و ابوسفیان و ابوجهل باطل؟! ما این یقین را از کجا بدست آورده ایم؟!

پاسخ این است که ما برای این یقین و قضاوت، یک حجت روشن و قطعی داریم که در قیامت به آن احتجاج می‌کنیم و آن همان قانون معرفت حجت و نص الهی است. محمد ﷺ حق است، چون خدا و رسولان قبلی خدا او را به عنوان خلیفه و رهبر الهی معرفی کرده بودند، اما ابوسفیان این گونه نبود. امام علی ﷺ حق بود چون خدا او را نصب کرده بود و رسول خدا ﷺ او را معرفی کرد، اما خلفای غاصب ناحق بودند، چون به دست امثال خودشان برگزیده شدند و به دروغ خودشان را خلیفه نامیدند، در حالی که هیچ نص و وصیتی از سوی رسول الله ﷺ نداشتند.

یمانی موعود از کجا می‌تواند اثبات کند که من شما را به سمت صاحب الزمان ﷺ دعوت می‌کنم؟! مگر ما صاحب الزمان ﷺ را در زمان غیبتش می‌شناسیم تا بدانیم که او فرستاده امام زمان ﷺ است؟! آیا باید احتیاط کنیم و صبر نماییم تا معلوم شود که واقعاً نهضت او به حکومت صاحب الزمان ﷺ منجر میشود یا نه؟! در این صورت ما در هنگام ظهور صاحب الزمان ﷺ به سبب یاری نکردن فرستاده او و سرپیچی از امر اهل بیت ﷺ مؤاخذه می‌شویم، بلکه این فرضیه مانند آن است که در زمان امتحان به سؤالات پاسخ ندهیم و صبر کنیم تا جوابها توسط مدیریت مدرسه اعلام شود، در حالی که آن زمان دیگر فرصت امتحان از دست رفته و در آزمون مردود گشته‌ایم. «معماً چو حل گشت، آسان شود». آیا باید صبر کنیم تا در قیامت روشن شود که واقعاً به سمت حق و صراط مستقیم دعوت کرده و خدا از دعوت و نهضتش راضی است یا نه؟! در این صورت اگر واقعاً این گونه بوده باشد، وای به حال ما که صاحب حق را خوار کردیم و تنهایش گذاشتیم. پس راه حل چیست؟!

تنها راهی که می‌توان یقین نمود که او همان دعوت کننده به سمت صاحب الزمان ﷺ و دعوت کننده به سمت حق و صراط مستقیم است، این است که خدا و رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ که معصوم از خطا هستند، او را به عنوان حجت واجب الطاعة معرفی کرده باشند و نام و مشخصاتش را ذکر کرده باشند، وگرنه ما از کجا بفهمیم که این شخص به حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند یا باطل و گمراهی؟! مگر نمی‌گویند: «جوجه را آخر پاییز می‌شمرند»؟!

اکنون اگر به یکایک این اوصافی که اهل بیت ﷺ برای یمانی موعود ذکر کرده‌اند توجه

کنید، خواهید دید که همگی آنها ویژگیهای حجت‌های معصوم خدا و به طور خاص قائم آل محمد علیهم‌السلام هستند.

هدایتگر بودن پرچم یمانی

امام باقر علیه‌السلام فرمود: **پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست؛ آن پرچم هدایت است. وَ كَيْسٌ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَىٰ مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدَىٰ.** هدایتگری درفش یمانی به چه معناست؟ آیا در یک زمان بیش از یک پرچم هدایت و مکتب و دعوت حق نیز متصور است؟ پرچم هدایت متعلق به کیست؟ آیا فقط پرچم دعوت آل محمد علیهم‌السلام موصوف به حق و هدایت است، یا پرچم دیگران نیز این گونه است؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: **ما اهل بیت تنها یک پرچم داریم که هر کس از آن پیش بیفتد مارق و خارجی است و هر کس از آن پس بیفتد هلاک می‌شود و هر که از آن پیروی کند به ما می‌پیوندد. إِنَّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ رَايَةً، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا مَحَقٌ، وَ مَنْ تَبِعَهَا لِحَقٍّ.**^۱

امام صادق علیه‌السلام فرمود که از پرچم‌های متفرقه و پراکنده آل محمد علیهم‌السلام بپرهیز، چون آل محمد علیهم‌السلام و علی علیه‌السلام تنها یک پرچم دارند و دیگران پرچم‌های گوناگونی دارند؛ پس به زمین بچسب و هرگز از هیچ مردی پیروی نکن تا اینکه مردی از فرزندان حسین علیه‌السلام ببینی که وصیت و پرچم و سلاح رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اوست.

وَ إِيَّاكَ وَ شُدَادًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام فَإِنَّ لَالَ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام وَ عَلِيٍّ علیه‌السلام رَايَةً وَ لِعَبْرِهِمْ رَايَاتٍ. فَالزَّمِ الْأَرْضَ وَ لَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّىٰ تَرَىٰ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ.^۲

پس هدایتگر بودن پرچم یمانی، اشاره به این دارد که او از آل محمد علیهم‌السلام است و همان یگانه پرچم هدایت در عصر ظهور و نماینده و گماشته مستقیم آل محمد علیهم‌السلام است، چون در هر زمان تنها یک پرچم هدایت وجود دارد که آن پرچم همان درفش هدایتگر اهل بیت علیهم‌السلام است.

در نتیجه وصف «اهدی الرايات» به معنای افعال تعیین است، نه افعال تفضیل، یعنی تنها همین پرچم هدایتگر است، نه اینکه دیگران هم هدایتگر هستند و او بیشتر هدایت می‌کند،

۱ - الإمامة و التبصرة، ص ۱۳۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۴.

۲ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

چون اگر کسی به سمت حق و طریق مستقیم هدایت کند، همه موظف به اطاعت از او هستند و در نتیجه هر کسی بجز او مردم را به خود دعوت کند، در حقیقت مردم را از تبعیت صاحب پرچم حق و هدایت جدا کرده و آنها را به باطل و طاغوت خوانده است. آیا ما شیعیان نمی‌گوییم که وقتی به شهادت روایات متعدد نقل شده از منابع معتبر اهل سنت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) افضل و اعلم صحابه بوده، دیگران نباید مدعی خلافت و رهبری جامعه می‌شدند؟ آیا آنهایی که افضل را رها کرده و به مفضول و مرجوح گرویدند را باطل و منحرف نمی‌دانیم؟!

بعلاوه همه می‌دانیم که پرچم سفیانی هدایتگر نیست، بلکه درفش گمراهی و نماینده جبهه بنی‌امیه و قاتلان ابا عبد الله (علیه السلام) است؛ پس اگر قیاسی هم در کار باشد باید بین راییت خراسانی و راییت یمانی مقایسه شود، اما در این صورت می‌فرمود: اهدی الرایتین (هدایتگرترین از دو پرچم)، نه اهدی الرایات (هدایتگرترین از سه پرچم).

بعلاوه در همین روایت فرمود که هیچ مسلمانی حق سرپیچی بر یمانی ندارد، یعنی هیچ کسی حق بلند کردن پرچم و دعوت به قیام ندارد و همه مسلمانان باید به نهضت او ملحق شوند، در حالی که طبق روایات متعدد و همین حدیث امام باقر (علیه السلام) خراسانی پرچم دیگری بلند کرده و به یمانی ملحق نمی‌شود؛ پس به سبب سرپیچی از تنها درفش هدایت، او و پیروانش نیز از اهل آتش و عذاب هستند، اگرچه خود را طالب حق و شیعه اهل بیت (علیهم السلام) معرفی کنند.

شخصیت مشکوک خراسانی و جبهه بنی عباس

هر پرچمی در مقابل یا به موازات یمانی برافراشته شود، قطعاً از یمانی سرپیچی (التواء) کرده و باطل است، حتی اگر برای جنگ با سفیانی باشد، همانطور که بنی‌عباس برای جنگ با بنی‌امیه و با شعار انتقام از قاتلان امام حسین (علیه السلام) و بازگرداندن حق آل محمد (صلی الله علیه و آله) قیام کردند و با بنی‌امیه جنگیدند و پیروز شدند و حکومت مقتدری تشکیل دادند که حدود پنج قرن بر جهان اسلام حاکم بود و اغلب مسلمانان هم نهضت و حکومتشان را مقدس می‌دانستند، چون آنها خود را ملتزم به احکام اسلام و دوستدار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) قلمداد می‌کردند تا جایی که مأمون عباسی امام رضا (علیه السلام) را برای حکومت یا دست کم ولیعهدی به سرزمین طوس فراخواند و پس از کشتن امام برایش اقامه عزا کرده و بدن

مطهرش را کنار بدن پدرش هارون الرشید عباسی به خاک سپرد! صرف دشمنی و جنگیدن با یک جبهه باطل، دلیل بر حقانیت دعوت و پرچم نیست. بلوک شرق و غرب سالها با هم در جنگ و درگیری بودند، اما جنایتکاری و بطلان امریکا اثبات کننده حقانیت شوروی و چین نیست. آنها بر سر باطل خودشان با هم می‌جنگند و هر یک دنبال افزایش سلطه و قدرت خود هستند، نه دنبال حق. در روایات آمده که ملک و سلطنت بنی العباس نابود می‌شود و در آخر الزمان مجدداً احیاء می‌شود و این ملک بنی العباس، نه تنها به نفع ما اهل بیت (علیهم‌السلام) نیست، بلکه تا زمانی که ملک آنان با اختلافات داخلی خودشان سست و منقرض نشود، فرجی برای امت حاصل نخواهد شد.

برای مثال، امام کاظم (علیه‌السلام) فرمود:

اگر همه اهل آسمان و زمین بر بنی‌عباس خروج کنند، زمین از خون آنها سیراب می‌شود (و نمی‌توانند بنی‌عباس را سرنگون کنند) تا زمانی که سفیانی خروج کند. علی بن ابی حمزه می‌گوید: آقای من آیا امر سفیانی حتمی است؟ فرمود: بله؛ سپس اندکی سرش را به زیر اندخت و سپس سرش را بلند کرد و فرمود: حکومت بنی‌عباس فریب و نیرنگ است؛ از بین می‌رود تا گفته شود چیزی از آن نمانده؛ سپس دوباره (در آخر الزمان) تجدید حیات می‌کند تا گفته شود اتفاقی برایش نیفتاده بود (یعنی حکومت فریبکارانه و مقتدر خود را مجدداً برپا می‌کنند، به گونه‌ای که انگار همیشه حاکم بوده‌اند و حکومت ارث آنهاست).

لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَرَجُوا عَلَيَّ بَنِي الْعَبَّاسِ لَسَقَيْتُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ حَتَّىٰ يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمُحْتَمِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ أَطْرَقَ هُنَيْئَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَ خَدْعٌ يَذْهَبُ حَتَّىٰ يُقَالَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ ثُمَّ يَتَجَدَّدُ حَتَّىٰ يُقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيْءٌ^۱.

حسن بن جهم به امام رضا (علیه‌السلام) عرض می‌کند: آنها می‌گویند که سفیانی در حالی قیام می‌کند که حکومت بنی‌عباس از بین رفته است. حضرت فرمود: دروغ می‌گویند. سفیانی در حالی قیام می‌کند که حکومت بنی‌عباس پابرجاست.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ يَقُومُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ. فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنَّ سُلْطَانَهُمْ لِقَائِمٌ^۱.

۱ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۲.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۳.

در نتیجه جنگ با سفیانی (بنی‌امیه) قطعاً نشان‌دهنده حقانیت و هدایت‌گری پرچم خراسانی نیست، چون:

أولاً هیچ نصی در تأیید پرچم خراسانی وجود ندارد، بلکه اهل بیت (علیهم‌السلام) پرچم یمانی را رایت هدایت و حق نامیدند و تأکید کرده‌اند که درفش حق و هدایت اهل بیت (علیهم‌السلام) در هر زمان فقط یک پرچم است که همه باید از همان یک پرچم اطاعت کنند؛

ثانیاً خراسانی به سبب سرپیچی بر یمانی و افراشته کردن پرچم و دعوت و قیام جداگانه، از اهل آتش است؛

ثالثاً حتی اگر خراسانی با سفیانی بجنگد، مستلزم حق بودن پرچم او نیست، همچنانکه بنی‌عباس هم با بنی‌امیه جنگیدند و در آخرالزمان هم احتمال دارد که مجدداً روبروی سفیانی قرار بگیرند، اما این روبرویی مصداق «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین» است، چون هر دو باطل‌اند.

رابعاً روایتی ندیده‌ایم که نشان دهد خراسانی با سفیانی می‌جنگد، بلکه در احادیث آمده که خراسانی و سفیانی هر دو به سمت عراق لشکر کشی می‌کنند و بر عباسیان حاکم در عراق (بنی‌فلان) خروج می‌کنند، چنانکه امام باقر (علیهم‌السلام) می‌فرماید:

چاره‌ای نیست که فرزندان فلانی (بنی‌العباس) حاکم شوند؛ پس هنگامی که حاکم شدند و سپس اختلاف کردند، حکومتشان متفرق می‌شود و ولایتشان تشتت پیدا می‌کند تا اینکه خراسانی و سفیانی از سمت مشرق و مغرب بر آنها خروج کنند، در حالی که به سمت کوفه مانند دو اسب مسابقه‌ای پیشی بگیرند، تا اینکه هلاکت فرزندان فلانی به دست آن دو (خراسانی و سفیانی) محقق شود. آنها هیچ کسی از فرزندان فلانی را زنده نمی‌گذارند.

لَا بُدَّ لِبَنِي فَلَانٍ مِنْ أَنْ يَمْلِكُوا فَإِذَا مَلَكَوا ثُمَّ اخْتَلَفُوا تَفَرَّقَ مَلِكُهُمْ وَ تَشَتَّتْ أَمْرُهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَّاسِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَ هَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكُوفَةِ كَفَرَسَى رِهَانِ هَذَا مِنْ هُنَا وَ هَذَا مِنْ هُنَا حَتَّى يَكُونَ هَلَاكُ بَنِي فَلَانٍ عَلَى أَيْدِيهِمَا أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَبْقَوْنَ مِنْهُمْ أَحَدًا^۱

اینکه دقیقاً خراسانی نماینده چه جریانی است، شیعه است یا سنی یا هیچ کدام، چرا به عراق حمله می‌کند، چرا به جای جنگیدن با سفیانی، با حکومت عراق می‌جنگد، و چرا این دو (خراسانی و سفیانی) مانند دو لبه قیچی همزمان وارد عراق شده و آن را نابود می‌کنند، آیا

هدف مشترکی با هم دارند یا اینکه دو قدرت بزرگ خارجی متضاد و مقابل هم هستند که برای حفظ منافعیشان و حمایت از جناح خودشان به عراق یورش می‌برند، و، اینها و دهها سؤال دیگر، مبحث دقیق و گسترده‌ای است که به وقتش توسط اهلس روشن خواهد شد و اکنون در صدد فرضیه‌پردازی و پاسخگویی به این مسائل نیستیم.

مهم این است که بدانیم خراسانی هرگز چهره مقدس و ستوده شده‌ای در زمان ظهور و همچنین علمدار حضرت مهدی (علیه السلام) نیست، چون پرچمدار امام مهدی (علیه السلام) و زمینه‌ساز ظهور، همان یمانی (مهدی اول) است، نه خراسانی.

از برخی روایات استفاده می‌شود که شخصیت و جریان خراسانی، یک قدرت خارجی و نظامی ایدئولوژیک در عصر ظهور است که بر عراق هجوم می‌کند و هیچ ستایشی از او در احادیث نشده؛ پس تطبیق این علامت بر شخص یا جریانی، به مثابه نوعی توهین ناخواسته و جاهلانه به اوست.

سبب اشتباه برخی مدعیان تخصص در مهدویت این است که طالع و قائم شرقی و پرچمهای سیاه از سمت خراسان در روایات اهل بیت (علیهم السلام) ستایش شده؛ لذا ایشان متأسفانه بی‌درنگ آن را بر شخصیت خراسانی تطبیق کردند و با چنین دروغ بزرگی ذهنها را از شناخت و اطاعت تنها پرچم حق و هدایت آخرالزمان، به سمت دیگری سوق دادند و خیانت بزرگی در حق اهل بیت (علیهم السلام) و امام زمان (علیه السلام) مرتکب شدند. ما در مباحث آینده همین کتاب خواهیم دید که آن حرکت مشرقی و طالع شرقی و پرچمهای سیاه از سمت خراسان، ارتباطی به شخصیت خراسانی ندارند، بلکه آنها همان یاران ایرانی یمانی موعود و کنوز طالقان هستند که از سمت خراسان و هم‌زمان با حرکت لشکر خراسانی، به عراق سرازیر می‌شوند تا امام مهدی (علیه السلام) را یاری کنند. به عبارت دیگر از سمت شرق دو حرکت و دو پرچم هم‌زمان با هم وارد عراق می‌شوند که یکی همان طالع شرقی و وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) یعنی یمانی موعود است و دیگری پرچم بیروان خراسانی که در آغاز از پیوستن به دعوت حق امام مهدی (علیه السلام) سرپیچی می‌کنند.

آنچه امروزه به وفور در برخی تریبونها با اغراض ناسالم سیاسی تکرار می‌شود و بر سر زبان جوانها افتاده، مخالف واقعیهایی است که اهل بیت (علیهم السلام) بیان کردند. برای مثال می‌گویند که خراسانی با سفیانی می‌جنگد یا اینکه خراسانی نماینده جبهه حق است و سفیانی

نماینده جبهه باطل، در حالی که در حدیث آمده که فرزندان فارس (ایرانیها) و روم (غربی‌ها و امریکایی‌ها) به حکومت بنی‌عباس در بغداد خدمت می‌کنند و شریک در این جرم بزرگ هستند. امام علی علیه السلام در خطبه معروفی در وصف بغداد فرمود:

زوراء (بغداد) و چه می‌دانی که زوراء چیست؟ زمینی با شکوه که ساختمانهای محکم و ساکنان فراوانی دارد، و قهرمانها و گنجینه‌هایی دارد؛ بنی‌عباس آنجا را وطن خود برگزیده و برای زینت‌های خود مسکن می‌گیرند؛ خانه لهو و لعب دارند؛ آنجا پایگاه جور جائر و خوف ترسناک و امامان فاجر و قاریان (اهل علم) فاسق و وزیران خائن است؛ فرزندان فارس (ایرانیها) و روم به آنها خدمت می‌کنند!!

الزُّورَاءُ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الزُّورَاءُ أَرْضُ ذَاتِ أَثَلٍ يَسْتَنْدُ فِيهَا الْبُنْيَانُ وَ يَكْثُرُ فِيهَا السُّكَّانُ وَ يَكُونُ فِيهَا قَهَارُهُمْ وَ حَزَانُ يَتَّخِذُهَا وُلْدَ الْعَبَّاسِ مَوْطِنًا وَ لِيُخْرِفَهُمْ مَسْكِنًا تَكُونُ لَهُمْ دَارُ لَهْوٍ وَ لِعِسْبٍ يَكْسُونَ بِهَا الْجُورَ الْجَائِرَ وَ الْخَوْفَ الْمَخِيفَ وَ الْأَيْمَةَ الْعَجْرَةَ وَ الْقِرَاءَ الْفَسَقَةَ وَ الْوُزَرَءَ الْخَوْتَةَ يَخْدُمُهُمْ أَتْنَاءَ فَارِسَ وَ الرُّومِ....^۱

پس گویا هجوم سفیانی از غرب (روم) و خراسانی از شرق (سرزمین فارس) برای آن است که منافع خود را بازیابی کنند یا هیمنه و قدرت خود را در دولت عراق حفظ کنند یا سهم خود از عراق و پاداش خدمتشان در برقراری حکومت بنی‌عباس را بازستانند و بر رقیب خارجی دیگر خود چیره شوند، یعنی حمله خراسانی به عراق نیز به منظور مقابله با طاغوت بنی‌عباس نیست، زیرا خود آنها به تشکیل آن دولت کمک و خدمت کرده‌اند، بلکه اهداف سلطه‌جویانه دیگری دارند و به همین سبب، پرچم هیچ یک از آنها پرچم هدایت نیست.

بنابراین تنها پرچمی که قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام به عنوان پرچم هدایت و رایت آل محمد صلی الله علیه و آله معرفی شده پرچم ایمانی است. دیگران حتی اگر با یک طاغوت بجنگند، اما چون از پرچم هدایت تخلف کرده و بر ایمانی التواء کرده‌اند، هدایتگر و هدایت شده نیستند. شاهد این مطلب نیز عبارت ذکر شده در روایت امام باقر علیه السلام است که دو بار تأکید می‌کند: «هی رایة هدی»، یعنی پرچم هدایت همان درفش ایمانی است.

تنها هدایتگر، یا هدایتگرترین!؟

دانستیم که پرچم و دعوت یمانی، همان درفش حق و هدایت در عصر ظهور است و پرچمهای دیگر اساساً هدایتگر نیستند، بلکه همگی پرچم باطل‌اند، زیرا در هر زمان تنها یک پرچم هدایت وجود دارد و آن همان پرچم و دعوت خود آل محمد صلی الله علیه و آله است. برخی گفته‌اند که چون امام باقر علیه السلام پرچم یمانی را هدایتگرترین پرچمها خوانده است، پس پرچم هدایت دیگری هم در عصر ظهور وجود دارد و هدایتگری اختصاص به دعوت یمانی ندارد، وگرنه امام باقر علیه السلام نباید برای پرچم یمانی از وصف «أهدی» و افعال تفضیل استفاده می‌کرد، چون اهل بیت علیهم السلام حکیم هستند و فصیح سخن می‌گویند. تعبیر اهدی الرایات (هدایتگرترین پرچمها) در جایی استعمال می‌شود که اقلأً یک یا دو پرچم هدایت دیگر در کنارش وجود داشته باشد. در نتیجه ما می‌توانیم از یمانی اطاعت نکنیم و از کس دیگری اطاعت کنیم و در عین حال هدایت شویم و به قافله امام مهدی علیه السلام برسیم و گمراه نشویم.

این شبهه ناشی از ناآگاهی نسبت به فرهنگ قرآن و عترت است، چون در قرآن کریم نیز صیغه تفضیل به معنای تعیین و اختصاص آمده. به عنوان مثال:

أَفَمَنْ يَمَسُّ مِكْبَأً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمَسُّهُ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱
آیا کسی که واژگون و به صورت افتاده حرکت می‌کند، هدایتگرتر است یا آنکه راست قامت بر راه راست می‌رود؟

روشن است که شخص واژگون و به صورت افتاده اصلاً هدایت شده و هدایتگر نیست. پس معنای اهدی (هدایتگرتر) بودن شخص راست قامت چیست؟!
يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^۲
یوسف علیه السلام گفت: ای دو همراه زندانی، آیا معبودان متعدد و پراکنده بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟!^۳

آیا ارباب و معبودان متفرقه اصلاً خوب هستند تا خدای یکتا از آنها بهتر (خیر) باشد؟!
وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ^۳
و چون آیه‌ای به سوی آنان آید، می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا نظیر آنچه به پیامبران خدا

۱ - ملک: ۲۲.

۲ - یوسف: ۳۹.

۳ - انعام: ۱۲۴.

داده شده به ما هم داده شود. خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد؛ به زودی آنان را که گناه کرده‌اند به کیفر نیرنگی که می‌زدند، در پیشگاه خدا ذلت و خواری و عذابی سخت خواهد رسید.

آیا این کافران معاند بهانه‌گیر، اصلاً می‌دانند که موضع خلافت و رسالت الهی کجاست تا خداوند در این امر داناتر از آنها باشد؟! بنابراین صیغه تفضیل در موارد بسیاری به معنای افعال تعیین است.

آل محمد ﷺ شایسته تبعیت هستند

یکی از آیاتی که در این موضوع صراحت بیشتری دارد و مستقیماً به بحث ما مربوط می‌شود، این آیه شریفه است:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^۱

بگو آیا از معبودان و شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو فقط خداست که به سوی حق هدایت می‌کند؛ پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟

آنکه به سمت حق هدایت می‌کند قطعاً شایسته (حقیق) است برای تبعیت و آنکه خودشان هدایت شده نیستند، اصلاً شایسته تبعیت نیستند؛ پس معنای شایسته‌تر (أحق) در این آیه چیست؟!

باید به احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) بنگریم تا ببینیم «من یهدی إلى الحق» به چه کسی یا کسانی اشاره دارد؟

امام باقر (علیه‌السلام) در تفسیر آیه شریفه فرمود: آنها که به حق هدایت می‌کنند محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و آل محمد (علیهم‌السلام) بعد از او هستند، اما آنکه هدایت نمی‌شود مگر آنکه هدایتش کنند، پس قریشی‌ها و دیگرانی هستند که با اهل بیت او بعد از او مخالفت می‌کنند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِهِ «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِهِ. وَ أَمَّا «مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ»

يُهْدِي» فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.^۱

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خروج سه نفر، خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز است و در آنها پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست، او به سمت حق هدایت می‌کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ.^۲

پس مصداق روشن این آیه در عصر ظهور و قبل از قیام حضرت حجت (علیه السلام) همان یمانی موعود است، یعنی یمانی یکی از آل محمد (صلی الله علیه و آله) و معصومین و اوصیای رسول الله (صلی الله علیه و آله) است و به همین سبب، به سمت حق هدایت می‌کند.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند که آیا شما قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستید؟ فرمود: همه ما قائم به امر خدا هستیم. گفتیم: پس آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: همه ما به خدا هدایت می‌کنیم.

يَا حَكَمُ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ قُلْتُ فَأَنْتَ الْمُهْدِيُّ قَالَ كُلُّنَا نَهْدِي إِلَى اللَّهِ^۳

بنابراین مهدی به کسی گفته می‌شود که به سمت خدا (حق) هدایت کند و از این جهت به همه آل محمد (صلی الله علیه و آله) مهدی گفته می‌شود. در نتیجه یمانی که به سمت حق هدایت می‌کند باید از آل محمد (صلی الله علیه و آله) و اوصیای رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد، بلکه او با توجه به حدیث بالا، مهدی است (یعنی از خلفای مهدیین خداست).

شاید کسی بگوید که در این روایت تعبیر «نهدی الی الله» آمده و این غیر از «نهدی الی الحق» است. در پاسخ باید بگوییم که اولاً در روایات دیگری که ملاحظه کردید، تعبیر «بهدی الی الحق» نیز اختصاص به خلفا و اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد. ثانیاً حق مطلق همان خدای سبحان است: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ**^۴

پس کسی به سمت حق دعوت و هدایت می‌کند که «داعی الله» بوده و به سمت خداوند متعالی دعوت و هدایت بکند.

همچنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من صراط مستقیم خدا هستم که شما را امر به تبعیت او

۱ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲ - غیبت طوسی، ص ۴۴۶.

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴ - حج: ۶ و ۲۲؛ لقمان: ۳۰.

کرده؛ سپس بعد از من علی (علیه السلام) و سپس فرزندان او از پشتش، امامانی که به سمت حق هدایت می‌کنند و به وسیله حق عدالت می‌ورزند.

أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمْرُكُمْ بِاتِّبَاعِهِ نَمَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ وَدِدِي مَنْ صَلَّيْهِ أَهْمَةٌ يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ^۱

این تعبیر در دو آیه قرآن کریم آمده که نخست همان آیه محل بحث است که می‌فرماید: هیچ یک از شریکان و معبودان شما هدایت به حق نمی‌کنند، بلکه بگو که خدا هدایت به حق می‌کند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^۲

در جای دیگر این تعبیر در باره خود قرآن کریم آمده است:

قَالُوا يَا قَوْمِ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ^۳

گفتند: ای قوم ما، به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی (علیه السلام) نازل شده است، تصدیق کننده همه کتاب‌های پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می‌کند.

هدایت و دعوت به حق و طریق مستقیم دقیقاً همان وصفی است که امام باقر (علیه السلام) در باره یمانی فرمود: چون او به حق و طریق مستقیم دعوت می‌کند.

لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ.

چه ارتباطی بین یمانی موعود با این دو مثال قرآنی است؟!

جالب اینجاست که اهل بیت (علیهم السلام) آیه شریفه محل بحث را بر ندای آسمانی تطبیق داده‌اند، یعنی ندای آسمانی همان کسی را معرفی و امر به اطاعتش می‌کند که هدایت به حق می‌کند!

عبد الرحمن بن مسلمه جریری می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مردم ما را توبیخ و تکذیب می‌کنند به خاطر اینکه ما می‌گوییم: دو صیحه محقق خواهد شد. آنها (مخالفان) می‌گویند که اگر این طور است پس از کجا صیحه حق از باطل تشخیص داده می‌شود؟ حضرت فرمود: شما چطور پاسخ آنها را می‌دهید؟ عرض کرد: ما پاسخی نداریم.

۱ - الإحتجاج، ج ۱، ص ۶۲.

۲ - یونس: ۳۵.

۳ - احقاف: ۳۰.

فرمود: بگویند که کسانی آن صیحه حق را تصدیق می‌کنند که قبل از محقق شدن آن صیحه به آن ایمان دارند. خداوند می‌فرماید: بگو آیا از معبودان و شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو فقط خداست که به سوی حق هدایت می‌کند؛ پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای تبعیت شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْلَمَةَ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يُؤْبَخُونَ وَيُكَذَّبُونَ أَنَا نَقُولُ إِنَّ صِيحَتَيْنِ تَكُونَانِ. يَقُولُونَ مِنْ أَيْنَ نَعْرِفُ الْمُحَقَّةَ مِنَ الْمُبْطِلَةِ إِذَا كَانَتَا قَالِ فَمَاذَا تَرَدُّونَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ مَا نَرُدُّ عَلَيْهِمْ شَيْئًا قَالِ قُولُوا بُصْدُقُ بِهَا إِذَا كَانَ مَنْ يُؤْمِنُ بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱.

به نظر شما آن کسی که برای تبعیت از دیگران شایسته‌تر است و هدایت به حق و طریق مستقیم می‌کند و ندای آسمانی و ملکوتی جبرئیل علیه السلام او را معرفی می‌کند چه کسی است؟ عمرو بن قاسم می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را یاد می‌کرد و سپس این آیه را خواند «آیا کسی که هدایت به حق می‌کند شایسته‌تر است برای تبعیت ... چگونه داوری می‌کنید؟». پس گفتیم: آن کسی که هدایت به حق می‌کند چه کسی است؟ حضرت فرمود: به ما رسیده که او علی علیه السلام است.

عَنْ عَمْرِو بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ ذَكَرَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَرَأَ «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» إِلَى قَوْلِهِ تَحْكُمُونَ فَقُلْنَا مَنْ هُوَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَقَالَ بَلَعْنَا أَنَّ ذَلِكَ عَلِيٌّ ﷺ.^۲

آنکه در زمان ظهور مصداق این آیه است، باید شخصی از سنخ و تبار امیرالمؤمنین علیه السلام یا ممثل و تجلی شخصیت او باشد، یعنی نسبت به امام مهدی علیه السلام جایگاهی مشابه جایگاه امام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد، یعنی وصی و فرستاده و خلیفه امام زمان علیه السلام باشد.

در مباحث آینده با استمداد از ثقلین (قرآن و عترت) به خواست خدا این مسئله بیشتر روشن خواهد شد.

غرض این بود که بر اساس ادله قرآنی و روایی، یمانی موعود تنها هدایتگر در عصر

۱ - الکافی، ج ۸، ص ۲۰۸.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۲.

ظهور بوده و مردی از آل محمد علیهم السلام و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله است و در کنار او هیچ پرچم و دعوت هدایتگر دیگری وجود ندارد و معنای «أهدی الرايات» صرف برتری او نسب به دیگران نیست، بلکه به این معناست که او به همه حق هدایت می‌کند، اما دیگر مدعیان یا اینکه کاملاً دعوت به باطل می‌کنند، یا اینکه حق و باطل را مخلوط کرده و معجونی نفاق‌آمیز ارائه می‌دهند و از این رو مردم و مؤمنان در زمان ظهور امر به اطاعت از شخصیت یمانی شده‌اند، نه اشخاص و احزاب و نهضتها و دعوتها و پرچمهای دیگر.

عدم حصر پرچمها به سه رایت

در پایان لازم به ذکر است که پرچمهای عصر ظهور منحصر به سه پرچم خراسانی و سفیانی و یمانی نیست، بلکه از روایات یادشده فقط استفاده می‌شود که این سه پرچم همزمان با هم وارد کوفه می‌شوند و به سمت عراق یورش می‌برند که از میان آنها یک پرچم به سمت حق و طریق مستقیم و صاحب الزمان علیه السلام دعوت می‌کند و دیگران با اغراض سیاسی و سلطه‌جویانه با رنگ ایدئولوژیهای مذهبی گوناگون قیام می‌کنند و مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام نیستند.

اهمیت ذکر این سه پرچم در این است که مهمترین پرچمها و نهضتهای عصر ظهور که همزمان با هم به عراق وارد می‌شوند این سه هستند، اما در برخی از روایات از دوازده پرچم مشتبه (شبیبه به هم و غلط‌انداز) سخن گفته‌اند.

امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: بپرهیزید از افشای اسرار؛ به خدا سوگند امامتان سالهایی از روزگار شما غایب می‌شود و شما غربال می‌شوید تا جایی که گفته شود او مرده یا کشته یا نابود شده، به کدام بیابان رفته؛ چشمهای مؤمنان بر او گریه خواهد کرد و تکان می‌خورید مانند تکان خوردن کشتی‌ها در امواج دریا؛ پس کسی نجات نمی‌یابد مگر آنکه خداوند میثاقش را گرفته باشد و ایمان را در دلش نوشته باشد و او را با روحی از سمت خودش تأیید (غیبی و ملکوتی) کند؛ و همانا دوازده پرچم مشتبه (التقاطی و غلط‌انداز و پرشبهه) بلند می‌شود که از هم شناخته نمی‌شوند. مفضل می‌گوید: در این هنگام گریه کردم و گفتم: چه کار کنیم در آن هنگام؟ حضرت به نور خورشید که از ایوان داخل شده بود نگاه کرد و فرمود: این خورشید را می‌بینی؟ گفتم: بله. فرمود: به خدا سوگند امر ما از این خورشید روشنتر است.

يَقُولُ يَا كُمْ وَ التَّنْوِيَةَ أَمَا وَ اللَّهُ لَيُعَيِّنَنَّ إِمَامَكُمْ سَيِّئاً مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَّخَصَّنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ قَتِيلَ هَلَكَ بَابِي وَادِ سَلَكَ وَ لَتَدَمَعَنَّ عَلَيْهِ عُبُودُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُؤُنَّ كَمَا تَكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بَرُوحَ مِنْهُ وَ لَتَرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيُّ قَالَ فَكَيْفَتْ نَصَحَ قَالَ فَتَنَظَّرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصَّقَةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتَ نَعَمْ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَأَمْرُنَا أَيْبُنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ^۱.

مثلاً امروز ملاحظه می کنید که پرچمهای متعدّد و پراکنده‌ای در عراق و خاورمیانه با شعار و انگیزه مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم و داعش و سفیانی و وهابیت بلند شده‌اند؛ همه آنها مدّعی ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) و احیای گفتمان اسلام ناب علوی هستند و مردم را با انگیزه زمینه‌سازی برای ظهور و انقلاب امام مهدی (علیه‌السلام) با خود همراه می‌کنند، در حالی که خودشان نیز کشمکش و درگیری داخلی دارند و حاضر نیستند در باطلشان ائتلاف کنند و با یک پرچم و نهضت قدرتمند همراه شوند، بلکه هر یک از آنها می‌خواهد مردم را به سمت خودش دعوت کند و بر آنها ریاست کند. همه آنها مدّعی اعلم بودن و صلاحیت برای ولایت امر و ریاست بر شیعیان و رهبری جامعه شیعه هستند، در حالی که خدا و رسول او (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت او (علیهم‌السلام) هرگز آنها را به عنوان ولیّ و امام معرفی نکرده‌اند؛ پس آنها دقیقاً مانند معاویه مدّعی چیزی هستند که هیچ حقّی در آن ندارند.

برای اینکه معنای این دوازده پرچم مشتبه را بهتر بدانیم، به روایت دیگری از امام صادق (علیه‌السلام) توجه کنید. فرمود: قائم (علیه‌السلام) خروج نمی‌کند تا اینکه دوازده پرچم از بنی‌هاشم (سادات) قبل از او خروج کنند که همه آنها مردم را به سوی خودشان دعوت می‌کنند.

لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كُلُّهُمْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ^۲.

بنابراین گمان نکنید که این پرچمها مربوط به آل سعود و آل خلیفه و ... هستند، بلکه همگی از بنی‌هاشم و سادات هستند، ساداتی که در حدّی از محبوبیت و شهرت هستند که می‌توانند مردم را به تقلید و اطاعت و تبعیت و بیعت با خودشان و پذیرش ولایتشان دعوت کنند. هر عاقلی که با خود منصف باشد می‌فهمد که یک سید هاشمی به اعتبار سیادتش نمی‌تواند داعیه‌دار ولایت و رهبری شیعه و قیام و نهضت باشد، مگر اینکه از رجال و بزرگان دین یا سیاست یا علم باشد تا مردم قانع شوند که باید از او تبعیت و با او بیعت کنند و جان

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲ - الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۲.

خود را در راه حرکت و قیام آنان نثار نمایند.

بنابراین پرچمهای یادشده، مشتبه و غلطانداز و فریبکار هستند و همگی متعلق به فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) هستند. در روایت آغازین همین بخش هم خواندیم که امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: از منحرفان آل محمد (صلی الله علیه و آله) بپرهیز، چون آل محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) یک پرچم دارند و مدعیان دیگر پرچمهای گوناگونی دارند؛ پس به زمین بجسب و از هیچ کدامشان ابداً پیروی نکن تا مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) را ببینی که عهد (وصیت) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پرچم و سلاحش همراه اوست؛ پس وصیت رسول خدا به امام سجاد (علیه السلام) رسید و سپس به محمد بن علی (علیه السلام) و خداوند هر کاری که بخواهد می کند.

وَ إِيَّاكَ وَ شُدَّادًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) فَإِنَّ لِيَّ لَآلَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ رَايَةً وَ لِعَبْرِهِمْ رَايَاتٍ فَأَلْزَمَ الْأَرْضَ وَ لَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ فَإِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ...^۱

یعنی آن پرچمهای باطل و طاغوتی متعلق به سادات و فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله) هستند.

آیا ما آن یک پرچم حق و هدایت را می توانیم به روشنی خورشید بشناسیم؟! اگر متمسک به قرآن و عترت و طالب هدایت از خداوند باشیم و اگر آنها را به امامت و عصمت قبول داشته باشیم و نخواهیم که آنها را مطیع خود بسازیم و از یافته ها و بافته ها و علایق و سالیق سیاسی و حزبی و تعصبات قومی خود پیروی کنیم، شناخت آن یک نفر صاحب حق که با وصیت و سلاح و پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراه است، کار دشواری نیست، بلکه به فرموده امام صادق (علیه السلام): امر ما از خورشید روشنتر است.

دعوت به سمت صاحب الزمان (علیه السلام)

یکی دیگر از ویژگیهایی که امام باقر (علیه السلام) در حدیث معروف خروج سه پرچم (خراسانی و یمانی و سفیانی)، برای شخصیت یمانی ذکر کرده این است که او به سوی صاحبان دعوت می کند. در واقع پرچم و گفتمان یمانی همان رایت هدایت است، زیرا به صاحب و مولایمان دعوت می کند:

هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ.

پس دعوت به صاحبمان، دلیل هدایتگری پرچم یمانی است، به این معنا که دیگران چون به سمت صاحبمان دعوت نمی کنند هدایتگر نیستند و یمانی چون به سمت صاحبمان فرامی خواند هدایتگر است. به عبارت دیگر، پرچمداران عصر ظهور یا اصلاً اعتقادی به حاکمیت خدا و ولایت خلیفه منصوب خدا ندارند و به حاکمیت مردم (دموکراسی و جمهوری و سقیفه آخرالزمان) دعوت می کنند، یا اینکه مفهوم حاکمیت خدا و خلافت خلیفه منصوب و منصوص خدا (امام مهدی) را قبول دارند، اما چون او را نمی شناسند نمی توانند مردم را به سمت او دعوت کنند، بلکه آنها به سبب دوری از مکتب ثقلین (قرآن و عترت) اساساً نمی دانند که راه شناخت امام مهدی (علیه السلام) چیست و می خواهند با هواهای نفسانی و اوهام خودشان امام مهدی (علیه السلام) را بشناسند، یعنی آنها مهدی و قائم ساخته ذهن خودشان را قبول دارند، نه مهدی و قائم واقعی و عینی را؛ در نتیجه حتی راه شناخت امام مهدی (علیه السلام) در هنگام ظهورش را نمی دانند، چه رسد به اینکه مصداق خارجی حضرت امام زمان (علیه السلام) را در زمان غیبتش بشناسند و بتوانند مؤمنان را به سمت بیعت و اطاعت از او دعوت کنند.

منظور از دعوت به صاحب الزمان (علیه السلام) دعوت مفهومی نیست، چون اکثر فرقه های مسلمین و به خصوص شیعیان به مهدی موعود آخر الزمان اعتقاد دارند و بسیاری از عالمان و خطیبان و رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی شیعه، همواره به سمت امام زمان (علیه السلام) دعوت می کنند؛ پس این چه خصوصیتی برای یمانی است و چطور می تواند موجب شناخت شخصیت یمانی موعود عصر ظهور شود؟!

منظور از دعوت به صاحبمان، همان دعوت مصداقی است، یعنی یمانی مصداق امام مهدی (علیه السلام) را می شناسد و می داند که حرکت و نهضت او چگونه است و در نتیجه به طور مستقیم از امام مهدی (علیه السلام) دستور می گیرد و به امر او قیام می کند و حکومت را به حضرت مهدی (علیه السلام) می سپرد.

می دانید که فاصله خروج یمانی با ظهور امام عصر (علیه السلام) زیاد نیست. یمانی در چنین زمانی برای امام عصر (علیه السلام) بیعت می گیرد، یعنی انصار یمانی همان انصار امام مهدی (علیه السلام) هستند و لشکر یمانی همان سپاه امام عصر (علیه السلام) است، زیرا تنها کسی که قبل از ظهور امام عصر (علیه السلام) پرچم حق و هدایت بلند می کند و مردم را به سمت صاحب الزمان (علیه السلام) دعوت می کند، همان یمانی است. وانگهی بر همه مردم واجب است که از او تبعیت کنند و التواء بر او موجب

جهنمی شدن است؛ پس آنکه به او نیبوسته باشند شایستگی پیوستن به سپاه امام عصر علیه السلام را ندارند، چون از اهل آتش اند.

باید مثال ساده‌ای بزنیم تا موضوع ملموس تر شود. شما می‌خواهید مردم را به منزل ما دعوت کنید برای صرف شام. چه چیزی نیاز دارید برای این کار؟

اول باید من را بشناسید، یعنی مصداق خارجی من را ببینید و بشناسید؛ دوم باید محلّ دقیق خانه من را بدانید؛

سوم باید از طرف خودم چنین اجازه‌ای داشته باشید، یعنی خودم به شما گفته باشم که مردم را به منزل ما دعوت کنید.

ایمانی در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام که کسی حضرت را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و مکان و موضع زندگی او را نمی‌داند، چطور می‌تواند ما را به سمت صاحبان دعوت کند؟ او کیست که می‌تواند به سمت امام زمان علیه السلام دعوت کند؟!

کلید این معما در روایت دیگری است. امام صادق علیه السلام فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است و این غیبت همچنان ادامه دارد تا جایی که گفته می‌شود که او مرده و بعضی می‌گویند کشته شده. پس کسی بر امر (امامت و ولایت) او باقی نمی‌ماند مگر گروه اندکی از اصحابش. و کسی از محلّ و امر (امامت) و سایر امورش اطلاع نخواهد داشت، مگر مولایی که امر حضرت مهدی علیه السلام را به عهده می‌گیرد.

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَ بَعْضُ يَقُولُ قُتِلَ. فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۱

از طرفی اهل بیت علیهم السلام فرمودند که کسی امر امام را به عهده نمی‌گیرد، مگر اینکه امام و وصی و حجتی مانند خود او باشد.

أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ^۲

آنکه امر حضرت صاحب علیه السلام را به عهده می‌گیرد و ادامه می‌دهد، همان وصی اوست، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ.^۳

۱ - غیبت طوسی، ص ۶۱.

۲ - رجال الکشی، ص ۴۶۴؛ اثبات الوصیة، ص ۲۰۷.

۳ - الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶؛ غیبت طوسی، ص ۵۷؛ مختصر البصائر، ص ۱۶۵.

در زمانی که هیچ کسی از موضع و مکان و امر و قیام امام عصر (علیه السلام) خبر ندارد، یک نفر هست که با او در ارتباط است و موضع زندگی و امرش را می‌داند و او همان وصی امام مهدی (علیه السلام) است که نامش در وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمده؛ مهدی اول، احمد (علیه السلام). بنابراین، قید «یدعو الی صاحبکم» نیز بیانگر آن است که یمانی از اوصیاء حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است و از آنجا که امام مهدی (علیه السلام) آخرین امام از دوازده امام می‌باشد، پس این وصی کسی نیست جز مهدی اول.

مهدیین هم حجت‌های پروردگار و اوصیاء رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند و در وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنها اشاره شده، گرچه مقام و منزلتشان در حد دوازده امام معصوم نیست. در مباحث آینده شخصیت مهدی اول که همان نخستین قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) و وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) است را با بررسی روایات اهل بیت (علیهم السلام) و بخصوص وصیت شب وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) بهتر خواهیم شناخت و همچنین اشاره‌ای به روایات متعدد و متواتر در مورد منزلت و خلافت مهدیین (علیهم السلام) می‌نماییم.

معنای عبارت «یلی امره»

معنای عبارت «یلی امره» این است که امر امامتش را دنبال می‌کند، چون یکی از معانی مشهور امر، ولایت است، چنانکه در بسیاری از احادیث فرموده‌اند که امر ما اهل بیت (علیهم السلام) چنین و چنان است، یعنی امامت و ولایت ما این گونه است و همچنانکه تعبیر «أولی الأمر» در قرآن کریم به معنای صاحبان ولایت و امامت است. نیز در لغت عرب، امیر به معنای فرمانده و رئیس است و امارت به معنای حکومت و ولایت است. فعل «ولی، یلی» نیز به معنای دنبال آمدن متصل و قرب و نزدیکی و سرپرستی است، یعنی کسی که ولایت امام مهدی را دنبال می‌کند و ولایتش متصل به ولایت امام مهدی (علیه السلام) است. در این صورت روایت یادشده تصریح می‌کند که تنها کسی که در انتهای غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) از امر و جایگاهش خبر دارد و با او مرتبط و متصل است، همان ولی بعد از او و وصی اوست که نامش در وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمده است.

در صورتی که منظور از امر در آن حدیث، امامت و ولایت حضرت مهدی (علیه السلام) باشد، دیگر نیاز به ضمیمه دیگری در استدلال ندارد، چون صراحت دارد به اینکه فقط مهدی اول

(وصی امام زمان) از جایگاه حضرت و امرش خبر دارد و تنها اوست که می‌تواند مردم را در زمان غیبت به سمت مصداق خارجی امام مهدی (علیه السلام) هدایت و دعوت کند. بنده از شخص عرب‌زبانی که مؤمن به دعوت یمانی نبود همین سؤال را پرسیدم و همین ترجمه را صحیح دانست.

اکنون نگاهی به کتب لغت عرب می‌اندازیم.

ابن فارس می‌نویسد:

و كَلَّ مَنْ وَلِيَ أَمْرًا خَرَفَهُ وَوَيْهَهُ. ١ (هرکه امر دیگری را به عهده بگیرد ولی اوست).

راغب اصفهانی هم عین همین کلام را گفته.^٢

اما ولایت و مولاة به معنای متابعت و دنبال هم بودن است، چنانکه راغب می‌گوید:

و الْمَوْلَاةُ بَيْنَ الشَّيْئِينَ: الْمَتَابَعَةُ. ٢

زمخسری می‌گوید:

وَلِيَ الْأَمْرَ وَتَوَلَّاهُ، وَهُوَ وَئِيَهُ وَ مَوْلَاهُ، وَهُوَ وَلِيَ الْيَتِيمِ وَ وَلِيَ الْقَتِيلَ وَ هُمُ أَوْلِيَاؤُهُ. وَ وَلِيَ الْوَلَايَةَ. وَ هُوَ وَالِي

الْبَلَدِ وَ هُمُ وِلَاتُهُ. ٤

امر را به عهده گرفت، یعنی متولی او و ولیّ و مولای اوست، مثل اینکه می‌گویند: فلانی ولیّ یتیم است (یعنی صاحب اختیار امور او) و ولیّ مقتول است (یعنی میتواند در باره حق او تصمیم بگیرد)، یا والی سرزمین است (یعنی حاکم و سرپرست آنجاست).

پس ولایت امر یعنی همان سرپرستی و کفالت امر شخص؛ و هرکه ولیّ امر کسی باشد یعنی بر او و کارش ولایت و اختیار دارد، اما سخن در اینجاست که امر در این روایت به چه معناست: آیا به معنای امامت است یا امور عادی مانند مسایل معاش و کفن و دفن و سایر اختیارات عالم طبیعت؟!

از مضمون بعضی روایات و قول برخی اهل لغت که به آنها اشاره شد، استفاده می‌شود که معنای «یلی امره» یعنی امور او را در حیات و همچنین پس از وفاتش انجام دهد و به عهده

۱ - معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱.

۲ - مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۷.

۳ - مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۷.

۴ - أساس البلاغة، ص ۶۸۹.

بگیرد، مثل کفن و دفن و نماز و وصایا و ... در این صورت نیز با توجه به روایت ذیل مسئله روشن می‌شود:

أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِيَّ أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ.^١

در واقع آن کسی که امورات شخص میت را پس از او به عهده می‌گیرد، همان وصی اوست، یعنی اگر شما کسی را که متولی و مأمور و عهده‌دار امور و وظایف و حقوق و وصایای خودتان پس از خویش بکنید، آن شخص را به عنوان وصی و متولی وصیت خود برگزیده‌اید و از این جهت نیز تعبیر «یلی أمره» به معنای وصی امام مهدی (علیه السلام) است.

پس تفاوت چندانی ندارد که معنای عبارت «یلی أمره» چه باشد، چون در هر دو صورت معنای حدیث مزبور این است که تنها کسی که در آن زمان از حضرت مهدی (علیه السلام) خبر دارد وصی اوست و در نتیجه تنها کسی که می‌تواند مردم را در آن دوران به سمت مصداق امام مهدی (علیه السلام) دعوت کند، همان وصی اوست. حال اگر «یلی أمره» را به معنای اول بدانیم، این حدیث مستقیماً اثبات کننده مدعای ماست و اگر به معنای تولی امور پس از خود باشد، باز هم اولاً به انضمام روایت دوم، به روشنی اثبات کننده مدعای ماست و ثانیاً کسی که متولی امور میت پس از مرگ او باشد همان وصی اوست. لطفاً کمی در این استدلال دقت کنید!

حال اگر به روایات اهل البیت (علیهم السلام) مراجعه کنیم و موارد استعمال عبارت «یلی أمره» را مورد مذاقه قرار دهیم، مسئله روشنتر می‌شود؛ مثلاً امام صادق (علیه السلام) در باب مسئله ارث و وقف در ضمن حدیثی فرمود:

لَأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِيَّ أَمْرَهُ^٢

یعنی چون پدرش صاحب اختیار امر آن فرزند است! همچنین در روایت معروفی که در مقدمه کتاب مکاسب شیخ انصاری هم ذکر شده، می‌فرماید:

فَإِجَارَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ أَوْ مَا يَمْلِكُ أَوْ يَلِيَّ أَمْرَهُ مِنْ قَرَابَتِهِ أَوْ دَابَّتِهِ أَوْ تَوْبِهِ بِوَجْهِ الْحَلَالِ مِنْ جِهَاتِ الْإِجَارَاتِ أَنْ يُؤَجَّرَ نَفْسَهُ...^٣

پس اینکه انسان خودش را یا چیزی که ملک اوست یا صاحب اختیار امرش هست، اعم

١ - رجال الکشی، ص ٤٦٤؛ اثبات الوصیة، ص ٢٠٧؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٦٩.

٢ - الکافی، ج ٧، ص ٣١.

٣ - تحف العقول، ص ٣٣٣.

از نزدیکان یا چارپایان یا لباسش را به شکل حلال به اجاره کسی در بیورد... جایز است. همچنین در قرآن کریم تعبیر ولیّ مقتول به معنای کسی آمده که صاحب اختیار کار اوست و می‌تواند در باره خون او تصمیم بگیرد که ببخشد یا قصاص کند:

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا^۱

جالب اینجاست که اهل بیت (علیهم‌السلام) فرمودند که منظور از این مقتول مظلوم، امام حسین (علیه‌السلام) است که مظلومانه کشته شده و ولیّ او نیز قائم آل محمد (علیهم‌السلام) است که حق انتقام از قاتلان او را دارد و در کشتن و قصاص اسراف نمی‌کند.^۲

معنای «مولی»

برخی از مخالفان دعوت ایمانی، در مواجهه با روایت محلّ بحث «لَا يَطْلَعُ أَحَدٌ عَلٰى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلٰى الَّذِي يَلِيّ أَمْرَهُ» می‌گویند: مولی در اینجا به معنای غلام و خدمتگزار است، یعنی تنها کسی که از امر امامت و موضع و محلّ زندگی و سایر امور حضرت مهدی (علیه‌السلام) خبر دارد، خدمتگزار اوست، چون مولی در اصطلاح لغت عربی به معنای خدمتکار هم آمده و معلوم نیست که منظور این حدیث همان مولای اصطلاحی باشد! جالب اینجاست که اهل تسنّن نیز در مواجهه با حدیث غدیر (پس از آنکه با کتاب ارزشمند غدیر از مقابله با سند و صدور این حدیث عاجز شدند) می‌گفتند: مولی در کلام رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به معنای دوست و رفیق است، چون در لغت عرب این کلمه به معنای دوست هم آمده است.

كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ^۳
گذشتگان آنان هم شبیه سخن ایشان را گفتند؛ دل‌هایشان شبیه هم است. تحقیقاً ما نشانه‌ها را برای باورمندان بیان کرده‌ایم.

البته اهل سنت در مذهب باطل خودشان اقلّ این قدر انصاف داشتند که مولی را به معنای دوست و رفیق می‌دانستند، نه به معنای نوکر و خدمتکار!

۱ - اسراء: ۳۳.

۲ - ر.ک: کامل الزیارات، ص ۶۳.

۳ - بقره: ۱۱۸.

جالبتر اینجاست که همین گروه (مدعیان تشیع) در پاسخ برادران سنی مذهبشان می‌گویند:

اولاً معقول نیست رسول خدا ﷺ آن تعداد از مردم را در بیابانی گرم ساعتها نگه دارد تا به مردم بگوید که هر کس با من دوست بوده باید با علی هم دوست باشد؛ ثانیاً حدیث غدیر تنها دلیل ولایت و خلافت بلافصل امام علی (علیه السلام) نیست، بلکه نصوص دیگری نیز حتی در منابع روایی عامه، به صراحت نام و اوصاف علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه، سلطان، امام، وارث، وصی، حاکم و ... برده است، یعنی حدیث غدیر محفوف به قرائن متعدد است.

این را گفتم تا کسانی که چنین شبهه‌ای مطرح کرده‌اند اندکی به حافظه خود مراجعه کنند و با خود منصف باشند و برای انکار یک بخش از حقیقت به هر باطالی چنگ زنند، در حالی که خودشان می‌دانند.

ما فرض می‌کنیم که منظور از مولی در این حدیث، نوکر و خدمتکار است. اکنون مجدداً به متن کامل حدیث که در دو موضع از کتاب غیبت طوسی با دو نقل نسبتاً متفاوت و همچنین یک موضع از کتاب غیبت نعمانی با سند کامل آمده نگاه کنید تا ببینیم که آیا آنچه آنها به عنوان شبهه پیش کشیده‌اند، دردی از آنها دوا می‌کند یا نه؟!

۱. وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَارِثٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَيِّتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطْوُلُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ!

طبق این نقل، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: هیچ یک از اولیاء و غیر اولیای او بر جایگاهش خبر ندارند، جز مولایی که امرش را به عهده می‌گیرد، یعنی هیچ کسی و حتی اولیای حضرت مهدی (علیه السلام) و اصحاب ولایت او نیز توفیق آشنایی و معاشرت و اطلاع از او را ندارند، بجز آن خدمتکار! پس مقام آن خدمتکار از همه اولیای حضرت بالاتر است. اما آن غلام چه کسی است؟ در بخش گذشته دانستیم آنکه امر حضرت را به عهده می‌گیرد، قطعاً همان وصی اوست. پس آنها فقط توانستند اثبات کنند که وصی امام مهدی (علیه السلام) خدمتکار حضرت است!!

البته سید احمد الحسن خودش می گوید که من خدمتگزار انصار امام مهدی علیه السلام هستم؛ پس قطعاً خدمتگزاری به خود امام مهدی علیه السلام برایش عار نیست، بلکه بزرگترین افتخار خلقت است که نصیب کسی جز او نشده، اما آیا از خود پرسیده‌اند که امام مهدی علیه السلام در چنین زمانی چه نیازی به خدمتکار دارد؟! آیا آنها تصور می کنند که حضرت مهدی علیه السلام هم بیت مرجعیت و ارباب رجوع پرتعدادی دارد که نیازمند خادم و آبدارچی باشد؟! وانگهی امام علی علیه السلام در باره رابطه خود با رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: من فقط بنده‌ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله هستم.

إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!

آری، علی علیه السلام هم دوست رسول خداست، هم عبد و غلام او و هم وصی و خلیفه او، هم شاگرد و تربیت شده مکتب او و هم برادر و داماد او، هم در عین حال نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله و نزد عاقلان اهل تدبّر اینها هیچ منافاتی با هم ندارند. مهدی اول علیه السلام هم در عین اینکه فرزند و وصی و فرستاده و شاگرد و خلیفه امام عصر علیه السلام است، خادم اوست و این امر از شأن او نمی کاهد. آیا این جماعت احوال عیسی بن مریم علیه السلام را نخوانده و نشنیده‌اند که پای یارانش را می شست و در پاسخ اعتراض آنها می گفت که خدمت و تواضع فضیلتی بزرگ است و عالمان برای کسب این فضیلت از دیگران اولی هستند؟! آیا کلام سید احمد الحسن را نشنیده‌اند که میگوید من حتی خودم را لایق خدمت انصار الله نمی دانم، بلکه به خاک پای آنها تبرک می جویم؟! آیا چنین کسی از عنوان خدمتکاری و خدمتگزاری به قطب عالم امکان و صاحب عصر و زمان علیه السلام اباء دارد؟! و

۲. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقُضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَيْنَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ قُتِلَ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْتَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۲

طبق این نقل، امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ یک از فرزندان او و دیگران بر جایگاه و محلّ زندگی حضرت مهدی علیه السلام خبر ندارند، مگر مولایی که امرش را به عهده می گیرد. اگر مولی به معنای غلام و خدمتکار باشد، یعنی این غلام مقامی دارد که بر همه فرزندان امام

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۹۰.

۲ - غیبت طوسی، ص ۱۶۱-۱۶۲.

مهدی علیه السلام مقدم است و در زمانی که هیچ یک از آنها ارتباطی با او ندارند، این غلام با حضرت در ارتباط است! این کدام غلام است که بر همه اولاد امام مهدی علیه السلام مقدم می‌شود؟!

اولاً این غلام به سبب انس و الفت و آشنایی با امام مهدی علیه السلام قطعاً تنها کسی است که می‌تواند در زمان غیبت، مردم را به سمت حضرت دعوت کند و در نتیجه او همان یمانی موعودی است که پرچمش به سبب دعوت به امام مهدی علیه السلام یگانه پرچم حق و هدایت آخرالزمان می‌باشد؛

ثانیاً دانستیم که طبق احادیث، آنکه امر یک امام را به عهده می‌گیرد، حتماً باید وصی و حجتی مانند خودش باشد؛ پس این غلام در عین حال که خدمتکار حضرت است، بر همه فرزندان حضرت مقدم است و همان وصی اوست، ضمن اینکه یک فخر دیگر بر مفاخرش افزوده شد و آن هم اینکه در زمان غیبت توفیق خدمت به مولای غریب و طریدمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام هم نصیب او شده است.

۳. وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُسْتَنَبِرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَ بَعْضٌ يَقُولُ قَتِلَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَقْرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي بِلِي أَمْرِهِ.^۱

طبق این نقل، امام صادق علیه السلام فرموده: هیچ کسی بر موضع و جایگاه زندگی حضرت مهدی علیه السلام و امر امامت و ولایتش و سایر مسایل حضرت اطلاع ندارد، مگر مولایی که امرش را به عهده می‌گیرد، یعنی این غلام در زمانی که هیچ کسی امر حضرت مهدی علیه السلام را نمی‌داند و نمی‌فهمد که این شخص همان صاحب الزمان و خلیفه خدا در زمین است، او را می‌شناسد و به او ایمان دارد و محرم اسرار امام مهدی علیه السلام است، چون هم محل زندگی حضرت را می‌داند و هم امر امامتش را می‌شناسد و هم سایر مسایل مربوط به او را می‌داند، یعنی در آن زمان تنها یک نفر امام مهدی علیه السلام را به طور کامل و مصداقی و جزئی می‌شناسد و آن شخص همین غلام و خدمتکار است. به عبارت دیگر، این شخص همان نخستین مؤمنان و مقربان به امام عصر علیه السلام است، اما برای اینکه بدانیم چه کسی نخستین مقربان و مؤمنان به امام مهدی علیه السلام است، یک سند معتبر و روشن داریم و آن هم وصیت شب وفات

رسول الله ﷺ است که می‌گوید: امام مهدی علیه السلام باید وصیتش را تسلیم کند به فرزندش که اولین مقرران اوست و سه نام دارد، عبد الله و احمد و اسم سومش مهدی است و او اولین مؤمنان است.

فَلْيَسْلَمَهَا إِلَىٰ ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُفْرَبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اسْمُ كَاسِمِي وَ اسْمُ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

اینک هر انسان عاقلی که با عقل خود منصف باشد با ملاحظه این قرائن قرآنی و عقلی و روایی درمی‌یابد که دعوت به سمت صاحب الامر علیه السلام که علت هدایتگر بودن پرچم یمانی است، در عصر ظهور تنها بر یک نفر صدق می‌کند که همان وصی امام عصر علیه السلام است که در آستانه ظهور، کسی جز او بر امر و موضع و شخصیت امام عصر علیه السلام اطلاع ندارد.

تحریم فروش سلاح هنگام خروج یمانی

سومین قیدی که در حدیث امام باقر علیه السلام آمده این است که در زمان خروج و قیام مسلحانه یمانی، فروش اسلحه بر همه مردم و همه مسلمانان حرام می‌شود، یا اینکه یمانی خودش فروش اسلحه را حرام می‌کند:

فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ.

این قید بیانگر چیست و چه فایده‌ای در ذکر آن برای تبیین شخصیت یمانی وجود دارد؟ اگر عبارت را به صورت «حَرَّم...» بخوانیم، یعنی یمانی بر همه مردم جهان و همه مسلمانان حجت است؛ پس حق تحریم و تحلیل و جعل حکم شرعی دارد، همچنانکه انبیاء و ائمه علیهم السلام چنین شأنی دارند و دیگران فاقد این مقام هستند؛ پس همین عبارت برای اثبات خلافت و وصایت و حجت بودن یمانی کافی است، چون اگر بر همه مردم جهان ولایت نداشته باشد، چگونه فروش اسلحه را بر همه مردم جهان حرام می‌کند؟!

اگر این عبارت را به صورت «حَرَّم» یا «حَرَّم» بخوانیم، بیانگر آن است که یمانی همان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و فردی از اهل بیت علیهم السلام است، چون طبق روایات، فروش اسلحه حتی به نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام جایز است، اما زمانی که جنگی میان آل محمد صلی الله علیه و آله با دشمنان آنها (لشکر سفیانی) آغاز شود دیگر کسی حق فروش اسلحه ندارد.

حَضْرَمِي می‌گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. حَكَم سَرَّاج از حضرت سؤال کرد که

نظرتان در باره زینهای اسبی که به سمت شام برده می شود و سایر وسایلی چیست (با توجه به اینکه این وسایل از ادوات نظامی محسوب می شده)؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد؛ شما امروز به منزله اصحاب رسول الله ﷺ در آرامش و صلح هستید. پس هنگامی که جدایی و رو در رویی جبهه آل محمد ﷺ و دشمنان اتفاق بیفتد، فروش سلاح و زین به نواصب و دشمنان حرام می شود.

عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ لَهُ حَكَمُ السَّرَّاجِ مَا تَرَى فِيْمَا يُحْمَلُ إِلَى الشَّامِ مِنَ السَّرَوِجِ وَ أَدَاتِهَا؟ فَقَالَ لَا بَأْسَ؛ أَنْتُمْ الْيَوْمَ مَنزِلَةَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) إِنَّكُمْ فِي هُدًى فَإِذَا كَانَتْ الْمُبَايَنَةُ حَرَمَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَحْمِلُوا إِلَيْهِمُ السَّلَاحَ وَ السَّرَوِجَ.^١

در حدیثی دیگر هند سراج به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: من پیشتر برای اهل شام (امویها) سلاح می بردم و به آنها می فروختم، اما هنگامی که خداوند مرا با این امر (ولایت شما) آشنا کرد ناخوش شدم و با خود گفتم که دیگر برای دشمنان خدا سلاح نمی برم. نظرتان در باره این تصمیم چیست؟ حضرت فرمود: سلاح برایشان بپر، چون خداوند به وسیله اهل شام دشمن مشترک ما و شما (یعنی رومیان) را دفع می کند. پس هنگامی که بین خود ما با آنها (آل محمد و بنی امیه) جنگ باشد، پس هر که برای دشمنان ما سلاح ببرد که با آن در جنگ با ما یاری شوند مشرک است.

عَنْ هِنْدِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأبي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَصَلَحَكَ اللَّهُ مَا تَقُولُ إِنِّي كُنْتُ أَحْمِلُ السَّلَاحَ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ فَأَبِيعُهُ مِنْهُمْ فَلَمَّا عَرَفَنِي اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ ضَعُفْتُ بِذَلِكَ وَ قُلْتُ لَا أَحْمِلُ إِلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ. فَقَالَ لِي أَحْمِلْ إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِهِمْ عَدُوَّنَا وَ عَدُوَّكُمْ يَعْنِي الرُّومَ بَعْضُهُمْ فَإِذَا كَانَ الْحَرْبُ بَيْنَنَا فَحَمَلْ إِلَى عَدُوِّنَا سِلَاحًا يَسْتَعِينُونَ بِهِ عَلَيْنَا فَهُوَ مُشْرِكٌ.^٢

بنابراین حرمت فروش سلاح در زمان خروج یمانی، بیانگر این است که یمانی شخصی از

آل محمد ﷺ و حجتی از حجت‌های الهی و اوصیاء پیامبر ﷺ است.

از خوانندگان محترم توقع می رود که به کتب و آثار مؤلفان و محققان عرصه مهدویت در گذشته و حال مراجعه کنند و ببینند که آیا کسی توانسته است توضیحی قانع کننده در باره شخصیت یمانی بدهد و اینگونه سؤالات مربوط به شخصیت یمانی را پاسخ بگوید؟!

١ - الکافی، ج ٥، ص ١١٢؛ تهذیب الأحکام، ج ٦، ص ٣٥٤؛ الإستبصار، ج ٣، ص ٥٧؛ وسائل الشیعة، ج ١٧، ص ١٠١.

٢ - تهذیب الأحکام، ج ٦، ص ٣٥٤؛ الإستبصار، ج ٣، ص ٥٨.

وجوب بیعت و قیام با یمانی

نکته دیگری که امام باقر علیه السلام در باره یمانی ذکر می کند آن است وقتی یمانی خروج کرد به سوی او بپاخیز و همراهش قیام کن. این عنوان نیز به وضوح بیانگر آن است که یمانی حتی از حجت‌های الهی و همان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی قائم اول است، زیرا در روایات متعدد به ما امر فرمودند که قبل از قائم علیه السلام با کسی بیعت نکنیم و همراه کسی نشویم و در هیچ قیامی شرکت نکنیم.

البته منظور از این بیعت و قیام، همان رفع رایت و بلند کردن پرچم، به معنای دعوت به سمت بیعت و اطاعت جهت جهاد ابتدائی است که به فتوای مشهور و بلکه اتفاق نظر فقهای امامیه منوط به اذن و امر معصوم است، وگرنه دفاع در برابر مهاجم خارجی و صیانت از وطن و خاک و ناموس و شرف مسئله ای است که در هر زمان و مکانی برای هر کسی به حکم فطرت انسانی لازم است!

امام صادق علیه السلام فرمود: هر پرچمی که قبل از قائم علیه السلام برافراشته شود طاغوتی است که به جای خداوند پرستیده و اطاعت می‌شود.

كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

اما دانستیم که در همین روایت معروف امام باقر علیه السلام، یمانی پرچم و دعوت و ادعایی دارد و آن پرچم نیز درفش حق و هدایت است؛ پس یمانی کسی نیست جز قائمی از آل محمد صلی الله علیه و آله.

نیز فرمود که هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و فریبکاری است و خدا لعنت کند بیعت کننده و بیعت گیرنده را.

يَا مُضْمَلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ فَهِيَ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ خَدِيعَةٌ لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَابِعَ لَهَا وَ الْمُتَابِعَ لَهُ.^۲

همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: گریزی نیست از فتنه و آتش آذربایجان که هیچ چیزی جلودارش نیست (توان مقابله با آن ندارد). پس هنگامی که چنین شد مانند گلیم به خانه‌هایتان بچسبید و تا زمانی که ما اهل بیت ساکت و ساکن هستیم شما هم ساکن و ساکت باشید. پس هنگامی که حرکت کننده ما اهل بیت حرکت کرد به سوی شما بشتابید

۱ - الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ غیبت نعمانی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۲.

۲ - مختصر البصائر، ص ۴۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۸.

هرچند سینه خیز. به خدا قسم گویا به او می نگرم که بین رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد بر کتابی جدید و بر اعراب بسیار سختگیر است. و حضرت فرمود: وای بر طاغیان عرب از شری که نزدیک شده است.

لَا بُدَّ لِقَارٍ مِنْ أَدْرَبِجَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَوْلِيَاءَ لِقَوْمِكُمْ وَ أَلْبُدُوا مَا أَلْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعُوا إِلَيْهِ وَ لَوْ حُبُوا وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ وَ قَالَ وَبَلَّ لَطْعَاةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ.^۱

معنای واژه «متحرکنا» این است که آن شخصی که اطاعتش بر شما واجب است را خود ما اهل بیت حرکت داده ایم و از خود ماست، وگرنه چه فایده ای در اضافه «متحرک» از باب تفعل (مطاوعه) به ضمیر «نا» وجود دارد؟!

پس اولاً یمانی موعود خودش قائمی از آل محمد علیهم السلام است و برای همین، رایت او طاغوت نیست و به جای خدا پرستیده و اطاعت نمی شود؛

ثانیاً بیعت با او نیز واجب است، نه اینکه بیعت کفر و نفاق و فریبکاری باشد؛

ثالثاً او همان مهدی اول است که بین رکن و مقام بیعت می گیرد و با او بیعت می کنند و کتاب جدید و امر جدیدی اظهار می کند.

یمانی (متحرکنا) از سوی خود اهل بیت علیهم السلام حرکت داده شده و امام مهدی علیه السلام او را فرستاده تا به عنوان مهدی اول و قائم آل محمد علیهم السلام از مردم بیعت بگیرد.

اکنون معنای روایت نبوی را می فهمیم که از مهدی یاد کرد و فرمود: با او بین رکن و مقام بیعت می شود؛ اسمش احمد و عبد الله و مهدی است و سه اسمش همین است.

عَنْ حَدِيثِهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ عليه السلام فَقَالَ: إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا.^۲

اگر به حدیث وصیت شب وفات رسول الله صلى الله عليه وآله بنگرید، خواهید دید که این شخص همان مهدی اول، یعنی وصی و فرزند امام زمان علیه السلام و اولین خلیفه از دوازده خلیفه و جانشین امام عصر علیه السلام و اولین مقرران و مؤمنان به حضرت است.

در حقیقت این شخصی که قبل از امام مهدی علیه السلام قیام کرده و از مردم بیعت می گیرد، خودش مهدی است، یعنی مهدی اول و خلیفه ای از خلفای رسول الله صلى الله عليه وآله و نخستین قائم از

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۹۴ و ۲۶۳.

۲ - غیبت طوسی، ص ۴۵۴ و ۴۷۰.

آل محمد علیهم السلام است و به همین جهت همه مردم مأمور به بیعت و اطاعت او هستند، وگرنه اگر ایمانی هم یک شخصیت عادی مثل شخصیت‌های دیگر عصر ظهور بود، بیعت و اطاعت و قیام با او گمراهی می‌بود.

وجوب همراهی با پرچم‌های سیاه مشرقی

برخی می‌گویند: وجوب بیعت و همراهی و قیام، مخصوص دعوت ایمانی نیست، بلکه در روایات آمده که وقتی پرچم‌های سیاه مشرقی حرکت کردند به آنها ملحق شوید، حتی سینه خیز بر روی برف؛ پس از روایات مزبور نمی‌توان استفاده کرد که وجوب پیوستن به ایمانی به معنای مهدی و خلیفه بودن اوست.

اکنون به روایت وجوب التحاق به پرچم‌های سیاه مشرقی (خراسانی) نظر می‌کنیم. عبد الله بن مسعود می‌گوید که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگهان جوانانی از فرزندان عبدالمطلب وارد شدند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان نگریست چشمانش متأثر و غمناک شد. گفتیم ای رسول خدا، آیا چیزی در صورتتان می‌بینیم که ناخوشتان کرده؟ فرمود: ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را بر دنیایمان برگزید و اهل بیتم پس از من بلاء و آوارگی و رانده شدنی را خواهند چشید تا اینکه قومی از سمت مشرق بیایند، همان اصحاب پرچم‌های مشکی؛ حق را می‌طلبند و به آنها داده نمی‌شود (این جمله را سه بار تکرار کرد)؛ پس می‌جنگند و یاری می‌شوند و پیوسته می‌جنگند و پیروز می‌شوند تا پرچم‌های سیاه را به مردی از اهل بیت من بدهند که زمین را پر از عدل و داد کند، همچنانکه پر از ظلم و جور شده. پس هر که از میان شما آن را درک کرد باید به آن پیوندد، گرچه سینه خیز روی برف.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ أَقْبَلَ فِتْيَةٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا نَزَالَ تَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ؟ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْفُونَ بَعْدِي بِلَاءً وَ تَطْرِيدًا وَ تَشْرِيدًا، حَتَّى يَجِيءَ قَوْمٌ مِنْ هَاهُنَا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ - أَصْحَابَ رَايَاتٍ سَوْدٍ، يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ - حَتَّى أَعَادَهَا ثَلَاثًا - فَيُقَاتِلُونَ فَيَنْصَرُونَ، وَ لَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلَأَهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا، كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِهِ وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى السَّلْحِ^۱

این پرچمهای سیاه مشرقی تأیید و تحسین شده، همان انصار طالقانی و ایرانی قائم یمانی و مهدی آل محمد علیهم السلام هستند، نه اینکه پرچم و دعوت مستقلی از دعوت یمانی داشته باشند، یعنی اینها همان اصحاب مشرقی یمانی هستند، نه اصحاب پرچم خراسانی که دعوت و نهضتی جدای از یمانی دارد.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شد که فرمود: هنگامی که دیدید پرچمهای سیاه از سمت خراسان آمدند پس به سمت آن پرچمها بروید اگرچه سینه خیز بر روی برف، چون خلیفه خدا مهدی علیه السلام در بین آنهاست.

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّايَاتِ السُّودَ قَدْ أَقْبَلْتُ مِنْ خُرَّاسَانَ فَأْتُوها وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى التَّلَجِ فَإِنَّ فِيها خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمُهَدِّيَّ.^۱

اما مگر حضرت مهدی علیه السلام از مکه (جنوب) ظهور و قیام نمی کند؟ این کدام مهدی است که از شرق می آید؟ اصلاً این حرکت مشرقی به چه هدفی و با چه شعار و گفتمانی است؟! امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند گنجی در طالقان دارد که طلا و نقره نیست، بلکه دوازده هزار مرد در خراسان هستند که شعارشان أحمد أحمد است؛ جوانی از بنی هاشم آنها را رهبری می کند که بر مرکبی خاکستری سوار است و پیشانی بندی سرخ دارد. گویا او را می نگرم که از فرات (مرز شلمچه و بصره) عبور می کند. پس هنگامی که صدای دعوتش را شنیدید لیبیک بگویید و به سویش بشتابید، اگرچه سینه خیز بر روی برف.

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزًا بِالطَّلَقَانِ لَيْسَ يَذْهَبُ وَ لَا فِضَّةَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا يَخْرُاسَانَ شَعَارُهُمْ أَحْمَدُ أَحْمَدُ يَقُودُهُمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَعْلَةٍ شَهْبَاءَ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ حَمْرَاءُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ عَابِرَ الْفُرَاتِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِذَلِكَ فَسَارِعُوا إِلَيْهِ وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى التَّلَجِ.^۲

آری، این پرچمهای سیاه مشرقی، همان انصار طالقانی (ایرانی) قائم و مهدی اول، یعنی احمد علیه السلام هستند که از شرق قیام می کنند و پرچمی جدا از پرچم یمانی برافراشته نکرده اند و ارتباطی به پرچم خراسانی ندارند.

در روایات آمده که مبدأ حرکت مهدی علیه السلام از شرق است. برای مثال، حارث همدانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: مهدی علیه السلام اقبل (چشم مایل به پایین) و جعد (مو فر) است و در گونه اش خالی دارد. حرکتش را از شرق شروع می کند. وقتی چنین شد آنگاه

۱ - التشریف بالمنن فی الملاحم و الفتن، ص ۱۱۹؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۷۳.

۲ - منتخب الأنوار المضيئة فی ذكر القائم الحجة، ص ۱۹۵.

سفیانی خروج می‌کند و به اندازه دوره یک حمل (۹ ماه) حکومت می‌کند.

عَنْ الْخَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ: الْمَهْدِيُّ أَقْبَلُ جَعْدٌ بِخَدِّهِ خَالَ يَكُونُ مَبْدُؤُهُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ حَرَجَ السُّفْيَانِيُّ قِمْلِكَ قَدَرَ حَمَلٌ أَمْرًا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ...

این مهدی، چه کسی است که از شرق قیام می‌کند (نه از جنوب) و قبل از خروج سفیانی حرکتش را آغاز می‌کند؟! مگر سفیانی نشانه حتمی قبل از ظهور امام مهدی (علیه السلام) نیست؟! اکثر مردم منتظرند سفیانی خروج کند تا به واسطه آن مهدی موعود (علیه السلام) را بشناسند؟! پس این مهدی که قبل از خروج سفیانی حرکتش (مثلاً تجهیز و دعوت و مبادی قیامش) را آغاز می‌کند، آیا نباید اطاعت و بیعت شود؟!

بنابراین جریان رایب خراسانی ارتباطی به پرچمهای سیاه مشرقی (کنوز طالقان و انصار ایرانی مهدی اول) ندارد. تنها پرچمی که قبل از امام عصر (علیه السلام) رایب هدایت بوده و اهل بیت (علیهم السلام) دستور بیعت و قیام با آن داده‌اند رایب یمانی است، زیرا یمانی همان مهدی اول (احمد) و قائم آل محمد (علیهم السلام) یا به تعبیر صحیح نخستین قائم آل محمد (علیهم السلام) است. وانگهی همین روایات برای صاحبان خرد کافی است که بدانند یمانی موعود ارتباطی به سرزمین یمن و صنعاء ندارد و این دو حرکت از هم مجزا و مستقل هستند، چون یمانی صنعاء از جنوب خروج می‌کند، نه از شرق؛ و قبل از سفیانی خروج می‌کند، نه همزمان با او و خراسانی، و به خواست خدا در مباحث آینده این موضوع با روایات اثبات خواهد شد.

دعوت سید حسنی سپیدرو در ایران

برخی می‌گویند: پرچم حق و هدایت اختصاص به درفش یمانی ندارد، زیرا در روایات از شخصی به نام حسنی از ایران نیز یاد شده که قائم (علیه السلام) را یاری می‌کند و یاران و همراهانش یاران قائم (علیه السلام) هستند. در پاسخ باید بگوییم:

حسنی شخصیتی متشابه است. مفصلترین روایتی که در منابع حدیث شیعیه پیرامون حرکت و دعوت او آمده این است که:

... سپس حسنی، همان جوان سپیدروی از سمت دیلم (شمال ایران) خروج می‌کند و با صدای آشکار می‌گوید: ای آل احمد، آن ستمدیده یاری‌خواه از کنار ضریح را اجابت کنید.

پس گنجهای طالقان او را اجابت می‌کنند. آنها گنج هستند و چه گنجهایی؟! از طلا و نقره نیستند، بلکه مردانی مانند پاره آهن هستند؛ بر روی اسبهای تندرو هستند و ابزار جنگی به دست دارند. پیوسته ظالمان را می‌کشد تا وارد کوفه می‌شود، در حالی که بیشتر زمین پاک شده و در کوفه متوقف می‌شود؛ پس خبر مهدی علیه السلام و اصحابش به او می‌رسد. اصحابش به او می‌گویند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، این کیست که نزدیک ما اتراق کرده؟ حسنی می‌گوید: ما را به سمت او ببرید تا ببینیم کیست و چه می‌خواهد؟ حضرت فرمود: بخدا سوگند حسنی می‌داند که او همان مهدی است و او را می‌شناسد و منظورش از این کار فقط آن است که مهدی علیه السلام را به اصحابش معرفی کند. پس حسنی خارج می‌شود و می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هستی، پس انگشتر و عصا و پیراهن و زره و اسب و شتر و عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله و مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام کجاست؟ پس مهدی علیه السلام آنها را خارج می‌کند برایش؛ سپس حسنی چوب دستی را از مهدی علیه السلام می‌گیرد و در زمین سخت و سنگلاخ می‌کارد و آن چوب برگ می‌دهد. حسنی فقط قصدش این است که به اصحابش برتری مهدی علیه السلام را نشان بدهد تا با او بیعت کنند. پس حسنی می‌گوید: الله اکبر، ای پسر رسول خدا، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. پس مهدی علیه السلام دستش را دراز می‌کند تا با او بیعت کنند و سایر لشکریان حسنی هم با او بیعت می‌کنند، بجز چهل هزار نفر از اصحاب مصاحف (اهل قرآن) که معروف به زیدیه هستند. آنها می‌گویند: این فقط یک جادوی بزرگ است. پس دو لشکر با هم مخلوط می‌شوند؛ پس مهدی علیه السلام رو به طایفه منحرف می‌کند و آنها را پند می‌دهد و سه مرتبه آنان را دعوت می‌کند، اما فقط بر سرکشی و کفرشان افزوده می‌شود؛ پس مهدی دستور به قتل آنها می‌دهد؛ پس همه آنها کشته می‌شوند. سپس مهدی علیه السلام به اصحابش می‌گوید: مصحفها را نگیرید و رهایشان کنید که مایه حسرت آنها باشد، همچنانکه آن مصحفها را تبدیل و تغییر و تحریف کردند و به آن عمل نکردند.

ثُمَّ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيحُ الَّذِي تَحْوُ الدَّيْلَمُ يَصِيحُ بِصَوْتٍ لَهُ فَصِيحٌ يَا آلَ أَحْمَدَ أَجِيبُوا الْمُؤَلَّفَ وَ الْمُتَادِي مِنْ حَوْلِ الضَّرِيحِ فَتَجِيبُهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّاقَانِ كُنُوزٌ وَ أَيُّ كُنُوزٍ لَيْسَتْ مِنْ فَضَّةٍ وَ لَا ذَهَبٍ بَلْ هِيَ رِجَالٌ كَزْبَرِ الْحَدِيدِ عَلَى الرَّكَازِينَ الشُّهْبُ بِأَيْدِيهِمْ الْحِرَابُ وَ لَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ الظُّلْمَةَ حَتَّى يَرِدَ الكُوفَةَ وَ قَدْ صَفَا أَكْثَرُ الْأَرْضِ فَيَجْعَلُهَا لَهُ مَعْقَلًا فَيَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَبَرُ الْمَهْدِيِّ علیه السلام وَ يَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ اخْرُجُوا بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَ مَنْ هُوَ وَ مَا يَرِيدُ وَ هُوَ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَ لَمْ يَرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرُ إِلَّا لِيُعْرَفَ أَصْحَابَهُ مَنْ هُوَ فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ فَيَقُولُ إِنْ كُنْتَ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيْنَ هِرَاوَةَ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَاتَمَهُ وَ بُرْدَتَهُ وَ دِرْعُهُ الْفَاضِلُ وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ قَرَسَةُ الْيَرْبُوعِ وَ

نَاقَتَهُ الْعُضْبَاءَ وَ بَعَلْتَهُ الدُّنْلُ وَ حِمَارَهُ الْيَعْفُورُ وَ نَجَبِيَهُ الْبَرَأَقُ وَ مُصْحَفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَيَخْرُجُ لَهُ ذَلِكَ ثُمَّ يَأْخُذُ الْهَرَاوَةَ فَيَغْرُسُهَا فِي الْحَجَرِ الصَّلْدِ وَ تَوْرِقُ وَ لَمْ يَرِدْ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُرِيَ أَصْحَابَهُ فَضَلَّ الْمُهْدِي (عليه السلام) حَتَّى يَبَايِعُوهُ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى نُبَايِعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيَبَايِعُهُ وَ يَبَايِعُهُ سَائِرُ الْعَسْكَرِ الَّذِي مَعَ الْحَسَنِيِّ إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَيَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ فَيَقْبَلُ الْمُهْدِي (عليه السلام) عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْحَرَفَةِ فَيَعْظُمُهُمْ وَ يَدْعُوهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيَقْتُلُونَ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ لَا تَأْخُذُوا الْمَصَاحِفَ وَ دَعْوَاهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوها وَ غَيَّرُوها وَ حَرَّفُوها وَ لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا.

با ملاحظه این روایت معلوم می‌شود که او صاحب دعوت حق نیست و سفارشی هم به تبعیت از او نشده، بلکه در زمان او مهدی (عليه السلام) نیز دعوت و لشکری دارد و با لشکرش وارد کوفه می‌شود!! آیا کسی اعتقاد دارد که مردم باید پرچم حق و هدایت مهدی (عليه السلام) را رها کنند و به جای او، با حسنی بیعت کنند؟!

البته ویژگی او نسبت به سایر شخصیت‌های عصر ظهور این است که خودش قائم را می‌شناسد و هدفش این است که لشکرش را بدون اعلام قبلی به یاری قائم ببرد و اصطلاحاً آنها را در عملی انجام شده قرار دهد، اما آیا او در این مسیر موفق است؟ ملاحظه کردید که بخش عظیمی از لشکرش با مهدی (عليه السلام) می‌جنگند و با حضرت دشمنی می‌کنند و به مهدی (عليه السلام) توهین کرده و تهمت جادوگری می‌زنند، یعنی نه تنها از نخستین مؤمنان و یاوران مهدی (عليه السلام) نبودند، بلکه حتی پس از قیام و ظهور مهدی (عليه السلام) نیز قصد و نیت پیوستن به مهدی (عليه السلام) را ندارند، بلکه دنبال ریاست و سیاست و حکومت خودشان هستند و در همین مسیر حتی با مهدی (عليه السلام) هم می‌جنگند و مزاحمت جدی برای مهدی (عليه السلام) و لشکرش ایجاد می‌کنند.

در حقیقت، بخشی از یارانش مهدی (عليه السلام) را در کوفه یاری می‌کنند و بخشی هم با او می‌جنگند، پس نمیتوان او را زمینه ساز حرکت امام مهدی (عليه السلام) دانست، زیرا مهدی (عليه السلام) قیام کرده و با لشکرش در کوفه است و آن هنگام لشکریان حسنی وارد شده و با آنها مواجه می‌شوند، آن هم چه نوع مواجهه‌ای!!

نکته دیگر اینکه او کنوز طالقان یا تعدادی از آنها را همراه خود به کوفه می‌برد و دانستیم که این گنجهای طالقان همان یاران احمد (مهدی اول) هستند و اینها کسانی هستند که

شعارشان «احمد احمد» است و صاحب خود را می‌شناسند و لذا در کوفه نیز بدون هیچ دلیل جدیدی با مهدی (ع) بیعت می‌کنند، بلکه شاید آنها از خود حسنی بسیار پیشگامتر در ایمان و معرفت باشند. نشانه این امر آن است که حسنی می‌گوید: ای آل احمد، رنج‌دیده کنار ضریح را اجابت کنید. یعنی انصار احمد (مهدی اول) را همراه با خود می‌کند تا به یاری امام مظلومشان در کنار ضریح (تجف) بروند.

نکته دیگر اینکه در این روایت و سایر احادیث ذکر نشده که حسنی پرچم و درفش مستقل و جدایی دارد، بلکه او صرفاً خروج مسلحانه می‌کند، مانند یک فرمانده نظامی که لشکری را برای جنگ با سفیانی رهبری می‌کند، به هدف یاری مهدی (علیه السلام)!

نکته جالب دیگر اینکه چهل هزار نفر زیدی مسلک قرآن به دست در لشکر او هستند!! آیا در ایران چهل هزار زیدی داریم که در لشکر حسنی جمع شوند و با مهدی (علیه السلام) بجنگند؟! پاسخ این است که منظور از زیدی، خصوص پیروان زید بن علی (علیه السلام) نیست، بلکه کسانی که تفکر زیدی دارند، یعنی معتقدند که آن سید هاشمی که قیام کرده و لشکر دارد و با طاغوت (بنی امیه) می‌جنگد امام واجب الطاعه آنهاست، بر خلاف شیعیان واقعی اهل بیت (علیهم السلام) که امامشان را از طریق نص (عهد رسول الله) و علم می‌شناسند، نه از طریق جنگ و شمشیر و قیام!!

بنابراین، آن یاران مهدی (علیه السلام) که همراه حسنی وارد عراق می‌شوند و امامشان را یاری می‌کنند، همان یاران مشرقی احمد (مهدی اول و یمانی موعود) هستند که حجت خدا را می‌شناسند، اما خود حسنی صاحب دعوت و پرچم مستقل نیست تا با یمانی مقایسه شود. عجیب اینجاست که برخی سیاسیون اصرار می‌کنند که خراسانی همان حسنی است و او صاحب دعوت و پرچم حق است و استدلالشان این است که در یک روایت آمده که حسنی امام مهدی (علیه السلام) را می‌شناسد و با او بیعت می‌کند، در حالی که نمی‌دانند شاید منظور از این مهدی، همان مهدی اول باشد که خود یمانی آل محمد (علیهم السلام) است، نه حضرت مهدی صاحب الزمان (علیه السلام)!

نکته قابل تأمل دیگر اینکه حسنی و یاران مهدی اول (گنجهای طالقان) از قبل، مهدی (علیه السلام) را می‌شناختند (بدون اینکه معجزه ببینند)، اما کسانی که تفکر زیدی دارند، حتی با دیدن معجزه هم ایمان نمی‌آورند و بلکه بر کفر و طغیانشان افزوده می‌شود و مهدی (علیه السلام) را

متهم به جادوگری می‌کنند؛ پس معجزه راه شناخت حجت خدا نیست، در حالی که برخی با استناد به همین روایت گفته‌اند که مهدی (علیه السلام) باید حقانیتش را از طریق معجزه اثبات کند! اینک عاقلان قضاوت کنند که آیا میتوان حسنی را صاحب پرچم و دعوتی حق در برابر یمانی آل محمد (علیهم السلام) دانست؟!

در واقع، چون اثبات شد که در هر زمان تنها یک پرچم حق و هدایت وجود دارد که همان دعوت کننده و قائم از آل محمد (علیهم السلام) است و این پرچم در عصر ظهور اختصاص به یمانی (مهدی اول) دارد، پس هیچ پرچم و دعوت دیگری با وصف حق و صدق و هدایت وجود ندارد، اما شخصیتها و فرماندهان دیگر عصر ظهور نیز همگی دعوت کننده به طاغوت هستند، بجز آن فرماندهان و شخصیتهایی که به صورت آشکار یا پنهان، هماهنگ با یمانی و زیر پرچم او حرکت می‌کنند، مانند شعیب بن صالح و حسنی و قائم جیلانی (گیلانی) و قائم خراسانی و مرد قمی و

جهنمی بودن متمرّدان از دعوت یمانی

امام باقر (علیه السلام) در بخش دیگری از حدیث محل بحث فرمود: بر هیچ مسلمانی حلال نیست که بر یمانی تمرّد و سرپیچی کند، چون هر کس چنین کند از اهل آتش است.

و لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَّ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.

این وصف نیز عامل شناخت شخصیت یمانی نخواهد بود، مگر اینکه بدانیم که هیچ کسی جز اوصیاء رسول الله (صلی الله علیه و آله) و قائم (علیه السلام) چنین جایگاهی ندارد که همه مردم مکلف به اطاعت از او باشند و هیچ مسلمانی حق سرپیچی بر او نداشته باشد به گونه‌ای هر کسی که از او سرپیچی کند از اهل آتش شود، حتی اگر همه دستورات دینی را عمل کرده و ولایت دوازده امام (علیهم السلام) را هم پذیرفته باشد!

یمانی چه جایگاهی دارد که سرپیچی بر او حتی یک شخص مؤمن و متدین را از اهل آتش می‌کند؟ آیا ممکن است این وصف در باره شخصی غیر معصوم بیاید؟!

به این بخش از زیارت جامعه کبیره دقت کنید که امام هادی (علیه السلام) در وصف اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: هر کس از شما پیروی کند بهشت مأوای اوست و هر که با شما مخالفت کند جهنم جایگاه اوست؛ هر کس شما را انکار کند کافر است و هر کس با شما

بجنگد مشرک است و هر کس شما را ردّ کند در پست ترین درکه جهنم است. شهادت می‌دهم که این خصائص برای شما در گذشته ثابت بوده و در آیندگان شما نیز جریان دارد.

مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَدَّكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ.^۱

نیز امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر اینکه آل محمد (علیهم السلام) را بشناسد و آل محمد (علیهم السلام) هم او را بشناسند، و کسی داخل آتش نمی‌شود مگر اینکه آل محمد (علیهم السلام) را نشناسد و آل محمد (علیهم السلام) او را نشناسند و آنها همان اعرافی هستند که هرگز خدا شناخته نمی‌شود، جز از طریق معرفت آنها.

أَلْ مُحَمَّدٌ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ وَ أَعْرَافٌ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِهِمْ.^۲

اگر این حدیث امام باقر (علیه السلام) را در کنار حدیث معروف یمانی بگذارید، چه نتیجه‌ای به دست می‌آید؟! آنجا می‌فرماید کسی که از یمانی سرپیچی کند اهل آتش است. در اینجا فرمود هیچ کسی داخل جهنم نمی‌شود مگر اینکه منکر آل محمد (علیهم السلام) باشد، یعنی یمانی از آل محمد (علیهم السلام) است.

یمانی چون از همین خاندان عصمت و طهارت است، مخالفت و سرپیچی بر او نتیجه‌ای جز اهل آتش شدن ندارد: «و جاری لکم فیما بقی»، یعنی او بقیه همین خاندان است و خصائص و احکام همین خاندان طاهر را دارد. در حقیقت چون او ولایت بر خلق دارد، سرپیچی از او هر شخصی را جهنمی می‌کند، اگرچه همه عمر را به عبادت همراه با قبول ولایت دوازده امام معصوم سپری کرده باشد.

نکته حائز اهمیت این است که برخی از مخالفان دعوت یمانی، اصرار دارند که تعبیر «یلتوی علیه» را به معنای جنگیدن ترجمه کنند، یعنی سرپیچی از یمانی حرام و موجب جهنمی شدن نیست، بلکه جنگیدن و رو در رویی با او حرام است. این در حالی است که «الالتواء علیه» به معنای هرگونه مخالفت حتی اشکال گرفتن و اعتراض زبانی است. اگر امام باقر (علیه السلام) می‌خواست چنین معنایی را بیان کند، می‌فرمود: «لا یحل لمسلم ان یحاربه او یقاتله او یعادیه و ...».

۱ - من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲ - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۹۶.

معنای دقیق «یلتوی علیه»

ترجمه این عبارت از سوی برخی مترجمین یا مخالفین دعوت یمانی به «مقابله کردن و جنگ با پرچم یمانی» نادرست است. اصل این واژه و برخی کاربردهای آن را از نظر می‌گذرانیم:

ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می‌نویسد: (لوي) اصلي است که دلالت بر تأییدن و کج کردن چیز می‌نماید. از این رو به علم و پرچم در عربی لواء گفته می‌شود، زیرا به چوبی که بر روی آن قرار گرفته پیچیده می‌شود.^۱

راغب در مفردات می‌نویسد: ليّ القتل يعني يبيحانن و تأييدن طناب.

لوي لسانه بكذا: يبيحانن زبان به چیزی، کنایه از دروغ و غلط سخن گفتن است.^۲

ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد:

لَوَاهُ فَالتَوِي وَ تَلَوِي: آن را تاباند پس تأییده شد.

التوي الماء في مجراه و تلوي: از مجرایش مایل شد و مستقیم جاری نشد.

لَوِي عَنْ الامر و التوي: از انجام کار سستی و کاهلی نمود.

لَوِيَتْ عَنْ هذا الامر: اذا التويت عنه.. از آن رویگردان شدم.

لَوِيَتْ عَلَيْهِ: عَطَفْتُ.. به او مهربانی و عطوفت کردم. لويت عليه: انتظار کشیدم.

لَوِي عَلَيْهِ الامر: اذا عَوْصَهُ.. کار را بر او سخت و دشوار کرد.^۳

زبیدی در تاج العروس می‌نویسد:

و لاَوَتْ الحَيَّةُ الحَيَّةَ ملاوَةً و لَوَاءً: التَّوَتْ عَلَيْهَا. مار به مار دیگر پیچید.

و التَّوَى عَلَيْهِ الأمرُ: اعتَص. کار بر او سخت و دشوار گشت (عویص). و التَّوَتْ عَلَيَّ

حَاجَتِي: تَعَسَّرَتْ. حاجتم بر من دشوار گشت.

و مُلَّتَوَى الوادِي: مُنْحَنَاهُ. جای انحنا و پیچ وادی.^۴

در روایت واژه التواء (باب افتعال) و با حرف جرّ (علي) به کار رفته است. (آن کس که

۱ - معجم المقاییس، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲ - مفردات، ص ۷۵۲.

۳ - لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۶۳.

۴ - تاج العروس، ج ۲۰، ص ۱۶۵ و ۱۶۹.

التواء بر یمانی نماید اهل آتش است.) باید در معنای این واژه وقتی با حرف جرّ (علی) به کار می رود دقت نماییم.

ابتدا باید دانست نمی توان به صرف اینکه حرف (علی = بر) آمده است این کلمه را به معنای مقابله کردن و جنگیدن یا تضعیف او معنا کرد، چون حرف «علی» همیشه چنین اقتضایی ندارد. مثلاً دیدید که واژه (لَوِي عليه) به معنای مهربانی کردن یا انتظار کشیدن نیز آمده است، با اینکه حرف «علی» وجود دارد یا مثل واژه (اشفق عليه).

معنایی که در این کلمه لحاظ می شود پیچیدن به شخص مقابل است، مصادیق این معنا هر گونه ایجاد مانع برای اوست، از قبیل: اشکال گرفتن، جدل نمودن و اقرار نکردن در بحث که لازمه اش سخت و دشوار کردن کار بر اوست و یا مقابله نظامی.

ملاحظه کاربردهای گوناگون این کلمه و سخن لغت شناسان این امر را مُحرز می نماید.

زیبیدی در تاج العروس می نویسد:

و الألوِي: شَجَرَةٌ تُنْبِتُ حَبَالًا تَلْعَقُ بِالشَّجَرِ وَ تَلْتَوِي عَلَيْهَا، وَ لَهَا فِي أَطْرَافِهَا وَرَقٌ مَدَوَّرٌ فِي طَرَفِهِ تَحْدِيدٌ؛ كَاللُّوِي، كَسْمِي؛ كَذَا فِي الْمُحْكَمِ.^۱

واژه (الوِي) به معنای درختی است که طنابهایی می رویاند که به درخت می چسبند و به آن می پیچند... (در عبارت تلتوي عليها دقت کنید.)

این منظور در لسان العرب واژه (الالوي) را چنین توضیح می دهد:

يقال: رجل أَلُوِي شَدِيدُ الخُصُومَةِ يَلْتَوِي عَلَي خُصْمِهِ بِالْحِجَةِ وَ لَا يُقِرُّ عَلَي شَيْءٍ وَاحِدٍ

و...^۲

مرد الوي، یعنی کسی که خصومت شدیدی دارد به خصمش (در مقام بحث) با استدلال می پیچد و به هیچ چیز اقرار نمی کند...

می بینید این منظور واژه (يلتوي علي خصمه) را به کار برده و معنای جدل کردن در بحث و پیچیدن به طرف مقابل را اراده کرده است.

در المنجد نیز واژه (الالوي) اینگونه معنا شده:

الجدل يَلْتَوِي عَلَي خُصْمِهِ - الشَّدِيدُ الخُصُومَةِ - العَسِيرُ - المنفرد المنعزل

۱ - تاج العروس، ج ۲۰، ص ۱۶۶.

۲ - لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۶۶.

جدل کننده‌ای که به خصم می‌پیچد و...

بنابراین تلاش عقیم برخی مخالفان برای ترجمه این کلمه به (مقابله کردن با ایمانی) برای توجیه نپیوستن و بی‌اعتنایی خویش و در نتیجه خوار کردن او، به هیچ وجه مستند نبوده و بر خلاف تصریح عالمان لغت‌شناس است. دقت در آنچه نسبت به کلمه التواء گفته شد، این واقعیت را کاملاً عیان می‌کند که گرچه روگردان شدن و نپیوستن به حرکت ایمانی، معنای مطابقی آن نیست، ولی در بطن آن وجود دارد و لازمه آن است، یعنی کسی که بر شخصی التواء می‌نماید، طبعاً پیش از آن او را رد کرده و از او روگردان شده است.

دعوت به حق و طریق مستقیم

امام باقر علیه السلام در بخش پایانی حدیث، علت وجوب اطاعت از ایمانی و جهنمی شدن ملتویان بر او را این بیان می‌کند که او دعوت به حق و طریق مستقیم می‌کند: **لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ.**

شاید این بخش، بارزترین شاهد بر عصمت و ولایت ایمانی باشد، زیرا می‌فرماید: دلیل لزوم تبعیت از ایمانی و حرمت التواء بر او این است که دعوت ایمانی تنها به سمت حق و طریق مستقیم می‌باشد، یعنی به هیچ باطلی دعوت نمی‌کند؛ مردم را از هیچ حقی خارج نکرده و به هیچ باطلی وارد نمی‌کند. آیا عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام معنایی جز این دارد؟! مستحضرید که واژه عصمت به شکل مصطلح در قرآن کریم به کار نرفته و متکلمان از آیاتی مانند «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**»^۱ عصمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را استفاده کرده اند، چون محال است که خداوند امر به اطاعت مطلق از کسانی بکند که حتی یک بار خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته مردم را به سمت کژی و انحراف دعوت کنند.

عصمت غیر از عدالت است. کسی که عدالت و تقوی نداشته باشد قطعاً عصمت هم ندارد، چون انسان بی تقوا و فاسق اسیر هوای نفس است و به سبب همین هوای نفس همواره در رفتار و گفتارش لغزش دارد و دیگران را هم با رفتار و گفتارش دعوت به همان لغزشها می‌کند، اما هر کسی که عادل و پرواگر باشد، لزوماً معصوم نیست. بسیاری از مؤمنان

ممکن است دارای تقوا و عدالت باشند، اما به دلیل جهلشان ناخواسته و ندانسته دیگران را در مواردی امر به خطا می کنند، اما کسی که به طور مطلق همواره دعوت به حق و صراط مستقیم کند، لزوماً معصوم است؛ پس جمله مزبور به طور صریح دلالت بر عصمت و ولایت یمانی دارد.

اگر به موارد کاربرد این عبارت (دعوت و هدایت به حق و صراط مستقیم) در قرآن کریم بنگرید، خواهید دید که این وصف تنها در باره خود خداوند سبحان، قرآن کریم و رسول الله ﷺ به کار رفته است؛ برای مثال خداوند سبحان سخن طایفه ای از جنیان را نقل می کند که در باره قرآن کریم می گویند: ای قوم ما، شنیدم که کتابی پس از موسی (علیه السلام) نازل شده که کتابهای قبل را تصدیق می کند و به حق و طریق مستقیم هدایت می کند.

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ^۱

در آیه دیگر نیز این وصف را در باره وجود مقدس رسول الله ﷺ به کار برده و فرموده: تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۲

در جای دیگری نیز می فرماید: بگو آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو خداست که به سوی حق هدایت می کند؛ پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای تبعیت شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَ مَنِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^۳

امام صادق (علیه السلام) همین تعبیر را در باره دعوت یمانی به کار برده و فرموده: پرچمی در آن پرچمها هدایتگرتر از رایت یمانی نیست؛ او به حق هدایت می کند.

خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الْخُرَاسَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ بِأَهْدَىٰ مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ.^۴

۱ - احقاف: ۳۰.

۲ - مؤمنون: ۷۳.

۳ - یونس: ۳۵.

۴ - غیبت طوسی، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰.

همچنین در روایت دیگر فرمود: در آن پرچمها هیچ پرچمی هدایتگرتر از رایت یمانی نیست، چون او دعوت به حق می‌کند.

خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيَّ وَ الْخُرَّاسَانِيَّ وَ الْيَمَانِيَّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيَّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ.^۱

بنابراین دعوت یمانی عین دعوت قرآن کریم و رسول الله ﷺ است و برای همین، با همان تعبیری که در باره قرآن و رسول الله ﷺ آمده، دعوت یمانی را وصف کرده‌اند. حقیقت عصمت چیزی جز این نیست که خداوند و خلفای او در باره کسی بگویند که او به سمت حق و صراط مستقیم دعوت می‌کند، یعنی در دعوت رفتاری و گفتاری او هیچ باطلی نیست، یعنی خواسته و ناخواسته، دانسته و ندانسته هیچ گاه مردم را به سمت هیچ باطلی سوق نمی‌دهد و به همین سبب همه مردم موظف به اطاعت از او هستند و باید در امر آخرت و دین به او اعتماد کنند.

مهدی و قائم آل محمد ﷺ یمانی است

تا کنون دانستیم که اوصاف ذکر شده برای یمانی تنها بر خلفای معصوم خداوند صدق می‌کند و از طرفی روایات متعدّد به ما امر کرده‌اند که قبل از قائم و صاحب الأمر با کسی بیعت نکنیم و همراه نشویم، در حالی که ما را امر به اطاعت و پیوستن و بیعت با یمانی کرده‌اند؛ پس شخصیت یمانی یک رمز و کنایه از همان شخصیت قائم آل محمد ﷺ و مهدی اول و صاحب الأمر است.

یمانی یک انسان عادی، یک مرجع و عالم دینی، یا یک رهبر سیاسی یا فرمانده نظامی شیعی نیست، بلکه مردی از آل محمد ﷺ است که از سوی امام مهدی علیه السلام مأمور به قیام و زمینه‌سازی برای حکومت عدل جهانی می‌شود و او همان وصی امام عصر علیه السلام یعنی اول المهديين است که نامش در وصیت رسول الله ﷺ ذکر شده.

بی‌شک وقتی که او از خلفای الهی است، باید او را به همان روش و شیوه‌ای بشناسیم که سایر خلفای الهی (انبیاء و اوصیاء) را شناختیم و تصدیق کردیم. اهل بیت علیه السلام راه شناخت قائم و مهدی اول و یمانی آل محمد ﷺ را نیز به وضوح تمام بیان کرده‌اند. برای نمونه، امام

باقر علیه السلام فرمود که از هیچ پرچم و قائمی اطاعت نکنید تا اینکه مردی از نسل حسین علیه السلام بیاید که همراه او عهد (وصیت) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پرچم و سلاح اوست.

إِيَّاكَ وَ شَدَادًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ لَالَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَايَةً وَ يَغَيْرُهُمْ رَايَاتٍ. فَأَلْزَمَ الْأَرْضَ وَ لَا تَتَّبَعُ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ. فَإِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَأَلْزَمَ هَؤُلَاءِ أَبَدًا وَ إِيَّاكَ وَ مَنْ ذَكَرْتَ لَكَ!

در نتیجه اگر اطاعت یمانی قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام واجب باشد، باید با همین سه خودش را معرفی کند، یعنی باید نامش در وصیت و عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد. همه اوصیاء الهی که نامشان در وصیت آمده به شهادت رسیده اند و تنها نام دو نفر در این وصیت مانده که هنوز از دنیا نرفته اند: محمد بن الحسن علیه السلام و احمد علیه السلام؛ پس یمانی موعود همان احمد علیه السلام است که خودش حامل پرچم و سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

می دانیم که قیام یمانی و سفیانی به سمت کوفه در یک زمان است و لشکر یمانی با سفیانی می جنگند و آنها را شکست می دهند و زمینه ظهور و انقلاب و حکومت عدل جهانی امام عصر علیه السلام را فراهم می کنند؛ پس آنکه با سفیانی می جنگد همان یمانی است. امام صادق علیه السلام فرمود: یمانی و سفیانی مانند دو اسب مسابقه ای (به سمت کوفه) می تازند.

الْيَمَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ كَفَرَسَيِّ رِهَانٍ.^۲

برخلاف اظهارات برخی مغرضان یا بی خبران از احادیث، مواجهه و نبرد سفیانی در اصل با یمانی است، نه با خراسانی، چنانکه در گذشته دانستیم که سفیانی و خراسانی هر دو به عراق حمله می کنند و بر بنی عباس یورش می برند، اما حدیثی از منابع معتبر شیعی در باره مواجهه و نبرد خراسانی با سفیانی ندیده ایم، اگرچه این مطلب در بین گروهی خاص بسیار مشهور شده است.

جالب است که امام صادق علیه السلام فرمود: ما و بنی امیه دو خاندانی هستیم که همواره در باره خدا جنگ داشتیم، چون ما گفتیم که خدا راستگوست و آنها گفتند که دروغگوست. ابوسفیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام جنگید و یزید با حسین بن علی علیه السلام جنگید و سفیانی هم با قائم علیه السلام می جنگد.

۱ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۵.

إِنَّا وَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ قَاتَلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ قَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ قَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَ السُّفْيَانِيُّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ ﷺ^۱

یعنی یمانی موعود همان اولین قائم از آل محمد ﷺ است.

برخی می‌گویند که تعبیر اولین قائم ﷺ بدعتی در دین است و ما هیچ قائمی جز امام محمد بن الحسن المهدی ﷺ نداریم. متأسفانه تعصب و تقلید آنها را از مشاهده حقیقت بازداشته، چون قطعاً در زمان ظهور لقب قائم بر بیش از یک نفر اطلاق می‌شود. امام صادق ﷺ فرمود: او نخستین قائمی از ما اهل بیت ﷺ است که قیام می‌کند، سخنی و حدیثی به شما (شیعیان) می‌گوید که تحملش نمی‌کنید؛ پس بر ضدش خروج می‌کنید.

وَ إِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ يَقُومُ مِمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَهُ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ بِرُمَيْلَةِ الدُّسَكِرَةِ فَتَقَاتِلُونَهُ فَيَقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ^۲

باری نیز از حضرت در باره قائم سؤال شد و امام فرمود: همه ما قائم به امر خدا هستیم، یکی پس از دیگری تا وقتی که صاحب آن شمشیر بیاید (قائم بالسيف)؛ پس وقتی او بیاید امری غیر از امر گذشته (یعنی ولایتی جدید که برایتان نامأنوس است) می‌آورد.

سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ كَلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ^۳

نیز در باره آیه **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ^۴** فرمود: یعنی همان امامی که بین آنهاست و او همان قائم اهل زمان خودش است.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ^۵

همه ائمه دوازدهگانه و مهدیین دوازدهگانه (وارثان و اوصیاء و ذریه امام عصر) قائم هستند، چنانکه همه آل محمد ﷺ مهدی و هادی و صاحب امر و اولی الامر هستند.

۱ - معانی الأخبار، ص ۳۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۰.

۲ - الزهد، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴، ج ۵۲، ص ۳۷۵.

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴ - اسراء، ۷۱.

۵ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

حَکَمَ بن ابی نعیم از امام باقر (علیه السلام) می پرسد آیا شما قائم هستید؟ فرمود: همه ما قائم به امر خداییم. پرسید آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: همه با به سوی خدا هدایت می کنیم. می پرسد: آیا شما صاحب آن شمشیر هستید؟ فرمود: همه ما صاحب سیف و وارث آن هستیم. می پرسد: آیا شما همان کسی هستید که دشمنان خدا را می کشید و اولیاء خدا به سبب شما عزیز می شوند و و دین خدا به واسطه شما غالب و پیروز می شود؟ فرمود: چطور این گونه باشم در حالی که ۴۵ سال دارم و صاحب این امر از من جوانتر است و در روی زمین سبکتر است.

يَا حَكَمُ كُنَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ. قُلْتُ فَأَنْتَ الْمُهْدِيُّ؟ قَالَ كُنَّا نَهْدِي إِلَى اللَّهِ. قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ؟ قَالَ كُنَّا صَاحِبِ السَّيْفِ وَ وَارِثِ السَّيْفِ قُلْتُ فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ بَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ يَظْهَرُ بِكَ دِينَ اللَّهِ فَقَالَ يَا حَكَمُ كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَ قَدْ بَلَغْتُ حَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِالْبَيْتِ مِنِّي وَ أَحْفَ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ!

در نتیجه یمانی موعود همان وصی و فرزند و فرستاده امام عصر (علیه السلام) است که از سوی آن حضرت برای جنگ با سفیانی و زمینه سازی تشکیل دولت عدل الهی در کوفه قیام می کند و چون یکی از خلفا و حجت‌های الهی است که نامش نیز در وصیت شب وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمده، همه باید از او اطاعت کنند.

او به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اهل بیت (فرزندان) امام مهدی (علیه السلام) است و قبل از پدرش به کمک اهل مشرق و از بین آنان قیام می کند و هشت ماه می جنگد و تکه تکه میکند و به سمت بیت المقدس رو می کند؛ پس به آنجا نمی رسد تا بمیرد (بلکه می رسد تا بماند و حکومت کند).

...و یرج قبله رجل من أهل بيته بأهل الشرق، و يحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل و يمئل و يتوجه إلى بيت المقدس فلا يبلغه حتى يموت.^۲

جالب اینجاست که طبق احادیث، آن شخصی که هشت ماه شمشیر بر کرده می گذارد و می جنگد خود قائم و مهدی است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: صاحب این امر (قائم آل محمد) چهار ویژگی از چهار پیامبر دارد.... تا جایی که فرمود: سنتی که از محمد (صلی الله علیه و آله) به ارث برده این است که وقتی قیام کند به سیره

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۲ - التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۱۳۹.

رسول الله ﷺ عمل می کند، جز اینکه نخست آثار و معارف دعوت نبوی را بیان می کند و سپس شمشیر بر شانه می گذارد و هشت ماه گروه گروه می کشد و انتقام می گیرد.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَقُلْتُ مَا سُنَّةُ مُوسَى قَالَ خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ عِيسَى فَقَالَ يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى قُلْتُ فَمَا سُنَّةُ يُوسُفَ قَالَ السُّجُنُ وَ الْعُيُوبَةُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ إِذَا قَامَ سَارَ بِسِرَّةٍ رَسُولَ اللَّهِ (ﷺ) إِلَّا أَنَّهُ يُبَيِّنُ آثَارَ مُحَمَّدٍ وَ يَضَعُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ تَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرْجًا هَرْجًا حَتَّى رَضِيَ اللَّهُ قُلْتُ فَكَيْفَ يَعْلَمُ رِضَا اللَّهِ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ.^۱

همچنین امام صادق (ع) فرمود: قائم ما برای خونخواهی خروج می کند، در حالی که خشمگین و ناراحت است به سبب آنکه خدا بر این خلق خشم گرفته تا جایی که فرمود: شمشیرش همان ذوالفقار (شمشیر رسول خدا) است که هشت ماه آن را برهنه می کند و گروه گروه می کشد.

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ يَخْرُجُ مَوْثُورًا غَضَبَانِ أَسْفًا لِعِصَابِ اللَّهِ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصٌ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمٌ أَحَدٌ وَ عِمَامَتَهُ السَّحَابُ وَ دِرْعُهُ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) السَّابِغَةُ وَ سَيْفُهُ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) ذُو الْفَقَارِ يُجَرِّدُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ تَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَقْتُلُ هَرْجًا.^۲

بنابراین آن مردی که از اهل بیت امام عصر (ع) است و قبل از ایشان خروج می کند، همان قائم آل محمد (ﷺ) و مهدی اول است که هشت ماه می جنگد و از دشمنان خدا انتقام می گیرد.

برای تأکید بیشتر این مطلب و امر جدید و شگفت‌انگیز به روایتی از رسول الله ﷺ بنگرید، آنگاه که با دست بر حسین (ع) زد و فرمود: ای سلمان، مهدی امتم که زمین را آکنده از عدالت می کند، از فرزندان حسین (ع) است؛ امامی است که فرزند امام است؛ عالمی است که فرزند عالم است؛ وصی و فرزند وصی است؛ پدرش که پس از او می آید! نیز امام و وصی و عالم است. سلمان پرسید: ای نبی خدا، مهدی برتر است یا پدرش (که بعد از او می آید)؟ فرمود: پدرش برتر از اوست.

ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى الْأُسَيْنِ (ع) فَقَالَ: يَا سَلْمَانَ، مَهْدِيَّ أُمَّتِي الَّذِي مَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا مِنْ وُلْدِهِ هَذَا. إِمَامٌ بِنُ إِمَامٍ، عَالِمٌ بِنُ عَالِمٍ، وَصِيٌّ بِنُ وَصِيٍّ، أَبُوهُ الَّذِي تَلِيَهُ إِمَامٌ وَصِيٌّ عَالِمٌ.

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۶۴.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۸.

قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، الْمَهْدِيُّ أَفْضَلُ أَمْ أَبُوهُ قَالَ: أَبُوهُ أَفْضَلُ مِنْهُ.^۱

این مهدی و قائم که پیش از پدر خود قیام می کند و وصی و خلیفه بعد از پدر است و هشت ماه شمشیر برهنه می کند و دشمنان خدا را می کشد، همان یمانی موعود و صاحب پرچم هدایت و تنها دعوت کننده به سمت صاحب الزمان (علیه السلام) است که اطاعتش بر همه مردم جهان واجب بوده و متمردان از او جهنمی می شوند. بالتبع شناختن و تصدیق او نیز مانند شناخت و تصدیق سایر خلفای الهی از طریق قانون ثابت معرفت حجت میسر است، نه راههای عادی و متعارف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و

وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در معرفی ائمه و مهدیین

متن تنها وصیت بجا مانده از شب وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در معتبرترین و اصیلترین منبع روایی مربوط به امام مهدی (علیه السلام) یعنی کتاب غیبت طوسی (ره) آمده و بسیاری از محدثان و بزرگان شیعه نیز آن را از کتاب شیخ طوسی (ره) نقل کرده اند، به این شرح است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفَنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرَّبِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَقَاتَهُ لِعَلِيِّ (علیه السلام) يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَاحِبَةَ وَ دَوَاةً فَأَمَلًا رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَصِيَّتَهُ حَتَّى اتَّهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقِ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونِ وَ الْمَهْدِيِّ فَلَا تَصِحْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُمْ وَ مَيْتَهُمْ وَ عَلَى نِسَائِي فَمَنْ ثَبَّتَهَا لِقَيْتِنِي غَدًا وَ مَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَرَبِّي وَ لَمْ أَرَهَا فِي عَرْصَةِ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي. فَإِذَا حَضَرَكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّبِيِّ الْمُقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّفَنَاتِ عَلِيِّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ النَّقِيِّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّصَّاحِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقْرَبِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ اسْمُ كَاسِمِي وَ اسْمُ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ

الْمُؤْمِنِينَ.^۱

امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدرش محمد باقر (علیه السلام) به نقل از پدرش امام سجاد (علیه السلام) به نقل از پدرش امام حسین (علیه السلام) به نقل از پدرش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خبر داد: رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ای ابا الحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن. و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی پس از من دوازده امام و پس از آنها دوازده مهدی خواهند بود. و تو ای علی اولین دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامید و این اسمها بر هیچ شخصی جز تو صحیح نیست. ای علی تو وصی من و جانشینم و سر پرست اهل بیتم هستی، چه زنده و چه مرده آنها و همچنین بر زئام وصی من خواهی بود؛ پس هر کدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می کند و هر کدام را که تو طلاق بدهی من از او بیزار هستم و در عرصه قیامت مرا نخواهد دید. تو پس از من جانشینم بر امتم هستی. پس اگر زمان وفات تو رسید آن را به فرزندم حسن مجتبی (علیه السلام) تسلیم کن. و زمانی که مرگ او رسد آن را به فرزندم حسین مظلوم و شهید (علیه السلام) تقدیم کند ... و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ائمه (علیهم السلام) را به ترتیب یکی پس از دیگری نام می برد تا به امام حسن عسکری (علیه السلام) می رسد و سپس فرمود: و زمانی که مرگ او فرا رسد آن را به فرزندش محمد (علیه السلام) که از میان آل محمد (صلی الله علیه و آله) نگهداری و حفظ شده است بسپارد. این دوازده امام بود. سپس بعد از ایشان دوازده مهدی خواهند بود، پس (وقتی وفات امام دوازدهم فرا رسید) آن را به فرزندش که اولین مقربان (اصحاب نزدیک امام زمان) است تسلیم نماید. او سه نام دارد، نامی هم نام من و نام پدرم و آن عبد الله و احمد است و نام سومش مهدی است و او اولین مؤمنان است.

برای فهم بهتر قسمت آخر حدیث وصیت به کلام دیگر رسول الله (صلی الله علیه و آله) نظر می کنیم که فرمود: من عبد الله هستم؛ نامم احمد است و من عبد الله هستم؛ نامم اسرائیل (ترجمه عبری عبد الله) است؛ پس آنچه که به اسرائیل (یعقوب) امر کرده پس به من امر کرده و آنچه که او را اراده کرده، مرا اراده کرده است.

أَنَا عَبْدُ اللَّهِ اسْمِي أَحْمَدُ وَ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ اسْمِي إِسْرَائِيلُ فَمَا أَمْرَهُ فَقَدْ أَمَرَنِي وَ مَا عَنَاهُ فَقَدْ عَنَانِي.^۲

مهدی اول نیز مانند رسول الله (صلی الله علیه و آله) اسرائیل (عبد الله) و احمد خوانده می شود و البته نام

۱ - غیبت طوسی، ص ۱۵۰؛ مختصر بصائر الدرجات حلی، ص ۱۵۹؛ غایة المرام، ج ۱ ص ۳۷۰ ح ۵۹ و ج ۲ ص ۲۴۱؛ مکاتیب الرسول میانجی، ج ۲ ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۳ ص ۱۴۸؛ کشکول بحرانی، ج ۲ ص ۸۹؛ إنباة الهداة، ج ۱ ص ۵۴۹ ح ۳۷۶؛ الايقاظ من الهجمة، ص ۳۹۳؛ عوالم بحرانی، ج ۳ ص ۲۳۶ ح ۲۲۷؛ انصاف بحرانی، ص ۲۲۲؛ نوادر الأخبار، ص ۲۹۴؛ نجم الناقب، ج ۲ ص ۷۱؛ تاریخ پس از ظهور شهید سید صدر، ص ۶۴۱؛ مختصر معجم احادیث امام مهدی شیخ کورانی، ص ۳۰۱.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۴.

سومش مطابق با نام آسمانی امام علی (علیه السلام) یعنی مهدی است. همچنین حدیقه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره مهدی سخن گفت و فرمود: با او بین رکن و مقام بیعت می شود؛ اسمش احمد و عبد الله و مهدی است و هر سه اسمش همین است (یعنی اسم دیگری ندارد):

عَنْ حَدِيثِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ يُبَایِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا.^۱

این مهدی که بین رکن و مقام با او بیعت می شود و قیام می کند، همان وصی و فرزند و اولین اصحاب امام عصر (علیه السلام) است، نه حضرت صاحب الزمان (علیه السلام). بنابراین اهل بیت (علیهم السلام) لفظ قائم و مهدی و همچنین صاحب الأمر را بر او نیز اطلاق کرده اند.

تسلیم وصیت به مهدی اول، قبل یا بعد از وفات امام زمان (علیه السلام)

برخی میگویند: در وصیت آمده که امام زمان (علیه السلام) هنگام وفاتش وصیت را باید تسلیم به فرزندش احمد بکند، در حالی که احمد الحسن (علیه السلام) قبل از ظهور امام عصر (علیه السلام) مدعی این وصیت و خلافت شده و این در تناقض با متن وصیت است.

در پاسخ باید بگویم: اولاً تعبیر «فاذا حضرته الوفاة» در مورد امام زمان (علیه السلام) ظاهراً جزو متن وصیت نیست، چون در کتاب غیبت طوسی داخل پراتنز آمده و در پاورقی ذکر شده که این قسمت در برخی نسخه ها وجود ندارد. همچنین مرحوم مجلسی در جلد ۳۶ بحار الأنوار این حدیث را ذکر کرده و عبارت «فاذا حضرته الوفاة» در باره امام زمان (علیه السلام) نیامده. از این رو به نظر می رسد که این تعبیر در باره امام مهدی (علیه السلام) در اصل حدیث نبوده و برخی از نسخه نویسان گمان کرده اند که چون در باره همه ائمه (علیهم السلام) آمده، پس باید در باره امام مهدی (علیه السلام) هم آمده باشد و از این رو آن را داخل پراتنز یا در حاشیه کتاب اضافه کرده اند، با اینکه واقعاً امام مهدی (علیه السلام) بر خلاف پدرانش، وصیت و خلافت را در زمان حیاتش تسلیم به مهدی اول (علیه السلام) می کند، زیرا مهدی اول قبل از امام عصر (علیه السلام) با وصیت و سلاح و پرچم ظهور کرده و مردم را دعوت نموده و بر آنها اتمام حجت می کند.

بر فرض این که عبارت مزبور واقعاً در متن حدیث وصیت آمده باشد، باز هم هیچ اشکالی

وارد نمی‌شود، زیرا وفات در اصطلاح قرآن و حدیث همچنانکه به معنای مرگ عادی آمده، به معنای رفع (مانند رفع حضرت عیسی) و حتی خوابیدن نیز آمده است. قرآن کریم می‌فرماید: خداوند جانها را هنگام مرگشان می‌گیرد و آنها که نمرده‌اند را در در خوابشان می‌گیرد (توفی می‌کند).

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ كُتِبَ فِي مَنَامِهَا^۱

همچنین در باره عیسی بن مریم (علیه السلام) می‌فرماید: هنگامی که خداوند فرمود که ای عیسی من تو را می‌گیرم (توفی می‌کنم) و به سوی خودم رفع می‌کنم (بالا می‌برم).

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قُمْ وَارْفَعْكَ إِلَيَّ^۲

از طرفی در روایت آمده که امام مهدی (علیه السلام) نخستین بار، اندکی پس از تولدش رفع شد، یعنی در نوزادی، روح القدس به صورت پرنده‌ای ظاهر شد و او را به آسمان رفع کرد و بالا برد.

فَتَنَاوَلَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنِيَّ وَ الطَّيْرُ تَرَفَّرَ عَلَى رَأْسِهِ وَ نَاوَلَهُ لِسَانَهُ فَشَرِبَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ امْضِي بِهِ إِلَى أُمِّهِ لِيُرْضِعَهُ وَ رَدَّ بِهِ إِلَيَّ قَالَتْ فَتَنَاوَلْتُهُ أُمُّهُ فَأَرْضَعْتُهُ فَرَدَدْتُهُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الطَّيْرُ تَرَفَّرَ عَلَى رَأْسِهِ فَصَاحَ بِطَيْرٍ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ أَحْمِلْهُ وَ أَحْفَظْهُ وَ رَدَّهُ إِلَيْنَا فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَتَنَاوَلَهُ الطَّيْرُ وَ طَارَ بِهِ فِي جَوْ السَّمَاءِ وَ اتَّبَعَهُ سَائِرُ الطَّيْرِ فَسَمِعَتْ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَسْتُوذِعُكَ اللَّهُ الَّذِي أُوذِعْتَهُ أُمُّ مُوسَى مُوسَى فَبَكَتْ تَرْجِسُ فَقَالَ لَهَا اسْكُتِي فَإِنَّ الرِّضَاعَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ إِلَّا مِنْ تَدْيِكَ وَ سَبْعَادٍ إِلَيْكَ كَمَا رَدَّ مُوسَى إِلَى أُمِّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ. قَالَتْ حَكِيمَةً فَقُلْتُ وَ مَا هَذَا الطَّيْرُ قَالَ هَذَا رُوحُ الْقُدُسِ الْمُؤَكَّلُ بِالْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوقِفُهُمْ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَ يُرَبِّبُهُمْ بِالْعِلْمِ^۳

در نتیجه تعبیر «فاذا حضرته الوفاة» حتی اگر واقعاً در متن حدیث وصیت آمده باشد، به معنای مرگ طبیعی و متعارف نیست، بخصوص با توجه به اینکه روایاتی در باره ظهور و خروج مهدی اول قبل از ظهور امام زمان (علیه السلام) همراه با وصیت و پرچم و سلاح رسول الله (صلی الله علیه و آله) رسیده که به برخی از آنها در مباحث گذشته اشاره رفت.

همچنین می‌توان گفت که این مسئله (یعنی هم‌زمانی موصی و وصی) موارد مشابه دیگری هم در تاریخ داشته؛ پس نباید مورد استبعاد و استنکار قرار بگیرد؛ مثلاً همه می‌دانیم که امام علی (علیه السلام) وصی و خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود، در حالی که در احادیث فراوانی خود

۱ - زمر: ۴۲.

۲ - آل عمران: ۵۵.

۳ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

رسول الله ﷺ تصریح می کند که تو وصی و خلیفه من در زمان حیاتم و پس از مرگم هستی:

عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي مُجِبُّكَ مُجِيبِي وَ مُبْعِضُكَ مُبْعِضِي يَا عَلِيُّ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ يَا عَلِيُّ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْأُمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ سَادَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ مَلُوكٌ فِي الْآخِرَةِ مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ^۱

همچنین می دانیم که رسول الله ﷺ بارها در زمان حیاتش برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مسلمانان یا عده‌ای از آنها بیعت گرفته و حتی برخی از آنها را به عنوان «شیعه علی» معرفی کرده است. حال آیا می توان اشکال گرفت که اگر علی (علیه السلام) وصی و خلیفه رسول الله ﷺ است، چرا در زمان حیات رسول الله ﷺ نیز به عنوان وصی و خلیفه معرفی شده و مردم با او بیعت کرده‌اند؟!

با مطالعه فصلهای گذشته به روشنی نقش مهدی اول و شخصیت مشرقی زمینه ساز را از طریق احادیث متعدد شناختیم؛ پس قطعاً آن مهدی که از اولاد صاحب الزمان (علیه السلام) است و قبل از پدرش می آید و اطاعت از او واجب است و به عنوان یمانی موعود معرفی شده، در زمان حیات پدرش امام مهدی (علیه السلام) و بلکه قبل از ظهور امام مهدی (علیه السلام) نیز وصی و جانشین و حجت خداست و وارث وصیت ائمه (علیهم السلام) است.

وجه تسمیه قائم (علیه السلام) به یمانی

قائم و مهدی اول که همان یمانی موعود می باشد، اهل کدام منطقه است و از کجا می آید؟! آیا او همچنانکه از ظاهر کلمه یمانی استفاده می شود اهل یمن است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وصف اصحاب و مقربان امام عصر (علیه السلام) بیان کرده که اولین رجال و اصحابش از بصره است.

برای نمونه در روایتی که سید بن طاووس نقل کرده، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدند که حضرت مهدی (علیه السلام) را برایمان وصف کن. فرمود: او شبیه ترین مردم در ظاهر و اخلاق و نیکی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. آیا می خواهید شما را از اصحابش و تعدادشان خبر بدهم؟ گفتند: بله ای امیر مؤمنان. فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: نخستین آنها از بصره است و آخرین آنها از یمامه.

أَلَا إِنَّهُ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ حَسَنًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى رَجَالِهِ وَ

عدهم؟ قلنا: بلی یا امیر المؤمنین، قال: سمعت رسول الله ﷺ قال: أولهم من البصرة، و آخرهم من الیمامة.^۱

پس وصی و فرستاده و فرزند امام عصر (علیه السلام) و اولین مؤمنان و مقربان به امام زمان (علیه السلام) و یمانی موعود اهل بصره است، نه یمن. اما پس چرا او را یمانی لقب داده‌اند؟ در پاسخ باید گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز خودش را یمانی معرفی کرده و فرموده ایمان یمان است و من هم یمانی‌ام.

الإیمان یمانٍ، و أنا یمانٍ.^۲

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اصالتاً اهل یمن است و علاوه بر معنای ملکوتی این کلمه، از حیث جغرافیا نیز یمانی است، چون اهل مکه بوده و مکه در تقسیم‌بندی قدیم جزو استان تهامه بوده و تهامه نیز از توابع یمن محسوب می‌شده، یعنی یمن در گذشته بخش وسیعی از عربستان را شامل می‌شد و از این جهت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که جد بزرگ همه ائمه و مهدیین می‌باشد، اصالتاً یمانی است، چنانکه فرمود: ایمانی یمانی است و حکمت یمانی است و اگر هجرت نکرده بودم، مردی از اهل یمن بودم.

الإیمان یمانٍ و الحکمة یمانیه و لولا الهجرة لکننت امرأ من أهل الیمان.^۳

بنابراین چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حتی از حیث جغرافیایی اهل یمن است، فرزندان او نیز یمانی خوانده می‌شوند، هرچند در یمن زندگی نکردند، همانطور که امروزه خانواده‌ای را به خاطر جدشان خوئی یا شیرازی یا تهرانی می‌خوانند، در حالی که نسل‌های متعددی از آنها در عراق ساکن بودند و زبان فارسی و ترکی را نمی‌دانند، اما همچنان شیرازی و خوئی و تهرانی نامیده می‌شوند.

جدای از این جنبه مادی و جغرافیایی و اقلیمی، همانطور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود، ماهیت علم و ایمان و حکمت نیز یمانی است، یعنی منظور از یمانی، همیشه تعلق داشتن به اقلیم جغرافیایی یمن نیست.

«اصحاب الیمین» در قرآن کریم همان یمانیون یعنی آل محمد (صلی الله علیه و آله) و شیعیان آنها هستند، وگرنه راست و چپ و جهت و مکان از امور اعتباری است و ارزشی در مقیاس و

۱ - التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۲۸۹.

۲ - الأصول الستة عشر، ص ۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲.

۳ - الکافی، ج ۸، ص ۷۰.

میزان الهی ندارد.

همچنین یمانی را از آن جهت یمانی می گویند که وزیر ایمن و دست راست امام مهدی (علیه السلام) است. به همین دلیل کعبه را به «کعبه یمانی» نامیدند و به همین دلیل محمدباقر مجلسی (ره) در مقدمه بحار الأنوار، احادیث آل محمد (علیهم السلام) را گزار حکمت‌های یمانی نامیده است:

و مهد أراضی قلوب المؤمنین لبساتین الحکمة الیمانیة فدحاها و هیأها لأزهار أسرار العلوم الربانیة.^۱
جالب اینجاست که میرداماد (استاد صدرالدین شیرازی) نیز فلسفه و مکتب فکری خود را به عنوان «حکمت یمانی» معرفی می‌کند.

حال اگر به احادیث مربوط به رکن یمانی و اهمیت ویژه معنوی آن توجه کنید، اندکی این راز بیشتر بر شما نمایان می‌شود. مثلاً امام صادق (علیه السلام) فرمود: رکن یمانی دری از درهای بهشت است که خداوند از روزی که آن را باز کرده هرگز بسته است. همچنین فرمود: رکن یمانی باب مخصوص ما اهل بیت به بهشت است که از آن وارد بهشت می‌شویم.

الرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ لَمْ يَخْلُقْهُ اللَّهُ مُنْذُ فَتَحَهُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَابُنَا إِلَى الْجَنَّةِ الَّذِي مِنْهُ نَدْخُلُ.^۲

آبی الفرج سندی می‌گوید با امام صادق (علیه السلام) مشغول طواف بودم؛ پس حضرت فرمود: حرمت کدام یک از این ارکان عظیمتر است؟ عرض کردم: فدایت شوم، تو به این امر داناتری. پس دوباره سؤال را تکرار کرد؛ پس به او گفتم: داخل بیت الله. حضرت فرمود: رکن یمانی بر دری از درهای بهشت است که بر شیعیان آل محمد (علیهم السلام) باز است و بر دیگران بسته است!! و هیچ مؤمنی نیست که نزد آن دعایی کند مگر اینکه دعایش بالا می‌رود تا جایی که به عرش می‌چسبد که بین آن و خدا حجابی نیست.

عَنْ أَبِي الْفَرَجِ السَّنْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَهُ بِالْبَيْتِ فَقَالَ أَيُّ هَذَا أَعْظَمَ حُرْمَةً فَقُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَذَا مِنِّي فَأَعَادَ عَلَيَّ فَقُلْتُ لَهُ دَاخِلُ الْبَيْتِ. فَقَالَ: الرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَفْتُوحٌ لِشَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ مَسْدُودٌ عَنْ غَيْرِهِمْ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَدْعُو بِدُعَاءٍ عِنْدَهُ إِلَّا صَعِدَ دُعَاؤُهُ حَتَّى يَلْصَقَ بِالْعَرْشِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ.^۳

ان شاء الله با مطالعه کتب و آثار یمانی، خواهید دید که این تشابهات و روایات پر رمز و

۱ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱.

۲ - الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

۳ - الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

راز به چه معناست و منظور از رکن یمانی و کعبه یمانی چیست که درب آن فقط برای شیعیان باز است و چنین آثار و خاصیت‌های عجیبی دارد؟ منظور از طور ایمن و وادی ایمن و جانب راست طور و ... چیست؟

در نتیجه «یمانی» بیش از آنکه یک لغت جغرافیایی باشد، یک مفهوم ارزشی و عرشی و آسمانی است، بلکه یمانی لقب همه آل محمد علیهم‌السلام است و اهل بیت علیهم‌السلام این موضوع را به گونه‌ای بیان کرده بودند که فقط به دست یمانی موعود، قائم آل محمد علیهم‌السلام و صاحب این وصیت، گره‌گشایی و تبیین شود و همین امر نشانه‌ای بر صحت و صدق ادعای او باشد.

یمانی موعود و یمانی زیدی اهل صنعاء

مخالفان دعوت یمانی می‌گویند: برخی روایات به صراحت، خروج مردی از یمن را قبل از قیام صاحب الزمان علیه‌السلام پیش‌بینی کرده‌اند که از نسل زید بن علی علیه‌السلام است:

وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَادِ عَمِّي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ^۱

حال چه اشکالی دارد که منظور از یمانی موعود همین شخص باشد؟! از قضا در زمان ما که تقریباً همه علامات ظهور مقدس امام زمان علیه‌السلام بروز کرده، حوثیون که مسلک زیدی دارند و از اولاد زید بن علی علیه‌السلام هستند از همین منطقه یمن بر ضد نیروهای سفاک سعودی قیام کرده‌اند. چرا این شخص یمنی زیدی حوثی مجاهد شجاع را یمانی ندانیم؟ چرا باید یمانی را وصی امام عصر علیه‌السلام بدانیم؟!

در پاسخ باید گفت که:

اولاً قبل از ظهور امام عصر علیه‌السلام دو یمانی قیام می‌کنند، نه یک یمانی، زیرا در باره یمانی موعود گفته شده که همزمان با خروج و قیام مسلحانه خراسانی و سفیانی، به سمت کوفه (عراق) خروج می‌کند:

خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ أَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ.^۲

در حالی که برخی روایات تصریح می‌کنند که قبل از سفیانی یک فرد مصری و یک فرد یمانی خروج می‌کنند:

۱ - فلاح السائل، ص ۱۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۶۳.

۲ - الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۵؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۵۸.

يَخْرُجُ قَبْلَ السُّفْيَانِيِّ مَضْرِيٍّ وَ يَمَانِيٍّ^۱

آن مرد یمانی که قبل از سفیانی خروج می کند، غیر از یمانی موعودی است که همزمان با خراسانی و سفیانی به سمت عراق خروج می کند.

ثانیاً چنانکه ذکر شد اهل بیت (علیهم السلام) به ما فرمودند که با کسی بیعت و خروج نکنیم تا اینکه شخصی با وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علم و پرچم او بیاید. چنین شخصی که نامش به عنوان یکی از اوصیاء در وصیت ذکر شده، قطعاً یکی از حجت‌های الهی است، نه هر کسی که از اولاد زید از یمن قیام کند. به بیان دیگر، یمانی موعود که با وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شناخته می‌شود از ذریه امام مهدی (علیه السلام) است، نه از اولاد زید بن علی (علیه السلام).

ثالثاً یمانی موعود به عنوان هدایتگرترین پرچم و تنها کسی که دعوت به سمت صاحب الزمان (علیه السلام) می کند و اطاعتش بر همه واجب است، معرفی شده. حال آیا کسی قبول می کند که این عناوین بر حوثیون و زیدی‌ها تطبیق بکند؟! آنها که امام باقر (علیه السلام) و بقیه ائمه اطهار (علیهم السلام) را قبول ندارند و ملاکشان برای انتخاب امام، قیام به شمشیر است نه وصیت و علم، می توانند هدایتگرترین پرچم و تنها دعوت کننده به سمت صاحبمان باشند؟! آیا اطاعت و بیعت با آنها بر همه مسلمانان جهان (حتی خراسانی و حتی بزرگان شیعه) واجب است؟!

تعارض آشکار اوصاف مهدی در روایات

اگر به روایاتی که مهدی (علیه السلام) و قیام او را تشریح می کنند مراجعه کنیم، می بینیم که اوصافی ظاهراً متعارض در باره مهدی و قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) بیان کرده‌اند. به چند نمونه توجه کنید:

۱. خروج از مکه (جنوب) یا شرق!

امام مهدی (علیه السلام) طبق روایات از مکه خروج می کند:

إِنَّ الَّذِي تَطْلُبُونَ وَ تَرْجُونَ إِمَّا يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يَرَى الَّذِي يُحِبُّ وَ لَوْ صَارَ أَنْ يَأْكُلَ الْأَعْصَانَ أَعْصَانَ الشَّجَرَةِ^۲

۱ - غیبت طوسی، ص ۴۴۷؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۸.

همانا کسی که دنبالش هستید و امیدوارید، فقط از مکه خارج می‌شود؛ و از مکه خارج نمی‌شود تا اینکه آن کسی را که دوست دارد ببیند، حتی اگر مجبور شود که شاخه‌های درختان را بخورد.

اما در روایاتی که بیشتر ملاحظه کردید، مهدی علیه السلام از شرق می‌آید. برای نمونه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که دیدید پرچمهای سیاه از سمت خراسان می‌آیند، پس حتی سینه‌خیز بر روی یخ، به سمت آنها بشتابید، چون در آنها خلیفه خدا مهدی علیه السلام است.

إِذَا رَأَيْتُمُ الرِّيَاطَاتِ السُّودَ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خُرَّاسَانَ فَأْتُوها وَ تَوْ حَبُوا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ.^۱

همچنین امام علی علیه السلام فرمود: مهدی علیه السلام قبل و بعد (موفّر) است، در گونه‌اش خالی است؛ آغاز حرکتش از سمت مشرق است؛ پس هنگامی که چنین شد سفیانی خروج می‌کند؛ پس به اندازه حمل یک زن یعنی نه ماه حکومت می‌کند.

الْمَهْدِيُّ أَقْبَلَ جَعْدَ بَخْدِهِ خَالَ يَكُونُ مَبْدُوهُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَيَمْلِكُ قَدْرَ حَمَلٍ امْرَأَةٍ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ.^۲

آن مهدی که از شرق خروج می‌کند قطعاً غیر از حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. او همان مهدی اول و یمانی موعود است.

۲. تیره پوست ابرو باز، یا سفیدروی ابرویپوسته!

در برخی روایات شمایل امام مهدی علیه السلام به این صورت بیان شده که قامتی متوسط و ابرویی پیوسته و چهره‌ای سفید دارد، مانند روایت ابن مهزیار که سیمای نورانی بقیة الله الأعظم علیه السلام را این طور توصیف می‌کند:

لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ الْأَرْقِ بَلْ مَرْبُوعُ الْقَامَةِ مُدَوَّرُ الْهَامَةِ صَلَّتْ الْجَبِينِ أَرْجُ الْحَاجِبِينَ أَقْنَى الْأَنْفِ سَهْلُ الْحَدْبَيْنِ عَلَى حَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالَ...^۳

طبق روایات، سیمای امام عصر علیه السلام شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله است، چنانکه خودش فرمود: مهدی از فرزندان من است؛ اسمش اسم من و کنیه‌اش کنیه من است؛ شبیه‌ترین مردم در ظاهر و اخلاق به من است.

۱ - التشریف بالمنن فی الملاحم و الفتن، ص ۱۱۹؛ کشف الغمہ، ج ۲، ص ۴۷۲.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۴.

۳ - غیبت طوسی، ص ۲۶۶.

الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهَ النَّاسَ بِي خَلْقًا وَ خُلُقًا.^۱

اما حمران بن اعین در باره شمایل صاحب الأمر علیه السلام از امام باقر علیه السلام سؤال می کند و حضرت باقر علیه السلام او را تیره پوست مایل به سرخی، چشم گود، ابروهای بالا و جدای از هم، چهارشانه و عریض، دارای حزاز (بیماری پوسته) بر سر و علامتی خارجی بر روی صورت و شبیه حضرت موسی علیه السلام توصیف می کند:

ذَاكَ الْمَشْرَبُ حُمْرَةَ الْعَائِرِ الْعَيْنَيْنِ الْمَشْرِفُ الْحَاجِبَيْنِ الْعَرِيضُ مَا بَيْنَ الْمَنْكَبَيْنِ بَرَأْسِهِ حَزَازٌ وَ بَوَّجَهُ أَكْثَرُ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى.^۲

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف او فرمود: مهدی از اولاد من است؛ صورتش مانند ستاره درخشان، رنگش رنگ عربی (تیره) و هیكلش هیكل اسرائیلی (تنومند و بلند) است؛ زمین را پر از عدل می کند همانطور که پر از ستم شده.

الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، وَجْهَهُ كَالْكَوْكَبِ الدَّرِّيِّ، وَ اللَّوْنُ لَوْنٌ عَرَبِيٌّ، وَ الْجِسْمُ جِسْمٌ إِسْرَائِيلِيٌّ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا...^۳

آیا می شود یک نفر هم ابروهای پیوسته و کمان داشته باشد و هم ابروهای از هم باز؟ هم رنگش سفید باشد و هم تیره؟ هم قدش متوسط باشد و هم بلند؟ هم شبیه حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد و هم شبیه موسی علیه السلام؟

طبق اظهار یاران و همراهان و حتی دشمنان سید احمد الحسن، این طایفه دوم روایات توصیف دقیق شمایل و چهره اوست. در نتیجه آن کسی که شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله است و علی بن مهزیار او را توصیف کرده، حضرت ولی عصر علیه السلام است و آنکه امام باقر و رسول خدا در حدیث دیگر او را وصف کرده همان مهدی اول و یمانی موعود است.

۳. محمد بن الحسن یا احمد بن اسماعیل!

بی شک نام امام دوازدهم، همانطور که در احادیث اهل بیت علیهم السلام و بخصوص وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله آمده، محمد بن الحسن است.

حال به روایات مشهور و بلکه متواتری در فریقین (شیعه و سنی) برمی خوریم که

۱ - الإمامة و التبصرة، ص ۱۲۰؛ کفایة الأثر، ص ۶۷.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۲۱۵.

۳ - دلائل الإمامة، ص ۴۴۱.

پیامبر ﷺ می فرماید: نامش بسان نام من و نام پدرش بسان نام پدر من است؛ مثلاً فرمود: اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد خدا آن را طولانی می کند تا مردی از اولاد من را مبعوث کند که نامش مطابق نام من و نام پدرش مطابق نام پدرم است؛ زمین را پر از عدل و داد می کند، همانطور که پر از ظلم و ستم شده است.

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِّنِّي يُوَاتِيهِ اسْمُهُ اسْمِي وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَهْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.^۱

این مهدی که نامش نام رسول الله ﷺ و نام پدرش همانا پدر رسول الله ﷺ است، همان وصی و فرستاده امام عصر (عجل الله فرجه) یمانی موعود، احمد (عجل الله فرجه) است که سه نامش احمد و عبد الله و مهدی است، یعنی نامش احمد و کنیه اش عبدالله (اسرائیل) و لقبش مهدی است. پس اینکه نام پدرش مشابه نام پدر رسول الله ﷺ است، رازی است که باید در کلام خود رسول الله ﷺ آن را جستجو کرد.

رسول الله ﷺ فرمود: من فرزند دو ذبیح، یعنی اسماعیل و عبد الله هستم.

أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.^۲

بنابراین مهدی مذکور در روایت مشهور نبوی ممکن است نامش احمد بن عبد الله یا احمد بن اسماعیل باشد، اما چون یکی از سه نام خودش عبد الله است، پس نام پدرش اسماعیل خواهد بود، نه عبد الله. همچنین پیامبر خدا ﷺ فرموده که نام پدرش مواطی و مشابه نام پدر من است، پس باید نام پدر مهدی چیزی باشد که به معنای عبد الله یا مشابه لفظ عبد الله باشد، نه خود عبد الله.

لازم به ذکر است که اسماعیل واژه ای عبرانی است که به زبان عربی وارد شده و البته تشابهات بسیاری بین این دو فرهنگ زبانی وجود دارد. اسماعیل در لغت عبری به معنای «خدا را شنیده» است، یعنی کسی که سخن خدا گوش می دهد و اطاعت می کند و این عبارت دیگری از همان واژه عربی «عبد الله» است، چنانکه در فرهنگ فارسی وقتی گفته می شود: حرف خدا را گوش بدهید، یعنی او را اطاعت کنید و بپرستید.

۱ - شرح الأخیار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۳۸۶؛ غیبت طوسی، ص ۱۸۱؛ التشریف بالمنن فی الملاحم و الفتن، ص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۲۹۷ و ۳۱۷؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۳۸ و ۴۷۱ و ۴۷۴ و ۴۷۶.

۲ - تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۸؛ الخصال، ج ۱، صص ۵۶ - ۵۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۰.

نکته دیگر اینکه با ملاحظه روایات مزبور و مقایسه آن با متن وصیت، معلوم می شود که مهدی اول علیه السلام از فرزندان و ذریه امام مهدی علیه السلام است، نه فرزند مستقیم آن بزرگوار، چون اگر فرزند مستقیم حضرت حجت علیه السلام بود باید نام پدرش هم نام خود رسول الله صلی الله علیه و آله می شد، یعنی أحمد بن محمد می شد، نه نام پدر رسول الله صلی الله علیه و آله.

۴. ظهور قبل از سفیانی یا بعد از سفیانی!

ظهور و خروج سفیانی قطعاً یکی از علامات حتمی ظهور امام عصر علیه السلام است که پیش از ظهور حضرت اتفاق می افتد، در حالی که برخی از روایات به صراحت از ظهور و حضور و دعوت مهدی علیه السلام قبل از خروج و حتی قبل از ظهور سفیانی خبر می دهند.

حذلم بن بشیر از امام سجاد علیه السلام در باره خروج امام مهدی علیه السلام و علامتش سؤال می کند و امام علیه السلام در بخشی از پاسخ می فرماید: سپس سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می کند و او از فرزندان عتبه بن ابی سفیانی است؛ پس هنگامی که سفیانی ظاهر شود مهدی علیه السلام مخفی می شود و بعد از آن خروج می کند.

ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ عْتَبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ اخْتَفَى الْمَهْدِيُّ ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ ذَلِكَ^۱

همچنین حارث همدانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که فرمود: مهدی علیه السلام مبدأ حرکت و قیامش از شرق است و وقتی حرکتش را شروع می کند سفیانی خروج می کند و نه ماه حکومت می کند و

الْمَهْدِيُّ أَقْبَلَ جَعْدٌ بِعَدِهِ خَالَ يَكُونُ مَبْدُؤُهُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَيَمْلِكُ قَدْرَ حَمَلِ امْرَأَةٍ تَسَعَةَ أَشْهُرٍ^۲

کدام مهدی که قبل از خروج و حتی ظهور سفیانی، حضور و ظهور دارد و به سبب ظهور سفیانی مدتی مخفی می شود و سپس ظاهر شده و خروج می کند؟!

جالب توجه است که برخی محققان و نویسندگان در زمینه مهدویت، چون راهی برای توجیه این احادیث نداشتند، اصطلاح جدید و غیر مستندی ابداع کردند: «ظهور صغری». آنها می گویند: احتمالاً امام زمان علیه السلام قبل از سفیانی ظهور می کند و دوباره غایب می شود و بعد از

۱ - غیبت طوسی، ص ۴۴۴.

۲ - غیبت نعمانی، ص ۳۰۴.

سفیانی مجدداً ظهور می‌کند. این مدعیان علم و تخصص در حوزه مهدویت، با این سخن واهی، سه غیبت برای حضرت مهدی (علیه السلام) می‌شمرند، در حالی که طبق روایات متعدد، امام مهدی (علیه السلام) دو غیبت دارد که دومی طولانی‌تر از اولی است. همچنین آنها با این سخن واهی، همه احادیث مربوط به نشانه‌های قبل از ظهور و قیام حضرت مهدی (علیه السلام) را الغاء می‌کنند، چون در آن احادیث تأکید می‌شود که نشانه‌های حتمی مانند سفیانی و خسف و یمان و قتل نفس زکیه و صیحه، قبل از ظهور و قیام امام مهدی (علیه السلام) هستند.

۵. متولد سال ۲۵۵ یا متولد آخرالزمان!

حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ ه.ق متولد شده و تولد ایشان متصل به عهد ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده و این مسأله نزد همه شیعیان مسلم و واضح است، اما برخی روایات در باره مهدی (علیه السلام) می‌گویند که او در آخر الزمان متولد و مبعوث می‌شود.

برای مثال، امّ هانی می‌گوید از امام باقر در باره آیه شریفه **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ * الْجَوَارِ الْكُنُوسِ** سؤال کردم و عرض کردم که این آیه بر قلبم عرضه شده و مرا نگران کرده و موجب بی‌خوابی من در شبها شده. حضرت فرمود: مراد از این آیه شریفه **(سوگند به اختران گردنده و روان * روندگان پنهان شونده)** همان کسی است که در آخرالزمان متولد می‌شود!! او همان مهدی این عترت است که یک حیرت و غیبت دارد که گروهی در آن غیبت به امر او رهنمون می‌شوند و گروه دیگر از امرش گمراه می‌گردند. خوش به سعادتت اگر او را درک کنی و خوش به سعادت هر کسی که او را درک کند.

عَنْ أُمِّ هَانِي الثَّقَفِيَّةِ قَالَتْ عَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَتْ بِقَلْبِي فَأَقْلَقْتَنِي وَ أَسْهَرَتْ لَيْلِي. قَالَ فَسَلِّي يَا أُمَّ هَانِي. قَالَتْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ قَالَ نَعَمْ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمَّ هَانِي هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعَبْرَةِ. تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ عَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ فَيَأْتِي طُوبَى لِكَ إِنْ أَدْرَكْتَنِيهِ وَ يَا طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ.^۲

جالب اینجاست که اهل سنت نیز روایاتی در این باب دارند که مهدی در آخر الزمان متولد می‌شود و برخی از عالمان شیعه همواره به این اعتقاد حمله می‌کردند و روایات اهل

۱ - تکویر: ۱۶-۱۵.

۲ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۰.

سنت را نفی می کردند، چون گمان داشتند که ولادت مهدی در آخر الزمان با ولادت او در سال ۲۵۵ تعارض دارد و قبول این روایات، مستلزم نفی امامت حضرت محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) است، در حالی که این امر در روایات معتبر شیعه امامیه نیز وجود دارد و این روایات حاوی اسراری بوده که تنها با ظهور صاحبشان برملا شد، یعنی در حقیقت هیچ تعارضی بین این دو دسته روایات نبوده:

جَبَّ بِمُتَاوَدٍ وَوَلَدَتْ بِرَاعِزِ بْنِ
 حَظْنٍ نَمِيذٍ حَقِيقَتُهُ رَهْ أَمَّا زَوْدٌ

آن کسی که طبق شهادت نصوص و ثقات، در سال ۲۵۵ هـ.ق به دنیا آمده، امام دوازدهم و فرزند مستقیم حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) است، ولی آن مهدی که در آخر الزمان بر سر به دنیا می آید، مهدی اول از اولاد و ذریه امام مهدی (علیه السلام) است.

۶. یازدهمین فرزند علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) یا دوازدهمین فرزند!

حضرت ولی عصر (علیه السلام) بدون شک نهمین فرزند امام حسین (علیه السلام) و دوازدهمین امام معصوم و یازدهمین فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) است. برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر روایات این بخش که برای همه ما روشن است پرهیز می کنیم، اما روایات فراوانی نیز از اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که مهدی و قائم (علیهم السلام) را دوازدهمین فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و از نسل و ذریه امام مهدی (علیه السلام) می شمارند.

اصبغ بن نباته می گوید: بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شدم و دیدم حضرت روی زمین نشسته و نقشه رسم می کند و مشغول تفکر است. عرض کردم که چرا شما را در تفکر و نقشه کشیدن روی زمین می بینم؟ آیا گرایش به زمین (و کشورگشایی) دارید؟ حضرت فرمود: به خدا قسم هیچ گاه گرایشی به زمین و دنیا نداشته ام، اما در باره مولودی فکر می کردم که از پشت یازدهمین فرزندم است؛ او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که پر از ظلم و جور شده. او (مهدی) غیبت و حیرتی دارد که گروههایی در آن گمراه می شوند و دیگران هدایت می گردند. عرض کردم: مولای من، مدت آن حیرت و غیبت چه اندازه است؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال.

عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَوَجَدْتُهُ يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ؟ أَمْ رَغْبَةٌ مِنْكَ فِيهَا؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا قَطُّ وَ لَكِنِّي تَفَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي؛ هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَلْأَمَّا عَدْلًا وَ قَسَطًا كَمَا مَلَيْتُ

ظُلْمًا وَ جَوْرًا. يَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ تَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ. قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ فَكَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ؟ قَالَ: سِتَّةُ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةُ أَشْهُرٍ أَوْ سِتُّ سِنِينَ.^۱

یازدهمین فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان امام عصر (علیه السلام) است، اما در این روایت گفته شد که فرزندی از پشت یازدهمین فرزندم، یعنی از نسل امام عصر (علیه السلام) می آید که او مهدی است. این شخص چه کسی است که غیبتش شش روز یا شش ماه یا شش سال است؟! نکته قابل تأمل در این روایت آن است که این مهدی مورد بحث، طبق روایت اصبح، از پشت و ذریه امام عصر (علیه السلام) است، نه فرزند مستقیم او، چنانکه فرمود: «من ظهر الحادى عشر من ولدى»، یعنی از پشت و ذریه اوست. روایت مشهور و بلکه متواتر «یواطئ اسمہ اسمی و اسم ابيه اسم ابی» نیز تأیید کننده همین است که نام پدر مهدی اول اسماعیل است، نه محمد. در نتیجه او فرزند مستقیم امام زمان (علیه السلام) نیست، بلکه از ذریه آن حضرت است. حدیث امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بیانگر همین است که آن طالع مشرقی و قائمی که از شرق می آید از نسل و اهل بیت امام مهدی (علیه السلام) است، نه فرزند مستقیم او:

...و یرج قبلہ رجل من اهل بینه بأهل الشرق، و یحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر یقتل و یمثل و یتوجه إلی بیت المقدس، فلا یبلغه حتی یموت.^۲

برخی مخالفان می گویند که اگر او فرزند مستقیم امام مهدی (علیه السلام) نیست، چرا در وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرموده: «فلیسلمها الی ابنه....؟» مگر در عرف اعراب کلمه «ابن» به فرزند مستقیم گفته نمی شود؟!

در پاسخ باید بگوییم: در همان وصیت مقدس شب وفات، رسول الله (صلی الله علیه و آله) در باره امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) نیز از کلمه «ابن» استفاده کرده، چون به امام علی (علیه السلام) فرموده که وقتی وفات رسید وصیت را تسلیم کن به فرزندم حسن (علیه السلام) و هنگامی که امام حسن (علیه السلام) وفاتش رسید آن را تسلیم کند به فرزندم حسین (علیه السلام). امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) فرزندان مستقیم رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیستند، در حالی که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نامیده شده اند، همانطور که به همه فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) می گوییم: یابن رسول الله، در حالی که بین آنها و رسول خدا چندین نسل فاصله است.

۱ - الهدایة الكبرى، ص ۳۶۲؛ اثبات الوصیة، ص ۲۶۶؛ الإختصاص، ص ۲۰۹؛ دلائل الإمامة، ص ۵۳۰؛ غیبت طوسی، ص ۱۶۵ و ۳۳۶.

۲ - التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۱۳۹.

همچنین امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که جابر بن عبد الله انصاری بر فاطمه زهرا (علیها السلام) وارد شد و لوحی را بین دستانش دید که اسم اوصیاء و ائمه ای که از فرزندان او هستند را نوشته است. آنها را شمردم و دیدم دوازده اسم است که آخرین آنها قائم است. سه اسم محمد و سه اسم علی در اسماء اوصیاء بود.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ أَحْرَهُمُ الْقَائِمُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.^۱

دوازده وصی و امام از نسل فاطمه (علیها السلام) به چه معناست؟ آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از نسل فاطمه (علیها السلام) است؟! وانگهی سه نام محمد و سه نام علی در بین آنها بوده، یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) جزو آن اسامی نبوده، چون شأن او با دیگر ائمه و اوصیاء قابل مقایسه نیست، بلکه او پدر امامان و به منزله جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که با سایر اوصیاء مقایسه نمی شود. اگر نام مبارک علی بن ابی طالب (علیه السلام) در بین آن اسامی بود، چهار علی در آن لوح دیده می شد، نه سه علی؛ یعنی علی بن ابی طالب، علی بن الحسین (امام سجاد)، علی بن موسی (امام رضا)، علی بن محمد (امام هادی).

بنابراین آن دوازدهمین نامی که در آن لوح وجود داشته و قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) بوده کیست؟ آیا بدون مراجعه به وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و سایر نصوصی که مؤید و مفسر وصیت هستند، می توانید پاسخی برای این سؤال پیدا کنید؟! به روایت دیگری از کتاب شریف کافی توجه کنید تا مسئله روشن تر شود. زراره از امام باقر (علیه السلام) شنید که می فرماید: دوازده امام از آل محمد (صلی الله علیه و آله) همگی محدث (مخاطب و مورد سخن ملائک) هستند و از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) هستند؛ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) پدران این دوازده وصی هستند.

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَدِدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَ مِنْ وَدِدِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هُمَا الْوَالِدَانِ.^۲

همچنین امام باقر (علیه السلام) فرمود که خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را برای جن و انس فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد که برخی رفتند و برخی مانده اند. هر یک از اوصیاء سنت و روشی

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۸؛ غیبت طوسی، ص ۱۳۹.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱.

داشته؛ اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله نیز به مثابه اوصیاء عیسی علیه السلام یعنی حواریون بودند که تعدادشان دوازده نفر بود، و امیر المؤمنین علیه السلام به مثابه و سنت خود مسیح علیه السلام بود!!

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَّتْ بِهِ سُنَّتُهُ وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى سُنَّتِهِ أَوْصِيَاءُ عِيسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام عَلَى سُنَّتِهِ الْمَسِيحِ.^۱

ملاحظه کنید که همه دوازده وصی (دوازده فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء) به مثابه حواریون عیسی صلی الله علیه و آله بودند و خود امیرالمؤمنین به مثابه و روش خود حضرت مسیح صلی الله علیه و آله بوده. البته این امر هیچ منافاتی با امام اول بودن علی بن ابی طالب علیه السلام ندارد، زیرا حیثیات متعدد است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز واجد مقام امامت است، اما هیچگاه در شماره ائمه شمرده نمی شود و این امر هیچ نقصی در باره شخصیت بی نظیر رسول الله صلی الله علیه و آله نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام از آن جهت که خلیفه بلافصل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اولین وصی اوست، در روایات فراوانی به عنوان اولین امام شمرده شده، اما از آن جهت که در عرض و مقایسه با سایر اوصیاء نیست، پدر ائمه علیهم السلام و به مثابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و به مثابه عیسی بن مریم علیه السلام نسبت به حواریون قلمداد گردیده است.

مهم اینجاست که این دوازدهمین فرزند و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام چه کسی است که او را مهدی و قائم نامیده اند؟!

همچنین امام باقر علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: من و دوازده فرزندم و تو ای علی، میخ ها و ستونهای زمین هستیم و خداوند به وسیله ما جلوی نابودی زمین را گرفته. پس هنگامی که دوازده فرزندم بروند زمین اهل خود را می بلعد و مهلتی به آنها داده نمی شود.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَعْينِي أَوْ تَادَهَا وَ جِبَالَهَا. بِنَا أَوْ تَدَّ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا. فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا.^۲

شاید منظور از بلعیده شدن اهل زمین، همان عذاب خسف باشد که طبق روایات، مشرق

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

و مغرب عالم را فرامی‌گیرد^۱ و آن در زمان قیام مهدی اول یا پس از او خواهد بود و اهل زمین را می‌بلعد، یعنی تنها کسانی نجات می‌یابند که اهل آسمان و ملکوت‌اند و با ایمان به خلیفه خدا ابواب آسمان برایشان گشوده شده و به ندای آسمانی جبرائیل (علیه السلام) ایمان دارند که بالتبع اهل زمین محسوب نمی‌شوند و در هنگام عذاب، بر کشتی نوح سوار هستند، نه بر قله‌ها پناهنده!

رسول الله ﷺ علی (علیه السلام) را عطف بر دوازده فرزندش کرد، یعنی فرمود تو و دوازده فرزندم ... پس کسانی که می‌گویند: منظور از دوازده فرزند رسول خدا ﷺ همان علی (علیه السلام) و یازده فرزند اوست و این از باب صنعت تغلیب در بلاغت است، در واقع در صدد توجیه و تأویل ناصواب احادیث اهل بیت (علیهم السلام) هستند و سخن دروغی بر اهل بیت (علیهم السلام) بسته‌اند، زیرا آنان در روایات فراوانی از یازده فرزند علی (علیه السلام) به عنوان اوصیاء یاد کردند. چرا در این احادیث از دوازده فرزند علی و فاطمه و رسول الله ﷺ سخن می‌گویند و تأکید می‌کنند که علی (علیه السلام) جزو آنها نیست، بلکه پدر و بزرگ و مسیح آنهاست؟! چرا در اینجا فرمود: تو و دوازده فرزندم؟!

این امر بیانگر تعدد شخصیت مهدی است، یعنی برخی از این روایات مربوط به امام دوازدهم است و برخی مربوط به مهدی اول (علیه السلام). مهدی اول (یمانی) قیام می‌کند و از آل محمد ﷺ است و به همین سبب، برخی از روایاتی که از لفظ و لقب «قائم» یا «قائمنا» یا «القائم منا» استفاده کرده‌اند مربوط به مهدی اول هستند و همچنین لقب صاحب الأمر نیز در برخی از روایات به او داده شده. بنابراین اهل بیت (علیهم السلام) در باره شخصیت مهدی موعود هرگز سخن متعارضی نگفته‌اند، بلکه در واقع اوصاف هر دو مهدی و هر دو قائم و هر دو صاحب الأمر را بیان کرده‌اند، در حالی که هیچ کس تا کنون متوجه این رمز و راز بزرگ نشده بود. اکنون با مراجعه به روایات اهل بیت (علیهم السلام) می‌فهمیم که همه اوصاف مهدی اول (احمد) به وضوح بیان شده است، اما به گونه‌ای که فقط خود او توانست از این صندوق سربسته اسرار رمزگشایی کند.

دلیل عقلی بر حجت بودن یمانی

فن منطق صوری (علم المیزان) متشکل از سه بخش اصلی است:

تصورات و تصدیقات و صناعات خمس.

در بخش تصورات هدف این است که بتوانیم هر موضوعی را قبل از آنکه در باره آن حکمی بدهیم، درست بشناسیم و تعریف کنیم. اهمیت این بخش برای آن است که در اغلب مباحث اعتقادی و حتی علمی، اگر یک موضوع را درست تصور و تعریف کنیم، در بخش تصدیق مشکل چندانی نداریم و به سادگی می‌توانیم دریابیم که چه محمولی بر او حمل می‌شود.

برای مثال، وقتی دو نفر در باره مسئله آزادی در نظام ایران و نظام دموکراتیک غرب با هم مناظره می‌کنند، اگر در آغاز به طور صحیح این کلمه «آزادی» را تعریف کنند، بسیاری از مباحث تصدیقی بعدی خود به خود روشن می‌شوند. معمولاً همه مغالطه‌ها و اختلافات بی‌پایان برای آن است که هیچ یک از دو طرف حاضر نمی‌شوند که تعریف روشن و دقیقی از آزادی ارائه بدهند. یک طرف مناظره دائماً تکرار می‌کند که در جمهوری اسلامی ایران آزادی وجود ندارد و نمونه‌هایی را برای اثبات ادعایش ذکر می‌کند. طرف دیگر تکرار می‌کند که در کشور ما آزادی وجود دارد و او هم نمونه‌های دیگری را برای اثبات ادعایش ذکر می‌کند. این اختلاف ناشی از چیست؟!

نخست باید تعریف کنید که منظور شما از کلمه آزادی چیست؟ آیا آزادی به این معناست که هر انسانی هر کاری را که دوست دارد انجام بدهد؟! در این صورت خودتان هم می‌دانید که چنین چیزی در هیچ جامعه کوچک یا بزرگی وجود ندارد، چون در هر اجتماعی و هر کشوری قوانینی وجود دارد و قانون ذاتاً محدود کننده اختیارات و آزادیهاست. پس منظور شما از کلمه آزادی نمیتواند آزادی مطلق و بدون قید و شرط باشد.

آیا منظور شما، آزادی اندیشه است؟ در این صورت اصل اندیشه را هیچ حکومتی نمی‌تواند مهار کند، چون فکر و شک و یقین و ... افعال جوانحی و باطنی و درونی انسان است و از بیرون کنترل نمی‌شود، اگرچه حکومت‌های می‌توانند مبادی و واردات و اطلاعات اولیه و خام را تا اندازه‌ای کنترل و غربال کنند که البته با پیشرفت وسایل ارتباطی این امکان نیز از آنها گرفته شده.

آیا منظور شما آزادی اظهار و بیان اندیشه یا به تعبیر درست، اظهار و اعلان عمومی و دفاع رسمی از اندیشه و عقیده خودش است؟ این معنای مشخص آزادی را می‌توان به سادگی تشخیص داد که آیا در هر حکومتی وجود دارد و به رسمیت شناخته می‌شود یا نه؟

اکنون با توجه به این مقدمه، اگر به ماهیت شخصیت یمانی طبق احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) نگاه‌ی بیندازید، جواب همه سؤالات در آن نهفته است. یمانی کسی است که قبل از امام مهدی (علیه‌السلام) مردم را به گرد خود جمع می‌کند و از آنها بیعت می‌گیرد و قیام مسلحانه می‌کند و طبیعتاً دشمنان خود را می‌کشد، اما پرچم و حرکت و دعوت او حق است. یعنی چه؟!

آیا کسی حق دارد که قیام کرده و مردم را بکشد؟ طبیعتاً هر کسی که چنین کاری بکند، قاتل و جنایتکار و تروریست است. شاید بگویند که یمانی در برابر حمله سفیانی از امت اسلامی دفاع می‌کند و قیام او جهاد دفاعی است، نه ابتدایی. در پاسخ باید بگوییم که قبلاً دانستیم که طبق کلام اهل بیت (علیهم‌السلام) پرچمهای زیادی متوالی امر قیام و جهاد در عصر ظهور هستند که همه آنها باطل و گمراه هستند؛ پس ویژگی یمانی چیست که در بین دوازده پرچم از بنی هاشم (سادات) دعوت و حرکتش حق و هدایت است؟ ثانیاً در گذشته دانستیم که یمانی از سمت مشرق به عراق یورش می‌برد، همچنانکه خراسانی نیز از سمت مشرق به عراق یورش می‌برد؛ پس نمی‌توان قیام او را صرفاً جهاد دفاعی دانست، چون او در زمان ظهور حکومتی ندارد، بلکه انصار امام مهدی (علیه‌السلام) را جمع نموده و قیام می‌کند تا پس از نابودی سفیانیون، در عراق حکومت تشکیل دهد؛ پس نمی‌توان گفت که دلیل حقانیت و هدایتگری او صرفاً این است که در برابر هجوم و یورش سفیانیون دفاع می‌کند!!

وانگهی آیا کسی حق دارد مردم را به تبعیت از خودش و بیعت با خویش دعوت کند؟ پاسخ روشن است؛ هیچ کسی جز خدا ولایت بر جان مردم ندارد و نمی‌تواند در باره جان و مال و وطن و سایر شؤون مردم تصمیم بگیرد و مردم را امر به اطاعت و بیعت و التحاق به خود کند، اما خدای سبحان این حق را دارد، چون مالک و ولی مطلق است؛ پس هرگز مورد سؤال و بازخواست قرار نمی‌گیرد؛ مثلاً هیچ کسی نمی‌تواند از او سؤال کند که چرا در فلان حادثه یا فاجعه طبیعی چند هزار نفر را کشتی یا چرا فلان شخص را بیمار کردی و فلان شخص را شفا دادی؟ خدا مالک و ولی مطلق است و حق دارد که در ملک و ملک خود هرگونه تصرفی انجام دهد، چون رب و اله و خالق و مالک است، نه مخلوق و مربوب و

مملوک.

حال اگر خدای سبحان این حق و ولایت را به هر یک از بندگانش بدهد، طبیعتاً او نیز ولایت و مالکیت بالغیر پیدا می‌کند و حق تصرف در مال و جان مخلوقات را دارد، اما از کجا اثبات می‌شود که خداوند این حق را به بنده‌ای از بندگان داد؟

روشن است که این امر با نظر و رأی برخی از مخلوقات یا اجتماع همه آنها یا اکثریت آنها (یعنی شوری و جمهوری و دموکراسی) حاصل نمی‌شود، چون مردم ولایتی بر دیگران ندارند تا آن ولایت را به شخص منتخب واگذار کنند، بلکه ولایت بر مخلوقات دیگر، صرفاً با تنصیب و اذن خاص خدا حاصل می‌شود. در واقع، تنها کسی که ولایت بر مخلوقات دارد خود خداوند است و خداوند نیز اگر این حق را به کسی بدهد، خودش او را به عنوان ولی و خلیفه مبسوط الید معرفی می‌کند؛ پس یمانی که قیام می‌کند و عده‌ای از اهل قبله را می‌کشد (ویل لمن ناواهم) و مردم را به اطاعت و بیعت با خویش دعوت می‌کند، تنها در صورتی دعوت و پرچم و نهضت و قیامش حق و هدایت است که خداوند سبحان به او ولایت و خلافت اعطا کرده باشد، یعنی مانند سایر خلفای خدا صاحب نص تشخیصی باشد.

در آینده توضیح خواهیم داد که این نص تشخیصی از طریق وصیت آشکار خلفای قبل و همچنین شهادت مستقیم خداوند از طریق ملکوت (رؤیای صادقه و کشف صادق) محرز می‌گردد.

بنابراین اگر کسی در مضمون روایات مربوط به دعوت و حرکت یمانی اندکی تأمل کند، خواهد دید که ویژگیها و اوصافی که اهل بیت (علیهم‌السلام) برای او ذکر کرده‌اند، تنها نشانگر این است که او ولی و خلیفه خدا و صاحب نص تشخیصی است. اگر کسی مدعی شود که من یمانی موعود هستم، تنها در صورتی ادعایش قابل قبول است که خلافت و ولایت الهی خود را از طریق قانون معرفت حجت، یعنی وصیت و نص تشخیصی ثابت کند، وگرنه هر کسی حتی اگر همه امت اسلام بر یمانی بودن او اجماع کنند، حق قیام و رفع پرچم و قتال و بیعت گرفتن و تصرف در اموال و جان مردم را ندارد، بلکه این امر اختصاص به خلفای خدا، یعنی اوصیای محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دارد که منحصر در دوازده امام و دوازده مهدی هستند.

از طرفی یمانی خود امام مهدی (علیه‌السلام) نیست، چون او به سمت امام مهدی (علیه‌السلام) دعوت می‌کند و قبل از او قیام می‌کند؛ در نتیجه یمانی نمی‌تواند از دوازده امام باشد؛ پس حتماً باید مهدی اول از مهدیین دوازدهگانه باشد، چون سایر مهدیین از نسل او هستند و بعد از دولت

عدل الهی خواهند آمد و زمام امور حکومت اسلامی امام زمان علیه السلام را به عهده می گیرند، اما طبق نص حدیث وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله تنها مهدی و خلیفه‌ای که در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام وجود دارد، همان مهدی اول است؛ پس او در زمان ظهور و قبل از قیام امام مهدی علیه السلام نیز خلیفه خدا و از اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله است و در نتیجه حق قیام و تصرف در ملک و مُلک و مخلوقات خداوند را دارد.

گفتار دوم

راه شناخت مهدی و یمانی

در گفتار اول دانستیم که شخصیت یمانی موعود بر هیچ کسی جز مهدی و قائم آل محمد ﷺ تطبیق نمی‌شود؛ پس راه شناخت او همان قانون شناخت همه خلفای خداست. در این بخش قانون شناخت حجت را از منظر عقل و قرآن و روایات بررسی می‌کنیم.

چون که صد آید نود هم پیش ماست

برخی می‌گویند که ما به روایات مربوط به علایم ظهور اطمینان نداریم، یا همه احادیث مطرح شده در گفتار اول و نحوه استدلال یمانیون به آنها را نمی‌پذیرند، اما اگر با قانون شناخت حجت اثبات شود که این شخص (سید احمد الحسن) همان مهدی آخرالزمان و خلیفه خداست، دیگر معنا ندارد که ادّعی یمانی بودن او یا هر وصف دیگری را تکذیب کنند یا بگویند که زمان دعوت او مقارن با زمان ظهور موعود نیست، همچنانکه وقتی ولایت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای ما از طریق نصّ و علم اثبات شد، دیگر نمی‌توانیم ادّعاهای دیگرش را انکار کنیم یا بگوییم زمان حیات و دعوت امام علی (علیه السلام) مصادف با زمان ظهور رسول و وصی موعود تورات و انجیل نیست، زیرا همه ادّعاهای او نازلتر از ادّعی امامت و خلافت الهی است و در حقیقت:

چون که صد آید، نود هم پیش ماست

مطالبی که در گفتار اول ارائه شد بیشتر برای کسانی سودمند است که اهل دقّت و تعقل و تدبّر و اعتبار از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) هستند و در مباحث ظهور اهل تحقیق و مطالعه بوده و منتظر شنیدن خبری و گشوده شدن دری و باز شدن قفل و حلّ شدن معمای مهم در عصر ظهور بودند و به کلمات و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) ایمان دارند، اما برای کسانی که مهارتشان تکذیب یا تشکیک در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) است، فقط یک پرسش اساسی داریم:

حجت‌های گذشته خدا را از چه طریق شناختید و حجت زمان خودتان را از چه راهی خواهید شناخت؟

بنابراین مهم نیست که نظر شما در باره احادیث ظهور و روایات یمانی چه باشد، و صدور یا دلالت احادیث مطرح شده را بپذیرید یا نه، و اطاعت از یمانی را واجب بدانید یا نه، چون اطاعت از مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام واجب است و دانستیم که مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام به فرزند و وصی امام مهدی علیه السلام نیز گفته می‌شود؛ پس او هم خلیفه خداست و اطاعتش مانند پدرش بر ما واجب است. طبعاً اگر شخصی ثابت کرد که من مهدی و قائم علیه السلام هستم، یعنی مرتبه صد را داراست و چنین کسی مرتبه نود یا هشتاد را هم دارد.

راه شناخت امام مهدی علیه السلام یا هر مهدی و خلیفه دیگری در عصر ظهور چیست؟ چون میدانیم که نام و لقب مهدی و صاحب الأمر و قائم و موعود و منتظر و حجت اختصاص به حضرت ولی عصر علیه السلام ندارد. لا اقل اگر کسی مدعی شود که لقب مهدی و قائم منحصر به حضرت ولی عصر علیه السلام است و بر فرزندان و اوصیای او اطلاق نمی‌شود، بر عهده اوست که دلیلی بر حصر این لقب به امام عصر علیه السلام بیاورد، چون ما دلایل متعددی بر اطلاق این کلمه به مهدی اول (یعنی وصی و فرزند و فرستاده امام زمان) آوردیم. حال اگر کسی بخواهد این عقیده را نفی کند، باید همه روایات متواتر مربوط به مهدیین و بخصوص نصوص مربوط به مهدی اول را با ادله محکم علمی نفی کند و سپس دلایل آشکاری بر حصر مورد نظر خودش بیاورد.

بنابراین اکنون با صرف نظر از همه مباحثی که در گفتار اول گذشت، سؤال ما متوجه هر کسی است که معتقد به مهدویت (به معنای عامش) می‌باشد و اطاعت از مهدی و قائم و موعود آخرالزمان را لازم می‌داند. سؤال ما از آنها (اعم از شیعیان و اهل سنت و حتی اصحاب سایر ادیان و نحله‌های مذهبی) این است که مهدی موعود چه کسی است و شما هنگام ظهورش چگونه و با چه قانونی او را خواهید شناخت؟

بنابراین دعوت یمانی یک بحث کاملاً اعتقادی و مربوط به اصل امامت است، نه مربوط به نشانه‌های ظهور و تحلیل‌های جناحی و ذوقی و سلیقه‌ای در این باره. حال اگر این شخص بتواند اثبات کند که من همان خلیفه خدا و مهدی آخر الزمان هستم، باید از او اطاعت کنیم و بالتبع در مورد تفسیر روایات ظهور و مسئله ماهیت شخصیت یمانی نیز تابع علم و کلام او باشیم، همان علمی که بخشی از آن را در گفتار اول پیرامون معمای قائم و شخصیت یمانی شرح دادیم، اما اگر او خلیفه و حجت خدا نباشد، یا اگر اساساً یمانی موعود

یک شخصیت عادی غیر معصوم باشد، دیگر این بحث از ریشه منتفی خواهد بود.

تفاوت اساسی مدّعی کذاب با مدّعی صادق

سخن در این است که یمانی حجت خداست و به تعبیر صحیح، حجت خدا در زمان ما همان یمانی است. سید احمد الحسن اگر مدّعی صادقی نبود و بلکه مانند دهها مدّعی رنگارنگ دیگر دنبال نام و نان و شهرت بود، چرا شخصیت یمانی موعود را این گونه تعریف می کند که از دسترس هر کسی جز صاحب قانون امامت و وصایت خارج شود؟!

امروز در شرایطی زندگی می کنیم که بسیاری از اشخاص در کشورهای مختلف و بخصوص کشورهای خاورمیانه چند روایت متشابه را بر خود تطبیق و تفسیر و تأویل می کنند و مثلاً می گویند من خراسانی یا قحطانی یا هاشمی یا حسنی یا حسینی یا ... هستم که باید لشکر برای امام زمان (علیه السلام) تشکیل بدهم و مردم باید مرا یاری کنند تا زمینه ظهور فراهم شود و به همین سادگی عده‌ای تشنه و متحیر را دور خود جمع می کنند و فریب می دهند و احیاناً از منابع خاصی تغذیه می کنند؛ گاهی نیز با کمک سحر و جادو و شعبده و طلسمات و کهانت و اجنه که خودشان دارند یا برای خدمت به اهداف آنها بکار گرفته می شود، چند کار عجیب و کرامت و خارق عادت هم به مردم نشان می دهند تا پیروانشان برای آنها از جان خود هم مایه بگذارند و آنها هم به اهدافشان برسند. آیا این مسئله بر کسی مخفی است و تاریخ شاهد چنین چیزهایی نبوده است؟

آیا معقول است که مدّعی دروغین یمانی با دست خودش سطح شخصیت یمانی را به حدّی بالا ببرد که فقط یک شخص معصوم و صاحب نصّ و علم امامت بتواند مدّعی آن شود و یمانی بودن خود را اثبات کند؟! یعنی چرا سید احمد الحسن می گوید که یمانی همان مهدی و قائم آل محمد (علیهم السلام) است که صاحب وصیت انبیای گذشته و بخصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و اهل بیت (علیهم السلام) همه اوصاف او را بیان کرده اند و باید علم مخصوص امامت نزد او باشد و باید به وسیله ملکوت خدا تأیید شود و ...؟!

فرض کنید که یک طلبه، مدّعی درجه اجتهاد و فقاقت شود و ما بخواهیم او را بیازماییم، اما خودش پیش دستی کرده و بگوید که مجتهد فقط کسی است که همه کتابهای آسمانی (عهد عتیق و عهد جدید و قرآن) را به طور کامل بشناسد و همه رموز و اسرار آن را بیان کند

و تمام احادیث اهل بیت (علیهم السلام) را از جهت صدور و دلالت و معنا و تأویل و ظاهر و باطنشان بشناسد و تمام اشکالات وارده بر اقوال همه فقهای گذشته را به شکل مستدلّ و مستند بیان کند و ده جلد کتاب استدلالی قوی در فقه و اصول نوشته باشد و همه احادیث وسایل الشیعه و مستدرک الوسایل را حفظ باشد و آیا با شنیدن تعریفی که او از واژه مجتهد ارائه می‌دهد، به ذهن شما خطور می‌کند که او یک مدعی کذاب اجتهاد است و می‌خواهد ما را فریب دهد؟!

اگر او مدعی دروغین اجتهاد بود، در قدم اول می‌گفت که به نظر من اجتهاد به معنای خواندن و فهمیدن کتاب شرح لمعه و اصول فقه مظفر یا رسائل و مکاسب شیخ انصاری است، تا در نتیجه با کمترین بضاعت بتواند خودش را بالا بکشد و نام و نانی برای خویش مهیا کند.

بنابراین منظور ما از یمانی، یک شخصیت عادی یا یک فرمانده نظامی یا یک مرجع تقلید یا یک رهبر سیاسی نیست، بلکه یک حجت و خلیفه خدا، یعنی مهدی و قائم آل محمد (علیهم السلام) است و کسی که مدعی منصب یمانی است، باید واجد نشانه‌های ذکر شده برای قائم (علیهم السلام) و قانون شناخت خلفای خدا باشد.

وقتی اثبات شد که یمانی موعود حجتی از حجت‌های خداست، پس باید با همان روشی که سایر خلفای خدا (پیامبران و اوصیاء) را شناختیم، او را هم بشناسیم و تصدیق کنیم. بنابراین در اینجا به بحث قانون معرفت حجت می‌پردازیم و با آیات محکم قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) و همچنین شهادت ادله عقلی اثبات می‌کنیم که راه‌های اصلی شناخت حجت خدا سه چیزند:

۱. نص تشخیصی یا حکم رسالت (وصیت)،
۲. علم و معرفتی که خلیفه خدا را از دیگران متمایز می‌کند و برای هدایت جامعه به آن علم نیازمند است،
۳. دعوت به حاکمیت خدا (پرچم حاکمیه الله یا البیعه الله) و کفر به حاکمیت هر حاکمی غیر از او.

قانون شناخت حجت از زمان تنصیب آدم (علیه السلام)

هنگامی که خداوند نخستین خلیفه خود را در زمین قرار داد و معرفی کرد، او را با همین سه اصل اساسی شناساند و این سنت ثابت الهی همواره در باره همه خلفای الهی تکرار شده است. در جریان استخلاف آدم (علیه السلام) فرمود:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ۗ قَالُوْۤا اَنْ تَجْعَلَ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ * وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ * قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۗ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ * قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ ۗ فَلَمَّ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ الْغٰیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ * وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْۤا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۗ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ ۙ

نخست فرمود: من او را به خلافت برگزیدم؛ این همان اصل تنصیب و تنصیب یا وصیت است. سپس فرمود: علم به اسماء دارد و ملائکه این علم را ندارند و دعوت به مقابله با علم آدم شدند و عاجز ماندند. سپس فرمود: همه باید از او اطاعت کنید و در برابرش خضوع کنید که همو خلیفه من است و اطاعت از هر موجود دیگری یا هر کسی که خودتان انتخاب کنید بر شما ممنوع است و این همان اصل دعوت به حاکمیت الله و بیعت با خلیفه مخصوص و منصوب خدا و کفر به طاغوت (رایت البیعة لله) است.

أ. بینه (وصیت و نصّ تشخیصی)

هیچ پیامبری بدون بینه و شهادت رسول قبل (وصیت) مبعوث نشده، به استثنای حضرت آدم (علیه السلام) که قبل از او خلیفه‌ای نبوده و لذا با نصّ مستقیم خداوند از طریق ملکوت، معرفی و تنصیب شده است.

هر فرمانده ای نیازمند حکم رسمی مافوق خویش یا فرمانده سابق است. هر کسی که ادعای رسالت کند، باید شهادی برای خود بیاورد، اما چه کسی می‌تواند شهادت به رسالت یا نبوت یک رسول و نبی بدهد؟

فرض کنید من مدّعی اجتهاد و فقاها در دین شوم. مردم در صورتی ادّعی من را می‌پذیرند که کسی به اجتهاد من شهادت دهد. اما چه کسی می‌تواند چنین شهادتی بدهد؟ یک انسان کشاورز یا تاجر یا کارگر یا ...؟! بی‌تردید آن کسی که می‌خواهد فقاها من را

شهادت بدهد، باید خودش از نظر اعتبار فقاقت و اجتهاد، بالاتر یا در حدّ خود من باشد. حال اگر کسی بگوید که من فرستاده خدا یا وصیّ و خلیفه و امام هستم، چه شاهی باید برای سخنش بیاورد؟ آیا مراجع تقلید و اساتید حوزه و دانشگاه یا ژورنالیستها و مقامات سیاسی باید او را تأیید کنند و به امامت و رسالتش شهادت بدهند، یا حجت‌های الهی پیش از او؟

این شهادت و بینه حجت‌های الهی گذشته همان وصیت است. هر یک از انبیاء الهی (علیهم‌السلام) با چنین بینه و وصیتی خود را معرفی کردند، یعنی پیامبر یا وصیّ قبل اسم آنها را به عنوان خلیفه برده و احیاناً اوصاف و مشخصاتی نیز در باره آنها بیان کرده است و آنها هنگامی که مبعوث به رسالت یا مأمور به امامت می‌شوند، به همان نصّ تشخیصی (وصیت) احتجاج می‌کنند. در حقیقت این نصّ تشخیصی (وصیت) مانند حکم مأموریت آنهاست که مردم با دیدن آن مأمور به اطاعت از او می‌شوند.

بینه و نصّ، نشانه حقانیت رسولان الهی

برای مثال به دعوت حضرت موسی (علیه‌السلام) و گفتگوی او با فرعون توجه کنید: موسی (علیه‌السلام) گفت ای فرعون من فرستاده ای از سوی پروردگار هستم. شایسته است که سخنی بر خدا نگویم بجز حق؛ من برای شما بینه ای از پروردگارتان آوردم؛ پس بنی اسرائیل را با من به ارض مقدس بفرست و آنها را آزاد کن تا این مؤمنان منتظر همراهم شوند. فرعون گفت: بینه تو ارزشی ندارد و اگر راستگو هستی آیه و معجزه‌ای بیاور. موسی (علیه‌السلام) این درخواست را اجابت کرد و عصایش را انداخت و به شکل ازدهایی آشکار شد. و دستش را از گریبان درآورد و برای تماشاگران سپید و نورانی شد. در این هنگام بزرگان قوم فرعون که شهادت بینه و وصیت موسی (علیه‌السلام) را قبول نکرده بودند، معجزه او را نیز تکذیب کردند و گفتند: این شخص جادوگر کاردانی است.

و قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسَلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ * قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ * فَأَلْفَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنّٰظِرِينَ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

از این آیات و دیگر آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که آیه (معجزه) غیر از بینه (شاهد و وصیت) است، زیرا حضرت موسی (علیه السلام) خودش را با بینه معرفی کرد، اما فرعون به بینه او اعتنایی نکرد و از او معجزه (آیه) خواست و با گستاخی تمام به او گفت که اگر راستگو هستی باید معجزه بیاوری، یعنی اگر معجزه نیاوری دروغگویی؛ پس کسانی که وصیت و بینه را برای شناخت حجت خدا کافی نمی‌دانند و اصرار بر معجزه دارند، پیروان منهج فرعون هستند. وانگهی اینها که بینه رسول را انکار می‌کنند، با معجزه هم ایمان نمی‌آورد، بلکه آن را سحر می‌نامند.

در باره رسول الله (ص) نیز قرآن کریم به همین قانون تصریح کرده و می‌فرماید: رحمت واسعة من مخصوص پرواگران و مؤمنان و زکات پردازانی است که به رسول امی که آن را در تورات و انجیل به صورت مکتوب یافته و می‌یابند، ایمان آورده و از او اطاعت می‌کنند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ^۱

یعنی دلیل رسالت و صدق ادعای او همین است که نام و وصف او در تورات و انجیل نوشته شده و رسولان قبل به او وصیت کرده و به حقانیتش شهادت داده‌اند.

نیز در جای دیگر سخن مشرکان و معاندان را نقل می‌کند که با گستاخی می‌گفتند که اگر این شخص رسول است، چرا یک معجزه‌ای از سوی خدا نمی‌آورد؟ خداوند در پاسخ می‌فرماید: آیا بینه و وصیتی که در کتابهای آسمانی قبل بوده را برای شما نیاورده؟ یعنی همین بینه و وصیت تورات و انجیل و صحف ابراهیم (علیه السلام) برای ایمان طالبان حقیقت کافی است و این افراد فقط بهانه‌گیری می‌کنند.

وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِنَا بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى^۲

قرآن کریم از اصطلاح دیگری به نام «سلطان مبین» به جای معجزه استفاده می‌کند. سلطان مبین یعنی معجزه‌ای که تسلط آشکار و تفوق غیر قابل انکار رسولان الهی را اثبات کند، به گونه‌ای که دیگر جایی برای انکار و فتنه باقی نگذارد. برای مثال در سوره ابراهیم می‌فرماید: آیا خبر گذشتگان شما یعنی قوم نوح و عاد و ثمود و اقوام بعدی به شما نرسیده که کسی جز خدا آنها را نمی‌شناسد؟ رسولانشان برایشان بینه‌هایی آوردند، اما آنها دستشان

۱ - اعراف: ۱۵۷.

۲ - طه: ۱۳۳.

را در دهانشان برگرداندند و گفتند ما مخالف و منکر و کافر به رسالت و پیامبری شما هستیم و در ادعای شما شک داریم. رسولان نشان گفتند: آیا در خدا شکی است که پدیدآورنده آسمانها و زمین است؟ دعوتان می کند تا گناهانتان را بیامرزد و هلاکت شما را تا زمان مشخصی به تأخیر بیندازد. آنها گفتند: شما فقط بشری مانند خود ما هستید که می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند (آیین تقلیدی گذشتگان) بازدارید؛ پس باید سلطان مبین (معجزه قاهر و آشکاری) بیاورید. رسولان نشان گفتند: ما فقط بشری مانند شما هستیم، اما خداوند به هر یک از بندگانش که بخواهد منت می گذارد و ما هرگز نمی توانیم معجزه‌ای بیاوریم مگر به اذن خدا و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ هَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيُبَغِّرَ لَكُمْ مِنْ دُونِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَضُدُّونَا عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ عَلَيْنَا مِنْ شِئَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كُنَّا لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

محفوظ بودن وصیت از ادعای باطل

عقل سلیم هیچ گاه قبول نمی کند که شخصی غیر از رسول و صاحب حق بتواند به وصیت و بینه خلفای خدا استناد و احتجاج کند، زیرا در این صورت، این وصیت و بینه نه تنها هیچ سودی ندارد و موجب شناخت خلیفه خدا نیست، بلکه بالعکس موجب ضلالت و سوء استفاده مدعیان کذاب خواهد بود. در این صورت چگونه قرآن کریم مردم را امر به پیروی از رسولی می کند که در تورات و انجیل نام و یادش آمده و چگونه مخالفان را تخطئه می کند که چرا به بینه صحف و کتب آسمانی بسنده نکرده و دنبال معجزه هستند؟! آیا می شود به قرآن اعتراض کرده و بگوییم: از کجا معلوم این شخص (محمد بن عبد الله) مصداق واقعی همان وصیت ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام باشد و مگر یک نام و نشان نوشته شده در صحف اولی حجت را بر ما تمام می کند؟!

روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به صراحت در باره شناخت حجت خدا از طریق وصیت و نص

تشخیصی سخن گفته‌اند و این شبهه را پاسخ داده‌اند.

امام رضا (علیه السلام) در مناظره با جاثلیق نصرانی پرسید: ای جاثلیق آیا انجیل، شما را بر نبوت رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله) دلالت کرده؟ جاثلیق گفت: اگر چنین چیزی در انجیل باشد ما منکرش نمی شویم. امام رضا (علیه السلام) به نصوص انجیل (سفر سوم) اشاره کرد که عیسی (علیه السلام) به بنی اسرائیل بشارت آمدن پیامبری به نام محمد (صلی الله علیه و آله) را داده. و او را پیامبری امی، صاحب شتر و عصا و کساء معرفی کرده است. جاثلیق مدتی سکوت کرد و سپس گفت: آری، این اسم و اوصاف در انجیل آمده، اما نزد مسیحیان ثابت نیست که اینها متعلق به پیامبر شما باشد. امام رضا (علیه السلام) استناد به سفر دوم انجیل کرد که در آنجا نام وصی او و یادی از دخترش و حسنین شده. هنگامی که جاثلیق و رأس الجالوت این را شنیدند فهمیدند که امام رضا (علیه السلام) از تورات و انجیل آگاه است؛ پس گفتند: چیزی برای ما آورد که نمی توانیم رد کنیم مگر با انکار اصل تورات و انجیل و زبور. گفتند: بله، موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) بشارت به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) داده‌اند، اما برای ما ثابت نیست که این محمد همان محمد شما باشد. قبول داریم که رسولی به نام محمد خواهد آمد، ولی نمی توانیم به نبوت پیامبر شما اقرار کنیم، چون شک داریم که آیا این فرد مذکور در تورات و انجیل همان پیامبر شماست یا محمدی دیگر؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: آیا می خواهید با شک و احتمال استدلال کنید و آیا شک و احتمال برای شما حجت می شود؟ مگر خداوند قبل از رسول ما یا بعد از آن تا به امروز، شخص دیگری را به نام محمد مبعوث کرده یا در کتب آسمانی خودتان مصداق دیگری برای این شخص می شناسید؟ در این هنگام ساکت شدند و جوابی پیدا نکردند.

ثُمَّ إِنَّ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَنَفَّتْ إِلَى الْجَائِلِيْقِ فَقَالَ هَلْ دَلَّ الْإِنْجِيلُ عَلَى نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ لَوْ دَلَّ الْإِنْجِيلُ عَلَى ذَلِكَ مَا جَعَدْنَاهُ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَخْبَرَنِي عَنِ السَّكَنَةِ النَّبِيِّ لَكُمْ فِي السَّفَرِ الثَّلَاثِ فَقَالَ الْجَائِلِيْقُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُنْظِرَهُ قَالَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَإِنْ قَرَرْتُكَ أَنَّهُ اسْمٌ مُحَمَّدٍ وَذَكَرَهُ وَ أَقْرَبَ عَيْسَى بِهِ وَ أَنَّهُ بَشْرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُحَمَّدٌ تُتَقَرَّرُ بِهِ وَ لَا تُنْكَرُهُ قَالَ الْجَائِلِيْقُ إِنْ فَعَلْتَ أَقَرَرْتُ قِيَامِي لَا أَرُدُّ الْإِنْجِيلَ وَ لَا أَجْحَدُ قَالَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَخَذَ عَلَى السَّفَرِ الثَّلَاثِ الَّذِي فِيهِ ذَكَرَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ بَشَارَةَ عَيْسَى مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ الْجَائِلِيْقُ هَاتِ فَاقْبَلِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَتَلَوُ ذَلِكَ السَّفَرِ مِنَ الْإِنْجِيلِ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا جَائِلِيْقُ مَنْ هَذَا الْمَوْصُوفُ قَالَ الْجَائِلِيْقُ صِفَهُ قَالَ لَا أَصِفُهُ إِلَّا بِمَا وَصَفَهُ اللَّهُ هُوَ صَاحِبُ النَّاقَةِ وَ الْعَصَا وَ الْكِسَاءِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ يُحْرِمُهُمُ الْعَبَائِثُ وَ يَصْحُ عَنْهُمْ إِضْرَمُهُمُ وَ الْأَعْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ يَهْدِي إِلَى الطَّرِيقِ الْأَقْصَدِ وَ الْمُنْهَاجِ الْأَعْدَلِ وَ الصَّرَاطِ الْأَقْوَمِ سَأَلْتُكَ يَا جَائِلِيْقُ بِحَقِّ عَيْسَى رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ هَلْ تَجِدُونَ هَذِهِ الصِّفَةَ فِي الْإِنْجِيلِ لِهَذَا النَّبِيِّ فَأَطْرَقَ الْجَائِلِيْقُ مَلِيًّا وَ عَلِمَ أَنَّهُ إِنْ جَعَدَ الْإِنْجِيلُ كَفَرَ فَقَالَ نَعَمْ هَذِهِ الصِّفَةُ مِنَ الْإِنْجِيلِ وَ قَدَّ

ذَكَرَ عِيسَى فِي الْإِنْجِيلِ هَذَا النَّبِيِّ وَ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَ النَّصَارَى أَنَّهُ صَاحِبُكُمْ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) أَمَا إِذَا لَمْ تَكْفُرْ بِجُحُودِ الْإِنْجِيلِ وَ أَقْرَبْتَ مِمَّا فِيهِ مِنْ صِفَةٍ مُحَمَّدٍ فَخُذْ عَلَيَّ فِي السَّفَرِ الثَّانِي فَإِنِّي أَوْجِدُكَ ذَكَرَهُ وَ ذَكَرَ وَصِيَّهُ وَ ذَكَرَ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ ذَكَرَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَلَمَّا سَمِعَ الْجَائِلِيُّ وَ رَأْسَ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرَّضَا (عليه السلام) عَالِمٌ بِالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ فَقَالَا وَ اللَّهُ قَدْ آتَى مِمَّا لَا يُمَكِّنُنَا رُدَّهُ وَ لَا دَفَعَهُ إِلَّا بِجُحُودِ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ وَ لَقَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى جَمِيعًا وَ لَكِنْ لَمْ يَتَفَرَّرْ عِنْدَنَا بِالصَّحَةِ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ هَذَا فَأَمَّا اسْمُهُ فَمُحَمَّدٌ فَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقِرَّ لَكُمْ بِنُبُوَّتِهِ وَ نَحْنُ شَاكُونَ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ أَوْ غَيْرَهُ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام): اِحْتَجَجْتُمْ بِالشَّكِّ فَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلَ أَوْ بَعْدَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا نَبِيًّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ أَوْ تَجِدُونَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ فَأَجْمَعُوا عَنْ جَوَابِهِ.^۱

سید احمد الحسن با تنها وصیت برجامانده از رسول خدا (ص) بر مسلمانان احتجاج کرد و با کتاب انجیل بر مسیحیان و با تورات بر یهودیان استدلال نمود و اثبات کرد که من همان فرستاده و وصی امام مهدی (ع) نزد شیعیان، فرستاده و معزّی از طرف مسیح (ع) نزد مسیحیان، فرستاده ایلیای نبی (ع) برای یهودیان و همان مهدی که پیامبر (ص) بشارت تولدش در آخر الزمان را داده برای اهل سنت هستم.

رسول خدا (ص) اهل بیت او (ع) انجیل و تورات، همه اوصاف ظاهری و باطنی این شخص را بیان کردند و او با همین نصوص و از همه مهمتر با وصیت شب وفات پیامبر (ص) که به فرموده خود رسول الله (ص) کتاب عاصم من الضلال (نوشته بازدارنده از گمراهی) است و تا قیامت هر کسی که به آن چنگ بزند را از گمراهی مصون می‌دارد، وصایت و خلافت خودش را اثبات کرد، اما جالب اینجاست که امروز نیز کسانی که احتجاج و استدلال او را به قرآن و انجیل و تورات و احادیث شیعه و سنی و وصیت رسول الله (ص) می‌شنوند و می‌بینند که هیچ اشکالی در اصل مسئله نیست، می‌گویند که قبول داریم یک چنین شخصی با این اسم و اوصاف به عنوان قائم و مهدی اول و صاحب الامر و یمانی موعود و معزّی عیسی و فرستاده ایلیا خواهد آمد، اما قبول نداریم که این شخص (احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن محمد بن الحسن العسکری) مصداق این اوصاف باشد!!

شما را به خدا قسم، پس فایده وصیت بازدارنده از گمراهی رسول خدا (ص) و وصیت عیسی (ع) و موسی (ع) و نصوص اهل بیت (ع) در باره شناخت شخصیت قائم (ع) چه بوده و اینها را برای چه بیان کردند؟! برای گمراه کردن ما یا برای شناساندن مصداق و شخصیت

خارجی او؟!

گاهی نیز برخی مخالفین برای اینکه اشکال خود را منطقی تر جلوه دهند می گویند: ما شکی در مفهوم این بحث وصیت رسول الله ﷺ و نقش احمد علیؑ به عنوان مهدی اول نداریم، ولی همه اشکال و شک ما در مصداق است.

اینها غافلند یا تغافل می کنند که اصلاً وصیت و بینه و نصّ راه شناخت مصداق است، نه مفهوم. یعنی باید منتظر بمانیم تا کسی خود را با نصّ و وصیت خلفای قبل معرفی کند، نه اینکه وقتی آمد و راز سر به مهر وصیت را گشود و هزار نکته جدید از او فراگرفتیم، آورنده آن امر جدید و صاحب آن سرّ مکتوم را انکار کنیم و بگوییم که ما فقط اصل این را قبول داریم و تو را قبول نداریم!!

این قوم که عادتشان انکار و لجاجت در مقابل خلفای الهی بوده و هست، هیچ گاه با خود درنگ نمی کنند که چطور ممکن است وصیتی که پیامبر خدا ﷺ آن را به عنوان مانع گمراهی تا روز قیامت معرفی کرده، خودش عامل گمراهی همه کسانی بشود که سید احمد الحسن را به جهت همین وصیت قبول کرده و به عنوان خلیفه و وصی امام عصر علیؑ اطاعت می کنند؟!

شناخت قائم علیؑ با وصیت رسول خدا ﷺ

موضوع وصیت پیامبر ﷺ و تواتر معنوی مفاد آن و قرائن قطعی صدور آن در قرآن و روایات و نیز مباحث مربوط به آن، بحثی بسیار مفصل و جالب است که برای مطالعه و تحقیق آن باید به کتاب «الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال» و ترجمه آن «وصیت مقدس، نوشته بازدارنده از گمراهی» مراجعه کنید، چون در این نوشتار مختصر نمی توانیم در فروع و ادله این بحث ورود کنیم. صرفاً به چند روایت در باره استناد قائم به وصیت رسول الله ﷺ و شناخت او به این وسیله، اشاره می کنیم:

حرث بن مغیره از امام صادق علیؑ پرسید: صاحب این امر با چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: با سکینه و وقار و علم و وصیت.

عَنْ الْحَرْثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ بِمَ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ

وَ الْعِلْمِ وَ الْوَصِيَّةِ^۱

امام باقر (علیه السلام) فرمود: به زمین بحسب و هرگز از هیچ کسی و هیچ پرچمی تبعیت نکن تا اینکه مردی از نسل حسین (علیه السلام) ببینی که وصیت پیامبر و پرچم و سلاحش با اوست.

وَ إِيَّاكَ وَ شُدَّادًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَإِنَّ لَالَ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زَايَةً وَ لِعَبْرِهِمْ رَايَاتٍ قَائِمَاتٍ الْأَرْضِ وَ لَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ.^۲

امام باقر (علیه السلام) فرمود: بین رکن و مقام با قائم ما (علیه السلام) بیعت می کنند، در حالی که عهدی (وصیت) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراه اوست که هر یک از ائمه از پدرش به ارث برده (و نام همه اوصیاء پیامبر به ترتیب در آن ذکر شده):

فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ مَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ آسَلَّمَ) قَدْ تَوَارَثْتَهُ الْإِنْبَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ.^۳

امام صادق (علیه السلام) فرمود: صاحب این امر با سه خصلت شناخته می شود که در کس دیگری جز او نیست: او نزدیکترین مردم به وصی قبل از خویش است در حالی که وصی او نیز هست، سلاح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد اوست. و این سه هم اکنون فقط نزد من است و هیچ کسی در این سه با من نزاع ندارد (مدعی دیگری ندارد):

يُعْرَفُ صَاحِبٌ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيَّهُ وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ آسَلَّمَ) وَ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي لَا أَنْزَعُ فِيهِ.^۴

روایات در این باب فراوان است و تواتر معنوی این موضوع مسئله حتی بر معاندان و دشمنان دعوت یمانی (علیه السلام) هم مسلم است و به آن اعتراف می کنند، یعنی شکی نیست که قائم (علیه السلام) به وسیله وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) شناخته می شود، اما به راستی چه کسی برای نخستین بار پس از هزار و صد سال از عصر غیبت کبری، حق خلافت و وصایت خود را با استناد به وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) اثبات کرد؟! چه کسی رموز این وصیت و ارتباطش با مسئله یمانی و قائم و مهدی اول و تعارض روایات مربوط به شخصیت و حرکت و قیام مهدی (علیه السلام) را حل کرد؟!

۱ - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۹؛ الامامة و التبصرة، ص ۱۳۸؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۸.

۲ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۴.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۲۸۲؛ الاختصاص، ص ۲۵۷.

۴ - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۸۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۹.

در طول قرنهای گذشته حتی اگر از بزرگان دین سؤال می‌کردید که آیا رسول الله ﷺ وصیت کرده، می‌گفتند که در روز پنجشنبه (چهار روز قبل از وفات) دستور داد که برایم کتف و دواتی بیاورید که وصیت کنم، اما عمر مانع نوشتن وصیت بازدارنده از گمراهی شد و این حائنه تلخ از سوی ابن عباس و برخی صحابه مشهور شد به رزیه یوم الخمیس (مصیبت روز پنجشنبه)؛ پس رسول خدا ﷺ بدون وصیت از دنیا رفت.

قرائن صدور قطعی حدیث وصیت

هرگز نمی‌توان گفت که رسول خدا ﷺ با پیش آمد روز پنجشنبه دست از نوشتن وصیت بازدارنده از گمراهی کشیده یا از ثبت مهمترین و آخرین سند هدایت کننده امت که به مثابه عصاره عمر شریف اوست، دریغ کرده است، چون:

اولاً قرآن تصریح می‌کند که نوشتن وصیت هنگام احتضار واجب است؛ پس اینها چگونه رسول خدا ﷺ را متهم به مخالفت با دستور آشکار خداوند می‌کنند؟! **كَيْبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ**، یعنی بر شما واجب شده است که هنگام احتضار اگر خبری از خود به جای گذاشتید، برای والدین و نزدیکانتان وصیتی شایسته کنید و این حقی بر گردن پرواگران است.

ثانیاً اهل بیت (علیهم‌السلام) تصریح کردند که پیامبر ﷺ در هنگام احتضارش وصیت کرد و علی (علیه‌السلام) آن وصیت را نوشت و آن وصیت به صورت میراثی نزد اهل بیت (علیهم‌السلام) باقی ماند، اگرچه امت اسلام به طور عموم از هدایت به واسطه این وصیت محروم ماندند و فقط فرقه ناجیه به آن تمسک کردند.^۲

ثالثاً احادیث متواتری تصریح می‌کنند که صاحب این امر و قائم آل محمد ﷺ با وصیت پیامبر ﷺ شناخته می‌شود و امر خودش را با وصیت نبوی اثبات می‌کند و هر چیزی اگر ایجاد شبهه و اشکال کند در شناخت صاحب امر، وصیت و علم و پرچم پیامبر ﷺ برای هیچ کسی مشتبّه و مشکل نمی‌شود و او تنها کسی است که حق خودش را با وصیت آشکار و ظاهر

۱ - بقره: ۱۸۰.

۲ - ر.ک: وصیت مقدس نوشتار بازدارنده از گمراهی، پیوست ۱، صفحه ۴۹ - ۵۷.

پیامبر ﷺ اثبات می کند.^۱

به شهادت این سه قرینه و دیگر قرائن قطعی قرآنی و روایی و عقلی، بدون تردید رسول خدا ﷺ هنگام احتضار وصیت نوشته و کتاب بازدارنده از گمراهی را به علی (علیه السلام) سپرده تا کسانی که راه تمسک به ثقلین را برگزیده اند در شناخت حجتها و خلفای الهی دچار گمراهی و سرگردانی نشوند.

کارآمدی اصلی حدیث وصیت

دانستیم که به گواهی قرائن مختلف، قطعاً حدیث وصیت از رسول خدا ﷺ صادر شده است. در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود:

با توجه به اهمیت غیر قابل انکار و بی بدیل این حدیث، چرا تا امروز از چشم همگان مخفی مانده و با اینکه هجده کتاب روایی شیعی آن را از غیبت شیخ طوسی (ره) نقل کردند، هیچ کس متوجه اصل آن و رمز و راز نهفته در آن نشده؟!

پاسخ این است که این وصیت تنها یک کارکرد دارد و آن هم شناخت قائم آل محمد ﷺ و صاحب امر، یعنی وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) و نخستین حجت ناطق خدا پس از عصر غیبت کبری بوده. در نتیجه قرار نبوده که دیگران متوجه این وصیت شوند، بلکه خداوند اراده کرده که این نوشته بازدارنده از گمراهی، در دژ محکمی باقی بماند تا زمان رسالت صاحبش برسد و آن را اظهار کند. امامان معصوم نیز برای اثبات امامتشان نیازی به اظهار این وصیت نداشتند، چون مسلمانان پس از رسول خدا ﷺ دو دسته شدند:

۱. کسانی که منکر خلافت علی (علیه السلام) شدند و بالتبع منکر خلافت فرزندان و اوصیاء او نیز شدند و اصل خلافت و وصایت آل محمد ﷺ را نپذیرفتند تا نیازمند به چنین وصیتی برای شناخت خلفای الهی باشند، بلکه ائمه ضلال خود را از طریق شوری و دموکراسی برگزیدند و اولی الامر را با رأی اهل حل و عقد شناختند.

۲. کسانی که در غدیر خم ولایت و خلافت مولی الموحدين و امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را قبول کردند و در نتیجه در صراط مستقیم قرار گرفتند و از طریق ایمان به رسول خدا ﷺ و وصی و خلیفه او، حجت‌های بعدی را نیز از طریق خود آنها شناختند و اطاعت کردند، زیرا هم

رسول خدا ﷺ و هم اهل بیت (علیهم السلام) در موارد مختلف و به مناسبت‌های گوناگون نام ائمه بعد از خود را برای پیروانشان بیان می‌کردند و هر امامی، امام پس از خود را برای شیعیان خاصش معرفی می‌کرد. این پروسه همواره ادامه داشت تا اینکه امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری (علیه السلام) در آغاز کودکی تعییب شد و پس از غیبت صغری به غیبتی طولانی رفت و طبق فرموده آل محمد (علیهم السلام) قرار شد که مردم از کسی به عنوان امام و ولی امر اطاعت نکنند تا حجت و خلیفه‌ای با وصیت و علم و رایت رسول الله ﷺ بیاید و در طول این مدت هزار و اندی سال نیز هیچ کسی با این وصیت نیامد، اگرچه دهها نفر با ادعای امامت و ولایت آمدند و عده‌ای را به پیروی از خود مأمور کردند.

در نتیجه این وصیت پیش از آمدن او نباید دیده و شنیده و فهمیده می‌شد تا مانند سایر آیات و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مورد سوء استفاده مدعیان قرار نگیرد.

نوشته محفوظ و سر به مهر

امام باقر (علیه السلام) فرمود که وصیت از آسمان (عالم ملکوت) بر رسول خدا ﷺ به صورت کتابی مختوم (مهر شده) نازل شد و هیچ کتاب مختومی بر پیامبر ﷺ نازل نشد غیر از وصیت؛ پس جبرئیل (علیه السلام) گفت: ای محمد، این وصیت توست در امتت به اهل بیت تو:

الْوَصِيَّةُ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا مَخْتُومًا وَ لَمْ يُنَزَّلْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ...^۱

معنای کتاب مختوم چیست؟ ویژگی وصیت چیست که تنها کتاب مختومی است که بر رسول خدا ﷺ نازل شده؟! شاید برخی با برداشتی عوامانه و سطحی از این روایت تصور کنند که معنای این حدیث آن است که وصیت پیامبر ﷺ به صورت یک کتاب جسمانی دارای مهر و قفل از آسمان به زمین آورده شد و این وصیت آماده را جبرئیل (علیه السلام) نوشته و به زمین آورد؛ پس این حدیث با روایاتی که تصریح می‌کنند که رسول خدا ﷺ وصیت را املاء می‌کرد و علی (علیه السلام) می‌نوشت، منافات دارد، در حالی که این برداشت سطحی ناشی از نشناختن حقیقت وحی و نزول آن از سوی جبرئیل (علیه السلام) است.

جبرئیل (علیه السلام) از عالم ملکوت و معناست، نه از عالم طبیعت. نزول وصیت از آسمان توسط

جبرئیل علیه السلام نیز به معنای نزول ملکوتی این امر از عالم امر و ملکوت بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله است، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این وصیت را به رأی خود نوشت، بلکه او اراده خدا را از طریق پیغام ملکوتی جبرئیل علیه السلام دریافت کرد و املاء نمود و علی علیه السلام آن را نوشت. اما معنای مختوم بودن این حدیث و اختصاص این امر به حدیث وصیت چیست؟

می‌دانیم که قرآن کریم به صورت پیام ملکوتی بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله از عالم ملکوت توسط جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و احادیث و روایات محمد و آل محمد علیهم السلام نیز کلماتی بوده‌اند که از عالم ملکوت نازل شده و آن بزرگواران بیان کرده‌اند، اما تفاوت حدیث وصیت با سایر پیام‌های وحیانی در این است که وصیت دارای مهر و ختم بوده و هیچ کسی جز صاحب آن نمی‌توانست مهر مربوط به خود را باز کند و قفل متعلق به پیام ولایت و امامت خود را بگشاید، در حالی که سایر احادیث و حتی آیات قرآن این گونه نیستند، بلکه امروز می‌بینیم که هر جماعتی به گونه‌ای که تمایلات باطل و هواهای نفسانی خودشان اقتضا می‌کند، هر آیه یا حدیثی را همانگونه که می‌خواهند تفسیر و تأویل می‌کنند و مدعی آن می‌شوند؛ مثلاً گروهی از مدعیان را می‌بینیم که آیات مخصوص به اهل بیت علیهم السلام را بر خود و بزرگان‌شان تطبیق می‌کنند و نام خود را عارف می‌نهند.

هر کدام از محکمت و تشابهات قرآن و روایات را می‌بینیم که وقتی در دست این جاهلان متکبر قرار می‌گیرد آن را بر هوای نفسانی خود تأویل و تفسیر می‌کنند و مدعی می‌شوند که فقط من این کلام را به درستی فهم کرده‌ام و من از دیگران اعلم و افضل هستم و دیگران باید از من تبعیت کنند. ویژگی حدیث وصیت آن است که در ستر و دژ محکم خدای سبحان بوده و بر هر یک از این نام‌های مقدس ذکر شده در وصیت، مهر و قفل و ختمی قرار گرفته که تنها به دست صاحب آن گشوده و تفسیر می‌شود و دیگر مدعیان از دسترسی به آن عاجزند.

برای همین طبق خبری که از محدثان بزرگ شیعه و سنی به طرق متواتر نقل شده، پیامبر صلی الله علیه و آله در باره این وصیت فرمود که نوشته‌ای برای شما بنویسم که هرگز گمراه نشوید، چون این وصیت اساساً در دسترس مدعیان دروغگو قرار نمی‌گیرد تا بتوانند کسی را به

واسطه آن گمراه کنند.

از این رو ائمه اطهار علیهم السلام می فرمودند که خداوند ما را به وصیت مخصوص کرده است، چنانکه امام صادق علیه السلام در مناجات می فرمود: خدایا، ای کسی که علم گذشته و آینده را به ما دادی و ما را وارثان انبیاء قرار دادی و به وسیله ما امتهای گذشته را ختم کردی و ما را به وصیت مخصوص کردی.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ يَا مَنْ أَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَىٰ وَ مَا بَقِيَ وَ جَعَلَنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَتَمَ بِنَا الْأُمَّمَ السَّالِفَةَ وَ خَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ!

جالب اینجاست که امام صادق علیه السلام نیز در ذیل آیه شریفه وصیت: **كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلَادِ النَّبِيِّينَ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ**، فرمود: **شیء جعله الله لصاحب هذا الأمر، یعنی این چیزی است که خداوند آن را مختص صاحب این امر قرار داده.**

کدام قائم با وصیت شناخته می شود؟

برخی معتقدند که حادثی که می گویند قائم و صاحب الأمر علیه السلام با وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله شناخته می شود، مربوط به خود حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است، نه احمد علیه السلام زیرا آنها تصور می کنند که قائم و صاحب الأمر و مهدی القابی مختص به حضرت صاحب الزمان علیه السلام است.

در پاسخ باید بگوییم:

اولاً از آنچه تا کنون گذشت دانستیم که القاب قائم و صاحب الأمر و مهدی اختصاص به امام عصر علیه السلام ندارد، بلکه بر وصی و فرزند ایشان نیز بدون شک اطلاق شده است؛ پس ادعای انحصار این القاب از اساس نادرست و گزاف است.

ثانیاً «ادلّ دلیل علی امکان شیء وقوعه»، یعنی بهترین دلیل بر امکان یک امر، وقوع آن است. آنها چگونه می گویند که این وصیت و احتجاج به آن مخصوص خود امام عصر علیه السلام است و کس دیگری نمی تواند به آن استناد کند، در حالی که می بینیم که بیش از سیزده سال

۱ - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲ - بقره: ۱۸۰.

۳ - البرهان، ج ۱، ص ۳۸۰.

پیش سید احمد الحسن به همین وصیت استناد کرد و با همین نوشته بازدارنده از گمراهی اثبات نمود که مهدی اول و وصی امام مهدی (علیه السلام) هستیم؟!

ثالثاً از مباحثی که پیشتر گذشت معلوم شد که اولین مردی از آل محمد (علیهم السلام) که قیام می کند، همان وصی و فرستاده امام عصر (علیه السلام) و یمانی موعود، احمد (علیه السلام) است، زیرا خروج یمانی (علیه السلام) نشانه ظهور امام عصر (علیه السلام) بوده و قطعاً قبل از آن واقع می شود. بعلاوه ما مأموریم که ادعای هیچ مدعی امامت و خلافتی را قبول نکنیم، مگر اینکه حامل وصیت و علم و رایت رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد. پس آن کسی که به وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) استناد خواهد کرد، همان یمانی موعود و مهدی اول (علیه السلام) است، چون او پیش از پدر بزرگوارش ظهور و قیام می کند.

رابعاً اگر قرار بود که خود امام مهدی (علیه السلام) همان کسی باشد که هنگام ظهور و قیام، با وصیت خود را معرفی می کند، دیگر چه نیازی به ذکر مهدی اول (علیه السلام) و القاب و ویژگیهایش در وصیت بود؟! در روایت امام صادق (علیه السلام) از محتوای وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نام مهدیین ذکر نشده، زیرا پس از امام زمان (علیه السلام) می آیند و حکومت می کنند و خود صاحب الزمان (علیه السلام) در حکومت عدل جهانی آنها را معرفی و به اسمشان وصیت خواهد کرد و از ادامه وصیت سر به مهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرده برداری میکند. مهدی اول (احمد ع) چه خصوصیتی دارد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به طور خاص ذکر کرده و در باره نام و شخصیتش بیش از سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) توضیح داده است؟! اگر قرار بود که او پس از امام عصر (علیه السلام) بیاید و خود امام عصر (علیه السلام) به این وصیت احتجاج کند، دیگر چه نیازی به ذکر مهدی اول (علیه السلام) با این تفصیل و توضیح بود؟! آیا در این صورت، جمله آخر حدیث وصیت لغو و بی فایده نبود؟!

خامساً معقول نیست که امام عصر (علیه السلام) بخواهد هنگام ظهورش (پس از هزار و اندی سال غیبت از خلق) با این وصیت خود را معرفی کند، چون امامت او برای شیعیانش از طریق نصوص و روایات و وصیت اوصیاء گذشته روشن بوده و هزار و دویست سال قبل به همین روش (وصیت و علم و رایت) به امامت او اعتراف کرده اند؛ پس نیازی به اثبات مجدد امامتش بر شیعیانش به واسطه این وصیت ندارد، چون تحصیل حاصل است. وانگهی اثبات امامت و خلافت ایشان در حال حاضر و پس از گذشت دوازده قرن به واسطه این وصیت میسر نیست، زیرا کسی او را نمی شناسد تا اقرار کند که این شخص همان محمد بن الحسن

العسکری (علیه السلام) است که پدرش دوازده قرن پیش در سامراء از دنیا رفته و او هم اکنون یک جوان هزار و دویست ساله است؛ وانگهی آن بزرگوار شناسنامه و تابعیت هیچ کشوری را ندارد تا از راه متعارف و قانونی اثبات کند که من محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستم.

احتجاج به وصیت کبری و صغرای دارد، یعنی نخست باید اعتبار اصل این وصیت را اثبات کند، همچنانکه سید احمد الحسن این امر را اثبات کرد و سپس باید مردم او را به نام و نام پدرش (یعنی هویت واقعی خودش) بشناسند. این شرط دوم هم اکنون در باره امام مهدی (علیه السلام) منتفی است، یعنی امروز هویت واقعی آن حضرت و نام خودش و پدرش را نمی‌شناسند؛ در نتیجه استناد و احتجاج او به وصیت در هنگام ظهور مقدس اساساً میسور نیست. کافی است که هر کسی به وجدان خودش مراجعه کند و ببیند که اگر امروز کسی بیاید و بگوید که من همان محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) هستم که در وصیت شب وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عنوان خلیفه خدا و وصی امام حسن عسکری (علیه السلام) ذکر شده‌ام، در حالی که هیچ شاهد و شناسنامه‌ای مبنی بر اثبات هویتش نداشته باشد، امامت و خلافت او را قبول میکنند؟! پس چرا امامت نخستین کسی که با وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) استدلال کرده و مدارک رسمی نام و کنیه و نام پدر او را ثبت کرده، قبول نمی‌کنند؟!

بنابراین منظور از قائم و صاحب الامر و مهدی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد و با عهد نبی الله (وصیت رسول خدا) خود را معرفی و اثبات می‌کند، همان سیزدهمین نامی است که در وصیت آمده و از همین جا می‌توان اثبات کرد که نخستین قائم از آل محمد (صلی الله علیه و آله) در عصر ظهور همان احمد (علیه السلام) است و این شخص همان یمانی موعود است که به سمت حق و صراط مستقیم هدایت می‌کند و تنها کسی است که مردم را به بیعت با امام مهدی (علیه السلام) دعوت می‌کند و اطاعتش بر همه اهل زمین واجب است و سرپیچی بر او انسان را اهل آتش می‌کند.

ب. علم

قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) و عقل، دومین راه شناخت حجت و خلیفه خدا را علم و معرفت او به آنچه که دیگران نسبت به آن جاهل هستند و برای حجت خدا دانستن آن

لازم است، بیان می کند.

اما دلیل عقلی: وقتی کسی بخواهد بر اساس «ما انزل الله» یعنی دین خدا، قرآن و سنت جامعه را هدایت کند، قطعاً باید علم و معرفت یقینی به همه امور مربوط به وحی و کتاب و سنت داشته باشد، وگرنه با احتمال و ظن و برداشتهای اجتهادی خطاپذیر بشری نمی شود جامعه را به به درستی رهبری کرد، همچنانکه اهل فقه و اجتهاد نتوانستند و نمی توانند، زیرا با هم اختلاف دارند و سبب اختلافشان این است که علم به «ما انزل الله» ندارند و دانش آنها چیزی جز برداشتهای اجتهادی خطاپذیر نیست.

فرض کنید که رئیس کارخانه بخواهد مدیری برای کارخانه خود انتخاب کند. رئیس حکیم و عاقل قطعاً کسی را انتخاب می کند که نسبت به امور مربوط به کارخانه از همه داناتر باشد، بلکه به تعبیر درست، خودش علوم و اطلاعاتی که برای اداره کارخانه لازم است را به او می آموزد تا چیزهایی را بداند که کارکنان عادی کارخانه نمی دانند و همین اشراف اطلاعاتی و علمی، نشانه دوم صحت نصب او به عنوان مدیر از طرف رئیس است.

دلیل قرآنی: هنگام استخلاف آدم به عنوان نخستین خلیفه خدا در روی زمین، خداوند علم اسماء را به او داد و ملائکه که در آغاز به خلافت او معترض بودند، در مقابل علم او عاجز ماندند. در حقیقت، علم یک حجت ملزم نزد خلفای الهی است که ثابت می کند آنها از جانب خداوند به عنوان خلیفه و امام نصب شده اند، چنانکه ابراهیم خلیل (علیه السلام) به پدرش گفت که من دانشی دارم که تو نداری؛ پس باید از من پیروی کنی تا تو را به راه درست هدایت کنم.

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا

علمی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) اظهار کرد و همه مشرکان و معاندان از هموردی با آن تا امروز و تا قیام قیامت کبری عاجز ماندند، همان قرآن کریم است. رسول الله (صلی الله علیه و آله) کتابی آورد که بارها آنها را به مبارزه طلبیده و می گوید که اگر کتابی مثل این یا ده سوره مثل سوره های آن یا حد اقل یک سوره مثل سوره های آن بیاورید (و نخواهید توانست که بیاورید) معلوم می شود که این کتاب و علم از نزد خدا نبود. مشرکان لجوج می گفتند که این سخنان را محمد (صلی الله علیه و آله) به خدا اقتراء بسته و اینها سخن خدا نیست. قرآن کریم می فرماید که اگر اینها تقول و اقتراء بر

خداست، پس شما هم یک سخن مثل این بیاورید، اگر راستگو هستید.

أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَاهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ^۱

اما هیچ گاه نتوانستند چنین کنند و اگر می توانستند، نیازی به قرنها مبارزه نظامی و سیاسی با اسلام نبود و محتاج به این هزینه های هنگفت برای شکست اسلام نبودند، بلکه با آوردن یک کتاب مثل قرآن، اصل دعوت رسول الله ﷺ را برای همیشه ابطال می کردند.

در جای دیگر می فرماید: ای پیامبر ما، تو قبلاً کتابی را تلاوت نمی کردی و چنین سخنانی را نمی نوشتی و یکباره به سبب تعلیم ما چنین کتابی را آوردی. تو اگر قبلاً هم از طریق عادی چنین سخنانی را می دانستی آنها شک می کردند، اما اکنون هر عاقلی می فهمد که تو این علم را از نزد خدا داری.

وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّ تَابِ الْمُبْطُلُونَ^۲

ای رسول ما، بگو که اگر خدا اراده نکرده بود من این سخنان معجزه آسا و این علم بی بدیل را برای شما نمی توانستم بیاورم، چون عمری در بین شما زندگی کردم و چنین علمی نداشتم و اینها یکباره بر زبانه جاری شده؛ پس اگر عقل داشته باشید می فهمید که این علم الهی است، نه سخنان بشری عادی.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْهِمْ وَ لَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ^۳

یکی از مهمترین نشانه های این علم الهی آن است که در آن اختلاف و تناقض نیست، در حالی که مدعیان علم همیشه با هم اختلاف دارند و همین نشان می دهد که علمشان از ناحیه خداوند یکتا نیست، بلکه از اهوای نفسانی گوناگون و رنگارنگ خودشان است. وانگهی کسی که دارای علم و معرفت لدنی باشد، در کلمات و علوم خودش نیز تناقض و اختلاف نیست، همچنانکه در قرآن کریم اختلاف نیست و در کلمات معصومین (علیهم السلام) اختلاف و تنازع نیست، اما دانشمندان و مدعیان علم و معرفت، هیچ گاه از این آفت مصون نیستند و همواره گرفتار تناقض و اختلاف در یافته ها و بافته های بشری خود می باشند. قرآن کریم می فرماید: آیا در قرآن تدبیر نمی کنند که اگر از غیر خدا بود در آن اختلاف فراوانی می افتید (همچنانکه در سخنان دیگران می یابید).

۱ - طول: ۳۳-۳۴.

۲ - عنکبوت: ۴۸.

۳ - یونس: ۱۶.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

علمی که حضرت محمد ﷺ آورد و معجزه خالده و همیشگی او همان قرآن بود که همه مدعیان و مخالفان را تا ابد از هماوردی با آن عاجز کرد. همین قرآن کریم سنگ محک بسیار روشنی برای شناخت عالمان و اوصیاء از آل محمد ﷺ نیز هست، چون هیچ کسی جز خدا و راسخان در علم (صاحبان علم و معرفت لدنی استوار و معصومانه) قدرت فهم و بیان متشابهات آن و اراجاعشان به محکمت را ندارد.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ^۲

خاصیت این کتاب آن است که هر مدعی کذابی را رسوا می کند، چون هیچ کسی (حتی آنانکه عمرشان را در مسیر فهم و تفسیر این کتاب صرف کرده اند) قادر به پاسخگویی از محکم و متشابه این کتاب نیست و آن کسی که چنین توانی را داشته باشد، روشن می شود که جزو «راسخون فی العلم» است و این راسخان در علم همان آل محمد ﷺ یعنی خلفاء و اوصیاء پیامبر ﷺ هستند و بهترین راه برای تمییز و شناخت مدعی صادق امامت، همین است که در باره این امور عظیم و حیانی از او سؤال کنیم، چون اگر از راسخان در علم نباشد به سرعت مفتضح می شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: صاحب این امر (امام عصرع) دو غیبت دارد که در غیبت نخست، به خانواده اش رجوع می کند و در غیبت دوم به اندازه های مخفی می ماند که می گویند حتماً هلاک شده و معلوم نیست که به کدام بیابان رفته. مفضل پرسید: وقتی که حجت خدا این گونه غایب شد ما چه کنیم؟ فرمود: اگر شخصی مدعی (امامت و وصایت و نیابت) شد، در باره آن مسائل عظیمی که فقط مانند امام مهدی (علیه السلام) می تواند پاسخ بدهد از او سؤال کنید.

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا إِلَى أَهْلِهِ وَ الْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكٌ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ قُلْتُ كَيْفَ تَصْنَعُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ إِنْ ادَّعَى مُدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ تِلْكَ الْعِظَائِمِ الَّتِي يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ.^۳

۱ - نساء: ۸۲

۲ - آل عمران: ۷.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۷.

سلاح رسول خدا ﷺ

در روایات متعددی، اهل بیت (علیهم السلام) یکی از سه نشانه اصلی و قانون معرفت حجت را سلاح پیامبر ﷺ معرفی کردند. این سلاح علاوه بر اینکه ممکن است از موارث مادی رسول الله ﷺ باشد، اما اشاره به امری فراحسی دارد که ملازم با علم آل محمد ﷺ است، چنانکه خودشان فرمودند: مثل سلاح در بین ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است که هر جا بود، نبوت نیز در همانجا بود. سلاح پیامبر ﷺ نیز در هر کجا باشد امامت و وصایت در همانجاست و این سلاح مزایل و جدا از علم نیست، یعنی سلاح همواره نزد کسی است که علم امامت نزد اوست.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ إِنَّهَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِيْنَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْعِلْمِ.^۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ إِنَّهَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِيْنَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ أُوْتُوا النُّبُوَّةَ وَ حَيْثُمَا دَارَ السَّلَاحِ فِيْنَا فَتَمَّ الْأَمْرُ فَلْتُمْ فَيَكُونُ السَّلَاحُ مَرَاتِلًا لِلْعِلْمِ قَالَ لَا.^۲

روشن است که سلاح ظاهری و مادی رسول خدا ﷺ اکنون برای کسی شناخته شده نیست تا امام به وسیله آن شناخته شود، بلکه دیگران هم می‌توانند شمشیر و زره و نیزه‌ای بسازند و آن را به صورت خاصی طراحی کنند که شبیه اوصافی شود که برای آن اشیاء در تاریخ ذکر شده و ادعا کنند که این همان شمشیر است و این همان زره رسول خدا ﷺ است. حقیقت سلاح محمد ﷺ همان علم و کلام برتری است که دیگران و مدعیان را به واسطه آن عاجز و هلاک می‌کنند.

شاهد این مطلب آن است که ائمه (علیهم السلام) همواره اظهار می‌کردند که شمشیر رسول الله ﷺ نزد ماست، اما این چه شمشیری بوده که هیچ یک از آن بزرگان از آن استفاده نکردند و بعد از حسین بن علی (علیه السلام) همه آنها خانه نشین بودند و هیچ گاه قیام بالسیف نکردند، اما در حقیقت همه آنها از این شمشیر استفاده کردند، چون علمی را اظهار می‌کردند که حکومت‌های طاغوتی و فقهاء گمراهی حکومت‌های طاغوت را هلاک و مفتضح می‌کردند و به همین سبب، با اینکه هیچ یک از آن بزرگان قیام بالسیف نداشتند، اما همیشه حکومت‌های طاغوتی در برابر

۱ - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۸۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۵۶.

۲ - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۸۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۱۹.

آنها عاجز و عصبانی و پریشان و آزرده بودند و همه آنها را زندانی و مسموم کردند. حکومت‌های طاغوتی چرا از آل محمد علیهم‌السلام این اندازه هراس داشتند و درمانده شده بودند؟! به سبب شمشیر ذوالفقاری که در پستوی خانه آنها به عنوان میراث جدشان نگه داری می‌کردند یا به سبب علمی که همیشه مشروعیت و مقبولیت حکام طاغوت را هدف می‌گرفت و پایه‌های حاکمیت نامشروع آنها را می‌لرزاند و موجب هلاکت دنیوی و اخروی طاوغیت می‌شد؟!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ضمن روایتی فرمود: علم سلاح من است.
و الْعِلْمُ سِلَاحِي

علی بن سعید می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم که محمد بن عبد الله بن علی کنارش نشست بود و در همان مجلس عبد الملک بن اعین و محمد طیار و شهاب بن عبد ربه هم بودند؛ پس مردی از اصحاب ما گفت: فدایت شوم، عبد الله بن حسن می‌گوید: ما در این امر امامت چیزی داریم که دیگران ندارند. امام صادق علیه‌السلام بعد از سخنی فرمود: آیا از عبد الله تعجب نمی‌کنید؟ گمان می‌کند که پدرش علی امام نبود و می‌گوید که نزد ما علم نیست و راست گفت. به خدا قسم علم نزد او نیست، اما به خدا قسم (و به سینه مبارک خود اشاره کرد) سلاح رسول خدا و شمشیرش و زرهش نزد ماست و به خدا قسم مصحف فاطمه نزد ماست که هیچ آیه‌ای از کتاب خدا در آن نیست ...

عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ جَالِسًا وَ فِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدُ الطَّيَّارُ وَ شِهَابُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ يَقُولُ لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ مَا لَيْسَ لِبَعِزْنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام بَعْدَ كَلَامِ مَا تَعَجَّبُونَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّ أَبَاهُ عَلِيٌّ عليه‌السلام لَمْ يَكُنْ إِمَامًا وَ يَقُولُ إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَنَا عِلْمٌ وَ صَدَقَ وَ اللَّهُ مَا عِنْدَهُ عِلْمٌ وَ لَكِنَّ وَ اللَّهِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِنَّ عِنْدَنَا سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ سَيْفَهُ وَ دِرْعَهُ وَ عِنْدَنَا وَ اللَّهِ مُصْحَفٌ فَاطِمَةٌ مَا فِيهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ...

این چه معنایی دارد که حضرت نخست می‌فرماید که علم نزد او نیست و سپس می‌فرماید: بلکه سلاح رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سینه ماست؟! همین مقدار برای عاقلان اهل تدبیر کفایت می‌کند تا بدانند که منظور از سلاح رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که راه شناخت حجت خدا و صاحب

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳.

۲ - بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۵۳.

امر امامت است، یک شمشیر ظاهری نیست، بلکه همان سلاح باطنی و ملکوتی و همان علم مخصوص به خلفای خداست.

همچنین در روایت دیگری ابی جارود از امام باقر (علیه السلام) می پرسد: هنگامی که امام قائم از اهل بیت درگذرد، حجت و امام پس از او چگونه شناخته می شود؟! فرمود: با هدایت و سر به زیر افکندن و اقرار آل محمد (علیهم السلام) به برتری و فضیلت او، و اینکه از او چیزی پرسیده نمی شود مگر اینکه پاسخ دهد.

عَنْ أَبِي جَارُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِذَا مَضَى الْإِمَامُ الْقَائِمُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَبِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ مَنْ يَجِيءُ بَعْدَهُ؟ قَالَ بِالْهَدَى وَالْإِطْرَاقِ وَإِقْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ بِالْقَضْلِ وَلَا يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ بَيْنَ صَدْفَيْهَا إِلَّا أَجَابَ!

رابطه سلاح رسول الله (ص) با علم

برخی با تکیه بر پاره‌ای احادیث که سلاح پیامبر (ص) را راه شناخت صاحب الأمر معرفی می‌دانند، اصرار دارند که سلاح جدای از علم است و صاحب امر حتماً باید سلاح ظاهری رسول الله (ص) را به همراه داشته باشد و ادعای خود را با آن اثبات کند.

گمان می‌کنم که با آنچه که تا کنون گذشت، مسئله راه شناخت حجت و حقیقت سلاح برای خردمندان روشن شد، اما اینک میخواهیم پاسخی به این ابهام یا شبهه از طریق کلام اهل بیت (علیهم السلام) بدهیم.

اولاً دانستیم که قانون معرفت حجت از منظر عقل و بر اساس محکومات قرآن کریم سه چیز است: نص و علم و حاکمیت خدا. پس این قانون متوقف بر معرفت معنای سلاح نیست، چون روایات متشابه بر قرآن عرضه می‌شوند.

اگر بگویید که سلاح ظاهری رسول الله (ص) راه شناخت امام است، آیا شما امامت هیچ یک از ائمه و خلفای گذشته را با مشاهده این سلاح شناختید و تصدیق کردید؟!

وانگهی همان معصومی که فرموده: راه شناخت امام معصوم سلاح رسول الله (ص) است، از کجا امامت و عصمتش برای شما اثبات شده که کلام او را به عنوان قانون شناخت معصومان دیگر قبول کردید؟! یعنی او نخست برای مردم یا برای شما سلاح رسول الله (ص) را اظهار

کرد و سپس این موضوع را به عنوان قانون شناخت حجت‌های معصوم بیان کرده، یا اینکه امامت خودش و پدران‌ش با چیز دیگری اثبات شده؟!

مثلاً شما از کجا فهمیدید که جعفر صادق (علیه السلام) امام است تا کلام و حدیث او در خصوص قانون شناخت حجت را به عنوان کلام معصوم تلقی به قبول کنید؟! آیا با کلام خودش قانون شناخت او را دانستید یا با کلام پدران‌ش یا با قرآن یا با قانون ثابت عقلی و مسلم؟! آن قانون ثابت و مسلم عقلی که بر همه مردم حتی بر ملحدین هم حجت را تمام می‌کند و قرآن کریم و روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) نیز آن را تأیید و تأکید میکنند و رسولان و اوصیای گذشته با همان قانون، حجیت و خلافت خودشان را اثبات کردند، چیست؟!

متأسفانه برخی گمان می‌کنند که به بدون رجوع به حجت معصوم زمان خودشان، بر همه رموز و تشابهات روایات معصومین (علیهم السلام) واقف هستند و با ظواهر تشابهات روایات اهل بیت (علیهم السلام) می‌خواهند در باره همه مسائل اعتقادی و فقهی و اخلاقی قضاوت قطعی کنند، در حالی که این تفکر حتی با خود روایات اهل بیت (علیهم السلام) هم ناسازگار است. احادیث فراوانی داریم که می‌گویند احادیث ما صعب و مستصعب و رمز‌آلود و پوشیده و پس پرده است و کسی جز نبی مرسل و فرشته مقرب و بنده‌های خاص آزموده شده آن را تحمل نمی‌کنند، چنانکه امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ثَقِيلٌ مُقَنَّعٌ أَجْرُدٌ ذَكْوَانٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ ائْتَمَرَ اللَّهَ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا نَطَقَ وَ صَدَقَهُ الْقُرْآنُ.^۱

دقت کنید که حضرت در بخش پایانی فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند، سخن می‌گوید و قرآن او را تصدیق می‌کند، یعنی احادیث ما برای شما دشوار و دست نیافتنی است و بسیاری از امور را در هاله‌ای از ابهام و رمز و کنایه بیان کرده‌ایم، تا زمانی که قائم ما بیاید و پرده از این احادیث بردارد، اما او خودش را با قرآن اثبات می‌کند و قرآن او را تصدیق و تأیید می‌نماید!!

بنابراین وقتی دانستیم که قانون شناخت حجت در قرآن کریم، همان وصیت و علم و دعوت به حاکمیت خداست، باید تأمل کنیم که روایاتی که سلاح را راه شناخت حجت می‌دانند، معنایشان چیست و چطور با محک‌های قرآنی هماهنگ و همخوان می‌شوند؟!

از طرفی دانستیم که قانون عقلی و قرآنی شناخت حجت (یعنی وصیت و علم و دعوت به حاکمیت خدا)، با روایات صریح اهل بیت (علیهم السلام) که برخی از آنها گذشت نیز کاملاً هماهنگ است، چون در بسیاری از روایات که قانون معرفت حجت بیان شده، علم یکی از ارکان شناخت امام است. همچنین دانستیم که در برخی روایات، خود سلاح را به علم معنا کرده‌اند، مانند آنجا که رسول الله ﷺ می‌فرماید: علم سلاح من است.

و الْعِلْمُ سِلَاحِي^۱

و همچنین روایت امام صادق (علیه السلام) که در فصل گذشته ملاحظه کردید و در آنجا فرمود: علم نزد او نیست، بلکه سلاح رسول خدا ﷺ و شمشیرش و ... نزد ماست (و اشاره به سینه مبارکش کرد).^۲

همچنین روایات متعددی از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده که فرمودند: مثل سلاح در نزد ما اهل بیت (علیهم السلام) مثل تابوت در بنی اسرائیل است و هر جا که سلاح دور بزند، علم هم دور میزند. **إِنَّمَا مَثَلُ السَّلَاحِ فِينَا كَمَثَلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيُّنَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمَلِكِ وَ أَيُّنَمَا دَارَ السَّلَاحِ فِينَا دَارَ الْعِلْمِ.**^۳

تعبیر «اینما دار السلاح فینا دار العلم» یعنی هر جا که سلاح در ما دور بزند علم امامت هم دور میزند. این تعبیر ما را به یاد روایت معروف نبی اکرم ﷺ می‌اندازد که فرمود: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ.**^۴

علی (علیه السلام) با حق است و حق با علی (علیه السلام) است، هر جا که علی (علیه السلام) بچرخد حق هم همانجا دور میزند.

علی (علیه السلام) و حق یک چیز هستند و شما اگر می‌خواهید حق را در هر مسئله بشناسید باید علی (علیه السلام) را بشناسید و ببینید در هر مسئله چه موضعی دارد. اگر علی (علیه السلام) را یافتید همه حق را یافتید. علم و سلاح نیز اینطور هستند. حقیقت سلاح مخفی است، اما هر جا که علم اهل بیت (علیهم السلام) را یافتید، سلاح رسول الله ﷺ نیز همانجاست، اگرچه شاید هرگز شیء مادی به عنوان سلاح ظاهری رسول الله ﷺ به شما نشان داده نشود!

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳.

۲ - ر.ک: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳ - کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۴ - الفصول المختارة، ص ۱۳۵.

مخالفین دعوت یمانی علیه السلام روایتی از کتاب بصائر الدرجات را ارائه می کنند که نشان می دهد علم و سلاح دو امر مختلف و متباین هستند؛ پس باید این روایت را بررسی کنیم.

محمد بن عبد الملک می گوید که تقریباً شصت نفر نزد امام صادق علیه السلام بودیم و حضرت در بین ما بود؛ پس عبد الخالق بن عبد ربّه آمد و به حضرت عرض کرد: من با ابراهیم بن محمد نشسته بودم؛ پس آنها بیان کردند که شما می گوئید که کتاب علی علیه السلام نزد ماست. حضرت فرمود: نه به خدا قسم، علی علیه السلام نوشته ای از خویش بجا نگذاشت؛ و اگر هم چیزی به جا گذاشته، فقط دو عدد پوسته است و من دوست دارم که آن دو پوسته نزد همین غلامم باشد و برایم اهمیتی ندارد. سپس امام صادق علیه السلام نشست و به سمت ما رو کرد و فرمود: به خدا قسم این میراث مکتوب امام علی علیه السلام آنگونه که اینها تصور می کنند نیست. آن دو پوسته دو جفر هستند که در آنها چیزهایی نوشته شده است. آنها دو پوسته هستند که پشم و مو هم دارند؛ در یکی کتابهای ما و در دیگری سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان شده است!!

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام نَحْوًا مِنْ سِتِّينَ رَجُلًا وَ هُوَ وَسَطْنَا فَجَاءَ عَبْدُ الْخَالِقِ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فَقَالَ لَهُ كُنْتُ مَعَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِسًا فَذَكَرُوا أَنَّكَ تَقُولُ إِنَّ عِنْدَنَا كِتَابَ عَلِيِّ عليه السلام فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ عَلِيٌّ كِتَابًا وَ إِنْ كَانَ تَرَكَ عَلِيٌّ كِتَابًا مَا هُوَ إِلَّا إِبْهَابِينَ وَ لَوَدِدْتُ أَنَّهُ عِنْدَ غَلَامِي هَذَا فَمَا أَبَالِي عَلَيْهِ. قَالَ فَجَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ مَا هُوَ وَ اللَّهُ كَمَا يَقُولُونَ. إِنَّهُمَا جُفْرَانِ مَكْتُوبٌ فِيهِمَا. لَا وَ اللَّهُ إِنَّهُمَا لِإِبْهَابَانِ عَلَيْهِمَا أَصْوَابُهُمَا وَ أَشْعَارُهُمَا مَدْحُوسَيْنِ كِتَابًا [كُتِبَا] فِي أَحَدِهِمَا وَ فِي الْآخَرِ سِلَاحٌ رَسُولِ اللَّهِ ص.

ظاهراً حق با آنهاست، چون اینکه در یکی از آن دو پوسته کتابهای ماست و در دیگری سلاح ما، نشان می دهد که کتاب (کتب علمی) چیزی غیر از سلاح است. مخالفین با پیدا کردن این روایت بسیار خرسند شدند، اما اگر به سایر روایات همین باب بصائر الدرجات توجه می کردند و عجله نمی کردند بهتر بود، چون در روایت دیگر این باب آمده:

اولاد امام حسن (سادات حسنی) از جفر (یکی از موارد رمزآلود اهل بیت) یاد کردند و گفتند: آن چیزی نیست و اهمیتی ندارد. بشر این سخن را به امام صادق علیه السلام رساند. حضرت فرمود: بله؛ آنها دو پوسته هستند؛ پوسته بز و پوسته گوسفند که هر دو پوسته مملو و آکنده از علم هستند و در آن دو همه چیز نوشته شده، حتی جریمه خراش وارد کردن به پوست.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: ذَكَرَ وَ لُدُّ

الْحَسَنَ الْجَفْرَ فَقَالُوا مَا هَذَا بِشَيْءٍ فَذَكَرَ بِشْرٌ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَعَمْ هُمَا إِهَابَانِ إِهَابٌ مَاعِرٍ وَ إِهَابٌ صَانٍ مَمْلُؤَانِ عِلْمًا كُتِبَ فِيهِمَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى أَرُشَ الْحَدِيثِ!

هر عاقلی که با عقل خویش منصف باشد، خواهد فهمید که حقیقت سلاح رسول الله ﷺ نیز همان علم است، چون در روایت اول فرمود که در یک پوسته کتب ماست و در پوسته دیگر سلاح رسول الله ﷺ، در حدیث دوم فرمود: هر دو پوسته مملو از علم هستند. پس سلاح نیز نوعی علم است، اگرچه تفاوتی نسبی بین کتب اهل بیت (علیهم السلام) با سلاح وجود دارد، اما هر دو از سنخ علم هستند، همچنانکه سایر موارث نبوت (مانند جفر و مصحف و ...) نیز همگی کنایه از علم هستند، اما هر یک به نوع خاصی از علم آل محمد ﷺ اشاره دارند و برخی از احادیث همین باب کتاب بصائر الدرجات به صراحت بیان می کنند که همه این موارث اشاره و کنایه از علم هستند.

ج. رایت (پرچم و گفتمان حاکمیت خدا)

به مقتضای دلیل عقلی و برهانی، حاکمیت و ولایت در عالم منحصر به مالک حقیقی و بالذات یعنی خدای سبحان است و هیچ کس ولایتی بر خلق ندارد، مگر آنکه خدای سبحان او را به ولایت برگزیده و معرفی کرده باشد و نصّ و وصیتی به او بدهد تا با آن حکم تنصیب الهی بر مردم احتجاج کند. حال کسی که از طرف خدای سبحان به امامت و ولایت نصب شده باشد و ولایت خود را با حکم و نصّ الهی اثبات کند، آیا ممکن است که مردم را به حاکمیت حاکمی غیر از خداوند و خلیفه او دعوت کند؟! آیا ممکن است چنین شخصی به جای دعوت به اطاعت از خلیفه صاحب نص و وصیت، مردم را به انتخاب حاکم و ولیّ از طریق انتخابات یا پذیرش سلطانی دیگر دعوت کند؟!

بدون شک پرچم دموکراسی یا دیکتاتوری با اصل ادّعای ولایت و نصب الهی و دلیلش (نصّ و وصیت) تناقضی آشکار دارد و بیانگر کذب مدّعی است، چون مقتضای این ادّعا آن است که حاکمیت هیچ ولیّ و ولیجه ای را امضاء نکند، مگر خلیفه منصوص و منصوب الهی. بنابراین کسی که مردم را به حاکمیت مردم دعوت کند، حجت و خلیفه خدا نیست، چون از چند حالت خارج نیست:

- یا اینکه اساساً خداوند را منکر است،
 - یا ربوبیت و مالکیت و حاکمیت خداوند (روح همه ادیان ابراهیمی) را منکر است،
 - یا به اصل ربوبیت و حاکمیت خداوند اقرار دارد، اما مصداق حاکمیت خدا (خلیفه خدا) را نمی‌شناسد تا او را تصدیق کند و در نتیجه به جای دعوت به بیعت و حاکمیت او، کس دیگری را حاکم و خلیفه می‌داند.
 پرواضح است که در دو صورت نخست، او کافر و مشرک است و در صورت اخیر نیز او جاهل به مصداق حاکمیت خدا (خلیفه الله) است و در نتیجه در هر سه صورت، این شخص نمی‌تواند ولی و خلیفه خدا باشد، چون اگر خودش مصداق حاکمیت خدا بود، قطعاً مصداق حاکمیت خدا را می‌شناخت و با نص الهی بر مردم احتجاج می‌کرد و آنان را به بیعت با خودش که همان بیعت با خداست دعوت می‌کرد.
 در نتیجه کسی که مردم را به سمت حاکمیت خود یا هر کسی جز خود بدون نص الهی (یعنی شوری و دموکراسی و جمهوری) دعوت کند، اولاً خودش مصداق خلیفه الله نیست و ثانیاً مخالف با حاکمیت الله (خلیفه خدا) است و چنین کسی اگر مدعی حاکمیت و ولایت شود، بویژه اگر حاکمیت خود را حاکمیت دینی و الهی بداند، مصداق طاغوت است، چون مردم را به ولایت غیر خدا دعوت کرده و ولی منصوص و منصوب خدا هیچ گاه مردم را به ولایت طاغوت (هر معبود و مطاعی غیر از خدا) دعوت نمی‌کند.

پرچم و شعار و گفتمان «البیعه لله»

در روایت آمده که هنگامی که امام مهدی (علیه السلام) ظهور می‌کند، بر پرچمش نوشته شده: بیعت (و حاکمیت) مخصوص خداست.

و رُويَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي رَايَةِ الْمَهْدِيِّ (عليه السلام) التَّبِيعَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ!

همچنین در روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده که: گویا قائم (علیه السلام) را می‌بینم در روز شنبه مصادف با دهم محرم که بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل (علیه السلام) پیش روی اوست. نداء می‌دهد: بیعت مخصوص خداست؛ پس خداوند زمین را به وسیله او آکنده از عدل می‌کند، همچنانکه مالمال از ظلم و جور شده است.

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُهَيَّبٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) كَأَنِّي بِالنَّاقِمِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ قَامِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ جَرِيئًا يُتَادِي الْبَيْعَةَ لِلَّهِ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.^۱

انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا (ص) بر ما خارج شد؛ پس علی (ع) را دید؛ پس دستش را بین دو کتف او گذاشت و فرمود: ای علی، اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می کند تا اینکه مردی از عترت من مالک و حاکم شود که به او مهدی گفته می شود که به سمت خدا هدایت می کند و عرب به وسیله او هدایت می شود، همچنانکه تو کفار و مشرکان را از گمراهی هدایت کردی. سپس فرمود: بر روی کف دستش نوشته: با او بیعت کنید، چون بیعت مخصوص خداست.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) ذَاتَ يَوْمٍ، فَرَأَى عَلِيًّا (ع)، فَوَضَعَ يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَوْ لَمْ يَنْقُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتِكَ، يُقَالُ لَهُ الْمُهْدِيُّ يَهْدِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ يَهْتَدِي بِهِ الْعَرَبُ، كَمَا هَدَيْتَ أَنْتَ الْكُفَّارَ وَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الضَّلَالَةِ. ثُمَّ قَالَ: وَ مَكْتُوبٌ عَلَى رَاحَتِهِ: بَايَعُوهُ، فَإِنَّ الْبَيْعَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۲

معنای بیعت با خدا

هنگامی که خدای سبحان نخستین خلیفه خود را در زمین معرفی کرد، همه فرشتگان را به سجود و تسلیم در برابر خلیفه منصوص خود امر کرد، یعنی سجده و اطاعت در برابر خلیفه خدا، بیانگر محتوای دعوت اوست و او حاکمیت و ولایت هیچ معبود و ولیجه ای غیر از صاحب وصیت را تأیید نمی کند. همه رسولان الهی برای این مبعوث شدند که مردم را به حاکمیت الهی دعوت کنند و تحقق حاکمیت الهی راهی جز حاکمیت خلیفه منصوص و منصوب الهی ندارد، چنانکه قرآن کریم می فرماید: آنانکه با رسول ما بیعت می کنند فقط با خدا بیعت می کنند.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۳

بیعت از ماده بوع (فروش) مشتق شده. بیعت با خدا به معنای فروش مال و جان و عرض و عمر و همه چیز به خداوند، یعنی پذیرش ولایت و حاکمیت خلیفه منصوص خداوند در همه امور و اطاعت از او در همه شؤون زندگی است. پرستش خدای یکتا به معنای اطاعت و

۱ - غیبت طوسی، ص ۴۵۳.

۲ - دلائل الإمامة، ص ۴۶۹.

۳ - فتح: ۱۰.

تسلیم مطلق در برابر اوست، وگرنه اطاعت گزینشی از فرمان خداوند، اصلاً پرستش او محسوب نمی‌شود، چون آنچه مطابق هوای نفسش باشد را اطاعت می‌کند و آنچه مخالف هوای نفسش باشد را مخالفت می‌کند و این در حقیقت به همان خودپرستی بازمی‌گردد، نه خداپرستی.

خداپرستی راهی جز اطاعت مطلق از خلیفه منصوص خدا در همه امور ندارد و این معنای همان بیعت با خدا و قبول حاکمیت الهی است. آیا ممکن است کسی که حاکمیت الهی را در همه شؤون حیات قبول دارد، در امر حکومت و اداره جامعه حاکمیت خلیفه خدا را قبول نکند، یا حاکمی غیر از خلیفه منصوص خدا را قبول کند؟! روح و حقیقت همه ادیان و رسالتهای آسمانی همین حاکمیت الهی است، یعنی تنها کسی که حق حکومت و حاکمیت و تشریح و قانونگذاری دارد خداست و این امر به واسطه خلیفه خدا بیان و اجرا می‌شود، نه به واسطه کسی دیگر.

یکی از اصول مسلم و غیر قابل منازعه ما شیعیان آن است که زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست؛ پس کسی نمی‌تواند بگوید که ما چون در برخی زمانها فاقد امام و حجت الهی هستیم می‌توانیم به حاکمیت کسی غیر از خلفای الهی تمکین کنیم. به بیان صحیح، اصل دین همان یک انسان است که در هر زمان باید شناخته و اطاعت شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: همانا دین و ریشه دین همان یک مرد است و آن مرد همان یقین است و او همان ایمان است و او امام امتش و اهل زمانش است؛ پس آنکه او را بشناسد خدا را شناخته و آنکه او را انکار کند خدا و دینش را انکار کرده و آنکه او را نشناسد، خدا و دینش را حدود و دستوراتش را بدون آن امام شناخته است.

أَنَّ الدِّينَ وَ أَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَ هُوَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ وَ أَهْلُ زَمَانِهِ
فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ حُدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ
الْإِمَامِ

مسئله حاکمیت خدا در زمان غیبت

برخی می‌گویند که این قاعده و شعار و گفتمان در زمان غیبت نمی‌تواند به این شکل جریان داشته باشد، چون در زمان غیبت دسترسی به حجت نداریم و لذا باید حکومتی

جایگزین برای خلفای خدا برگزینیم.

برای دریافت پاسخ این سؤال پیشنهاد می‌کنم که حتماً تدریس آیه «اکمال الدین» سید احمد الحسن را گوش دهید یا مطالعه کنید، اما به اختصار باید بگویم که حقیقت غیبت امام معصوم چیزی جز تعییب نیست، یعنی علت غیبت و خفاء معصوم آن است که مؤمنان و منتظران قابلیت و پذیرش و تحمل قبول خلیفه الله را ندارند و اگر ظاهر شود او را یاری نمی‌کنند یا اساساً انکارش می‌کنند و او را نمی‌شناسند و به ولایتش اقرار نمی‌نمایند، وگرنه هیچ دلیلی برای خفاء و غیبت معصوم وجود ندارد، چون خداوند بخیل یا عاجز یا ظالم نیست تا حجت خود را از مردم دریغ کند و خلیفه خدا نیز هیچ مانعی از انجام رسالت الهی و برقراری حاکمیت خدا ندارد. در نتیجه هر وقت که مؤمنان و منتظران، پذیرای خلیفه خدا باشند، او ظاهر می‌شود و برای همان گروه مؤمنان (هرچند که اندک باشند) دولت عدل الهی را برقرار می‌کند، بلکه اگر او را می‌خواستند و پذیرای او بودند غیبت به پایان می‌رسید، همچنانکه قوم بنی اسرائیل از غیبت به ستوه آمدند و خداوند از باقیمانده غیبت موسی (علیه السلام) صرف نظر کرد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: پس چون عذاب (غیبت قائم آل ابراهیم) بر بنی اسرائیل طولانی شد چهل روز ضجه زدند و گریه کردند؛ پس خداوند به موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) وحی کرد که آنها را از شر فرعون (طاغوت مصر در آن زمان) خلاص کنند. در نتیجه خداوند غیبت قائمشان موسی (علیه السلام) را به پایان رساند و صد و هفتاد سال باقیمانده را بخشید و پس از دو بیست و سی سال موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) را برای آنان فرستاد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: شما شیعیان نیز همین گونه هستید که اگر چنان کاری کنید خداوند فرج ما را می‌رساند، وگرنه امر فرج تا نهایتش خواهد رفت.

قَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ صَلَجُوا وَبَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَنْزَلْنَا صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَ هَارُونَ يُخَاطِبُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ. قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَكَذَا أَنْتُمْ تَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَجَ اللَّهُ عَنَّا قَائِمًا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى مُنْتَهَاهُ.^۱

در نتیجه اصل غیبت خلیفه خدا و استمرار آن ناشی از تقصیر امت است، وگرنه حجت خدا همیشه حی و حاضر است و از امت خود غایب نمی‌شود؛ پس اگر حجت از نزد مردم

غایب شود، همه مردم در غیبت او مقصّرند، چون اصل و ریشه دین را با دست خودشان قطع کرده‌اند و تنها راه دینداری و هدایت برای آنها این است که به هر وسیله (حتی ضجه و ناله چهل شبانه‌روزه) اسباب بازگشت امام طرد شده خود را فراهم کنند تا دین و حاکمیت خدا به وسیله او احیاء شود.

انحصار این پرچم و دعوت به خلیفه خدا

دانستیم که سومین نشانه لازم برای تصدیق خلیفه خدا طبق دلیل قرآنی و عقلی و روایی، دعوت به حاکمیت خدا و برافراشتن پرچم و گفتمان «البیعة لله» است. برخی می‌گویند که اگرچه دعوت به حاکمیت مردم با ادّعی خلافت الهی مغایرت دارد و کسی که چنین کند قطعاً خلیفه خدا نیست، اما دعوت به حاکمیت الهی و پرچم و گفتمان «البیعة لله» هم نمی‌تواند دلیل بر صدق ادّعی رسول باشد، چون هر کسی می‌تواند چنین ادّعیایی بکند و مردم را به حاکمیت الهی و بیعت با خدا دعوت کند، چنانکه هر کسی ممکن است پرچمی با جمله «البیعة لله» برافراشته کند.

در پاسخ باید بگوییم که معنای بیعت با خدا، بیعت با مفهوم خدا نیست، بلکه بیعت با مصداق خداست. از طرفی بیعت با مصداق خدا، چیزی جز بیعت با خلیفه الهی و امام عصر نیست، چنانکه قرآن کریم فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۱

در حقیقت، بیعت با نماینده و نمایانگر و آیه و آینه خدا در روی زمین، همان بیعت با خداست، یعنی بیعت با خدا در این زمان چیزی جز بیعت با امام مهدی (علیه السلام) نیست. در نتیجه هیچ کسی نمی‌تواند پرچم «البیعة لله» را برافراشته کند، مگر آنکه خودش مهدی باشد تا مردم را به سمت بیعت با خودش و نفی طاغوت دعوت کند، یا فرستاده و رسولی از سمت امام مهدی (علیه السلام) باشد تا مصداق خارجی او را به روشنی بشناسد و بتواند برای او بیعت بگیرد و مردم را به سمت تمکین دولت الهی او و پیوستن به لشکرش دعوت کند.

البته روشن است که فرستاده معصوم غایب با فرستاده معصوم حاضر تفاوت مهمی دارد، چون مردم در عصر غیبت، امامشان را نمی‌شناسند و در نتیجه نمی‌توانند تشخیص بدهند که

این شخصی که می‌گوید من فرستاده امام هستم راست می‌گویند یا دروغ، مگر اینکه خودش حجت معصوم خدا باشد و با قانون معرفت حجت (وصیت و علم)، امامت و وصایتش را اثبات کند. چنین کسی می‌تواند پرچم «البيعة لله» را برافرازد.

د. شهادت ملکوتی خداوند

ایمان به دعوت رسولان الهی و بخصوص دعوت قائم آل محمد علیهم‌السلام در اصل از سنخ ایمان به غیب است، چنانکه امام صادق علیه‌السلام در تأویل آیه **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**، فرمود: **مَنْ أَقَرَّ بِقِيَامِ الْقَائِمِ أَنَّهُ حَقٌّ**، یعنی کسی که اقرار به قیام قائم علیه‌السلام کند که حق است.

ادّاعای غیب و دلیل غیب

فرض کنید سه نفر می‌آیند و سه نوع ادّاعای گوناگون مطرح می‌کنند:
 ألف مدّعی می‌شود که موتور سوار ماهری است و حرکات نمایشی را به خوبی انجام می‌دهد.

ب مدّعی می‌شود که فقیه ماهری است و گره‌های فقه را می‌گشاید.
 ج مدّعی می‌شود که عارفی اهل باطن و ملکوت است؛ خودش مہتدی است و دیگران را هم به سمت مبدأ متعالی هدایت می‌کند.

شما می‌خواهید ادّاعای این سه را ارزیابی کنید، اما ادّاعاهای این افراد از یک سنخ نیست و نمی‌توان آنها را با یک سنگ محک سنجید. برای آزمودن ألف کافی است که یک موتور سیکلت بیاورید و از او بخواهید توانش را نشان دهد و شما هم با چشمتان او را بیازمایید. برای ارزیابی ب چندان نمی‌توان بر حسّ تکیه کرد، بلکه باید برخی مسایل مشکل فقه را نزد او طرح کنید و با ذهن و علم خود بسنجید که چگونه پاسخ می‌دهد و البته این امتحان مستلزم آن است که خود شما با این فن آشنایی لازم را داشته باشید.

۱ - بقره: ۳.

۲ - کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷.

برای آزمودن ج چه باید کرد؟! آیا می توان با چشم او را ارزیابی کرد یا حتی می توان او را با مفاهیم ذهنی و وهمی سنجید؟! مسلماً این گونه نیست، چون ادعای او از سنخ عالم غیب است و در نتیجه چیزی از سنخ ادعایش باید به حقایق او شهادت بدهد، یعنی باید شخصیت و منزلت او را در عالم معنا و ملکوت دریابیم و تجربه کنیم، نه در لابراتوری یا در اتاق امتحانات دروس فقهی حوزه، چون او مدعی اشراف و حکومت در عالم ملکوت است؛ پس خود ملکوت باید به صدق او شهادت دهد.

این مقدمه غالباً به صورت یک اصل مسلم و مفروض در اذهان کسانی که طالب چنین مقاماتی هستند وجود دارد و معمولاً خواهان احتجاج و اثبات نیستند، چون بحث علمی مربوط به مقامات سنخ ب است، نه مقامات سنخ ج. تجربه غیبی و ملکوتی یعنی یک نوع تجربه روحی کامل که باطن و سر و قلب انسان را قانع و راضی می کند و پرواضح است که قلب محور تصمیمات و علایق و گرایشهای انسان است، نه ذهن و عقل. از این رو یقین و اکتشاف قلبی با مناقشات فلسفی و علمی به چالش کشیده نمی شود. برای مثال منازعات معروف و طولانی مدت متکلمان با اهل عرفان و حکمت متعالیه را ملاحظه کنید. عرفان تقریباً نخستین بار در قرن هفتم به شکل نظری و استدلالی درآمد و از نظر عقبه برهانی بسیار جوانتر از کلام و فلسفه جمهور (مشاء) است، اما عارفان به آنچه که یافته اند به شدت معتقد و ملتزم هستند و خود را بی نیاز از غور در مباحث استدلالی می یابند و احياناً اگر این روش استدلالی را هم به کار بگیرند، صرفاً به عنوان یک استفاده ابزاری است، نه استقبال معرفتی، یعنی سعی می کنند که یافته های وجدانی و قلبی خود را به روش فلاسفه و متکلمان بیافند تا بتوانند انتقال و آموزش دهند و از آن احياناً دفاع کنند.

دعوی تاریخی عقل و قلب یا علم و عشق یا فلسفه و عرفان به این برمی گردد که اهل نظر می گویند ما چنین می فهمیم و اهل بصر و بصیرت می گویند ما چنین دیده ایم و یافته ایم. اگر یک فیلسوف صد برهان بر انکار وجود مبدأ متعالی اقامه کند (بر فرض محال) یا صد برهان بر نفی وحدت وجود اقامه کند، عارف شاید نتواند پاسخی به اشکالات او بدهد، اما با خنده ای معنادار می گوید: بسیار خوب. این کلمه کوتاه بدان معناست که وقتی من خودم با قلبم این حقیقت را دیده ام و یافته ام، چطور با این کلمات و اصطلاحات بافته شده می توانم آنچه دیده ام را انکار کنم؟!

راههای قلبی و غیبی تشخیص و تصدیق دعوت حجت‌های الهی نیز از همین قاعده کلی مستثنا نیستند و میزان معرفت‌بخشی و یقین‌آفرینی والا تری نسبت به ادله مبتنی بر علم حصولی دارند، اما لازم به یادآوری است که اولاً ضابطه‌مند هستند و در مقیاس معرفتی تقلین جایگاه مشخصی دارند، نه اینکه مانند برخی از یافته‌های صوفیه و فرقه‌های عرفانی جدید، اموری شخصی و غیر قابل دفاع و تبیین باشند؛ ثانیاً طریق انحصاری نیستند، بلکه تنها حطّ معرفتی قلب و وجدان را تأمین می‌کنند و در کنار ادله عقلی و نقلی شناخت حجت قرار می‌گیرند، نه در برابر آنها. به هر تقدیر، جزئیات این نوع ادله در استدلال چندان به کار نمی‌آید، گرچه کلیت آنها باید در میزان برهان و قرآن و عترت قرار گیرد.

برای مثال رؤیای صادق و کشف صادق، در میزان معرفت‌شناسی دینی جایگاه شناخته شده و معینی دارد و اصل حجیت آنها را با ادله متقن قرآنی و روایی می‌توان اثبات کرد و پیش از هر چیز تعریف این دو مقوله به روشنی در فرهنگ دینی بیان شده است. ثانیاً رؤیاهای و مکاشفاتی که مؤمنان را به سمت شناخت خلیفه الهی رهنمایی می‌کند، در حقیقت مکمل همان ادله اساسی قانون معرفت حجت (وصیت و علم و رایت) هستند، نه اینکه مسیر جداگانه‌ای را پیش پای سالک طریق عبودیت و سجده در برابر خلیفه الله ترسیم کنند.

به بیان ساده، وقتی با ادله قرآنی و روایی اثبات شود که رؤیای صادق و کشف صادق، راه شناخت و تأیید غیبی و ملکوتی خلیفه خداست، پس اگر خود شخص رؤیای صادقی دید یا دیگران رؤیاهای صادقی در تأیید شخصی دیدند و این رؤیاهای به حد تواتر رسید (به طوری که عقلاً اصل آن را می‌پذیرند و انکارش نمی‌کنند)، پس همین رؤیاهای و کشفهای صادق، دلیل و نصی از سمت خدا بر حقانیت خلیفه اوست.

شهادت خدا بر حقانیت رسول در میزان قرآن

حقیقت رؤیا و اسباب و انواع و جایگاهش در مسیر شناخت حجت‌های الهی، بحث مفصل و دقیقی است که در اینجا فرصت و قصد پرداختن به آن را نداریم و محققان می‌توانند به آثار انصار امام مهدی (علیه السلام) در این زمینه مراجعه کنند، اما آنچه در این مجال به آن نیازمندیم، این است که رؤیای صادقه نوعی از وحی یا پیام و سخن ملکوتی خداوند با مؤمنان و به تعبیر قرآنی، شهادت خداوند است. قرآن کریم در چندین آیه به این حقیقت تصریح می‌کند که برای اثبات حقانیت دعوت رسول الله (صلی الله علیه و آله) شهادت خداوند کافی است و اینکه خداوند به

حقانیت او شهادت می‌دهد بالاترین شاهد و دلیل بر صدق رسول خدا ﷺ محسوب می‌شود:
لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا^۱
 اما خدا شهادت می‌دهد به آنچه که به تو نازل کرده است؛ آن را به وسیله علم خودش نازل کرده و ملائکه شهادت می‌دهند و شهادت دادن خدا کافی است.
قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ^۲
 بگو چه چیزی از حیث شهادت دادن بزرگتر است؟ بگو خداوند بین من و شما شهادت می‌دهد و این قرآن به من وحی شده است تا شما و دیگرانی که این کلام به آنها می‌رسد را به وسیله آن هشدار بدهم.

در جای دیگر می‌فرماید: کافران می‌گویند که تو فرستاده خدا نیستی (یعنی ادله نبوت تو را قبول ندارند)؛ بگو برای این اختلاف بین من و شما، شهادت خداوند و صاحب علم کتاب (مولی الموحدين امیرالمؤمنین) برای اثبات رسالت من کافی است.
وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ^۳
 شهادت خداوند به حقانیت دعوت رسولش به چه معنا و کیفیتی است؟! آیا خداوند به زمین فرود می‌آید و دست او را می‌گیرد و از حَقِّش دفاع می‌کند یا در گوش مردم سخن می‌گوید یا اینکه با ارواح و قلوب آنان در ملکوت سخن می‌گوید که مصادیق بارزش رؤیای صادق و مکاشفاتی است که بسیاری از مؤمنان سلیم النفس در گذشته و حال تجربه کرده‌اند؟! پرواضح است که خداوند در عالم معنی و ملکوت با زبان اهل معنی با طالبان معنی سخن می‌گوید و این گونه بر حق شهادت می‌دهد، نه در عالم طبیعت با زبان اهل زمین یا با طالبان ظاهر و قشر.

با ملاحظه آیات و روایاتی که در ادامه می‌آید، این امر به خواست خدا روشن خواهد شد که مبشّرات و رؤیا و کشف صادق در حقیقت همان پیام و کلام وحی است که به بندگان مؤمن و صالح می‌رسد و این بارزترین مصداق شهادت خداوند در حق رسالت رسول و خلیفه خویش است.

۱ - نساء: ۱۶۶.

۲ - انعام: ۱۹.

۳ - رعد: ۴۳.

مبشرات و رؤیاهای صادقه برای مؤمنان

این سروش غیبی و کلام وحیانی ارزانی چه کسانی می‌شود؟ آنانکه ایمان آورده و پرواگری می‌کردند در زندگی دنیا و آخرت از بشری (مبشرات) برخوردار می‌شوند که این مبشرات همان کلمات الهی هستند که تبدیل نمی‌شوند و سستی ثابت هستند و خدا با این کلمات با بنده مؤمن سخن می‌گوید.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۱

مردی از رسول خدا ﷺ پرسید که منظور از این بشری (مبشرات) در دنیا چیست؟ حضرت فرمود که همان رؤیای خوب است که مؤمن می‌بیند و خداوند به این وسیله او را بشارت می‌دهد (که در صراط مستقیم هستی و اهل سعادت و نجاتی).

هِيَ الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ يَرَى الْمُؤْمِنُ قَبِيضًا بِهَا فِي دُنْيَاهُ^۲

گاهی نیز ممکن است که خود شخص این مبشرات را نبیند، بلکه کسی در باره او چنین رؤیایی ببیند که این نیز مصداق همان بشری در حیات دنیاست، چنانکه در روایت آمده که شخصی از رسول الله ﷺ تفسیر همین آیه را پرسید. حضرت فرمود که بشری همان رؤیای شایسته است که انسان مسلمان می‌بیند یا دیگران برایش می‌بینند.

قال هي الرؤيا الصالحة يراها المسلم أو ترى له.^۳

ارزش و جایگاه رؤیا در قرآن

قرآن کریم در چند مورد رؤیای برخی از بندگان خدا را ذکر کرده و تفسیر و تعبیر و تأویل آن را نیز بیان نموده است، بدون آنکه هیچ گاه رؤیایی را تخطئه یا تحقیر کند، خواه آن رؤیا متعلق به اشرف کائنات رسول الله ﷺ باشد:

لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا نَمُّ تَعَلَّمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا^۴

۱ - یونس: ۶۳-۶۴.

۲ - الکافی، ج ۸، ص ۹۰.

۳ - سعد السعود، ص ۱۹۷.

۴ - فتح: ۲۸-۲۷.

بی تردید خدا رؤیای پیامبرش را به حق و درستی تحقق داد [که در رؤیا وعده داده بود] شما قطعاً در حال امنیت در حالی که سرهایتان را تراشیده و موی کوتاه کرده‌اید و بیمی ندارید وارد مسجدالحرام خواهید شد. خدا آنچه را که شما نمی‌دانستید دانست؛ پس قبل از آن پیروزی نزدیکی [که صلح حدیبیه بود برای شما] قرارداد. اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا شهادت بدهد.

و خواه رؤیای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام باشد و در آن ذبح کردن تنها فرزندش را ببیند: **قَلَمًا بَلَعَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ**^۱
 هنگامی که با او به [مقام] سعی رسید، گفت: پسر من! همانا من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر که رأی تو چیست؟ پدرم آنچه به آن مأمور شده‌ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.

وانگهی عمل کردن ابراهیم علیه السلام به این پیام ملکوتی را به مثابه پیروزی او در امتحان عظیم الهی قلمداد می‌کند:

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَبُكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ^۲

رؤیایت را تصدیق کردی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم.

و خواه رؤیای فرعون مصر باشد که پیامی ملکوتی از سوی خداوند برای نجات دادن مصر از خطر قحطی و راهی برای شناختن ولی خدا (یوسف صدیق) به وسیله قدرت بر تعبیر آن رؤیا بود!!

وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ حُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ^۳

و پادشاه [مصر به بارگاه نشینانش] گفت: در خواب می‌بینم که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را می‌خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را مشاهده می‌کنم؛ شما ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید درباره خوابم نظر دهید.

اما عالمان درباری و فقیهان و کاهنان فرومایه مصر این پیام ملکوتی را خواب پریشان (اضغاث احلام) نامیدند:

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ^۴

۱ - صافات: ۱۰۲.

۲ - صافات: ۱۰۵.

۳ - یوسف: ۴۳.

۴ - یوسف: ۴۴.

گفتند: خواب‌هایی پریشان و آشفته است و ما به تعبیر خواب‌های پریشان و آشفته دانا نیستیم. در نتیجه این رؤیای فرعون مصر نیز پیامی ملکوتی از سوی خداوند بود که هم موجب نجات مصر از بحران اقتصادی شد، هم موجب شناختن خلیفه و ولی خدا و هم مایه بی‌آبرویی و کشف فضاخت و ضلالت فقیهان و کاهنان دنیاپرستی که سر در آخور طبیعت فرو کرده و چیزی از معارف عالم معنی و غیب نمی‌دانستند.

قرآن کریم هیچ‌گاه هیچ رؤیا را تخطئه و تکذیب و تحقیر نکرده، زیرا هیچ متکلمی کلام خود را تنقیص و تضعیف نمی‌کند.

همان‌گونه که تأویل این رؤیا توسط یوسف صدیق (علیه السلام) زمینه شناخته شدن خلیفه خدا شد، در آغاز سوره یوسف نیز رؤیایی که خود این نبی الهی در آغاز کودکی دید، نشانه‌ای برای شناخت نبی موعود و مصلح الهی سرزمین مصر بود، چون هنگامی که به پدرش حضرت اسرائیل (علیه السلام) گفت که در خواب یازده ستاره و یک خورشید و ماه دیدم که به من سجده می‌کنند، حضرت یعقوب (علیه السلام) بی‌درنگ به او گفت که این رؤیا را برای برادرانت نگو، تا آنان به مکر و حيله برای سرنگونی تو مشغول نشوند:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ^۱

هنگامی که یوسف (علیه السلام) به پدرش گفت: من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که برایم سجده می‌کنند. یعقوب (علیه السلام) گفت: پسر! رؤیای خودت را بر برادرانت بازگو مکن که برایت نقشه می‌کشند؛ همانا شیطان دشمن آشکار انسان است.

این رؤیا مگر چه پیغامی داشت که یعقوب (علیه السلام) پسرش را امر به کتمان آن از برادرانش کرد؟! مگر رؤیای یک کودک نابالغ اهمیتی دارد؟! آری، اسرائیل (علیه السلام) می‌دانست که سجده ستارگان و خورشید و ماه در برابر یوسف (علیه السلام) تمثیل و تمثلی از سجده فرشتگان و جنیان در برابر نخستین خلیفه خدا در زمین (آدم ابوالبشر) است و این نشانه خلافت و نبوت اوست و می‌دانست که همان‌گونه که ابلیس به سبب تکبر و انانیتش توانست خلافت آدم (علیه السلام) را تحمّل کند، بنی اسرائیل نیز به سبب حسادت نمی‌توانند تحقق معنای این رؤیا و تمثّل را تحمّل کنند و از این رو به نابودی او فکر می‌کنند تا بزرگ نشود و بر آنها امامت و ریاست نکند.

به بیان دیگر، بنی اسرائیل پیامبرزاده بودند و با فرهنگ دین آشنا بودند و می دانستند که این رؤیای صادقه به معنای شهادت و گواهی خداوند به خلافت و نبوت یوسف علیه السلام است و به همین سبب اگر از آن رؤیا با خبر می شدند بی درنگ همان کاری را با یوسف علیه السلام می کردند که قاییل با هابیل علیه السلام کرد.

بنابراین رؤیا و همچنین قدرت بر تأویلش از نظر قرآن کریم راهی برای شناخت خلیفه و حجت خداست.

ماهیت ندای آسمانی و صیحه جبرئیل علیه السلام

حقیقت ندای آسمانی جبرائیل علیه السلام که در روایات متعدد به عنوان نشانه حتمی و تردیدناپذیر قائم علیه السلام ذکر شده نیز همین پیام ملکوتی است که نخست در آسمان و از طریق غیب شنیده می شود و سپس در زمین منتشر شده و تبدیل به خبری مهم می شود؛ خبر ظهور مهدی و قائم آل محمد صلوات الله علیهم.

قرآن کریم می فرماید: آنگاه که منادی از جایی نزدیک صدا می زند، به آن گوش جان فرا بده. روزی که صیحه و فریاد به حق را می شنوند، روز خروج و بیرون آمدن است.

وَ اسْتَمِعَ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ^۱

این نداء همان پیام و سروشی است که نام قائم علیه السلام و پدرش را بیان می کند:

قوله وَ اسْتَمِعَ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ قال ينادي المناد باسم القائم عليه السلام و اسم أبيه عليه السلام قوله يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ. قال صيحة القائم من السماء.^۲

اگر در ترکیب اصطلاح ندای آسمانی یا صیحه جبرئیل علیه السلام دقت کنید، خواهید دید که این پیام یک سروش غیبی و ملکوتی است، چون جبرائیل علیه السلام از موجودات عالم طبیعت نیست تا صدا و نداء و صیحه اش مانند صداهای طبیعی باشد. در نتیجه آن پیام و صیحه جبرئیل که معرف شخصیت قائم علیه السلام است، همان رؤیای صادقه و وحی و الهامی است که مؤمنان در عالم غیب و ملکوت می بینند و می شنوند.

به طور خاص، آنچه که مؤمنان و منتظران واقعی امام مهدی علیه السلام را هدایت به این امر

۱ - ق: ۴۱-۴۲.

۲ - تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۷.

مستور و غیبی می‌کند، رؤیاهایی است که در آن حجت‌های الهی و اهل بیت (علیهم‌السلام) را زیارت می‌کنند و شهادت آنان به حقانیت دعوت و ادعای قائم (علیه‌السلام) را می‌شنوند. این گونه از رؤیاهای قطعاً مصداق رؤیای صادقه و دقیقاً به مثابه آن است که حجت‌های الهی در عالم بیداری به چیزی شهادت دهند، زیرا محال است که شیطان یا شیاطین جنی بتوانند در عالم رؤیا خود را به شکل رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیتش (علیهم‌السلام) تمثیل و تظاهر یا القاء کنند، چنانکه امام رضا (علیه‌السلام) از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روایت می‌کند که فرمود: هر که مرا در خواب ببیند قطعاً خود مرا دیده، زیرا شیطان به صورت من یا هیچ یک از اوصیاء من و حتی شیعیان آنها تمثّل نمی‌کند و رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.

مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى لَأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَلَا فِي صُورَةِ وَاحِدَةٍ مِنْ شِيعَتِهِمْ وَإِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ^۱

امیر مؤمنان (علیه‌السلام) فرمود: رؤیای مؤمن حکم پیام و سخنی است که خداوند با بنده‌اش می‌گوید.

رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ تَجْرِي مَجْرَى كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا الرَّبُّ عِنْدَهُ^۲

امام حسن عسکری (علیه‌السلام) فرمود: بدان که کلام ما در خواب مانند کلام ما در بیداری است.

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ كَلَامَنَا فِي النَّوْمِ مِثْلُ كَلَامِنَا فِي الْبَيْقَظَةِ^۳

نکته جالب اینجاست که روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) به طور خاص در باره اهمیت و جایگاه رؤیا در آخرالزمان و فتنه‌های آن و موضوع صاحب امر و قائم (علیه‌السلام) تأکید تأمل برانگیزی کرده‌اند.

برای مثال به این روایات توجه کنید:

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: دیدن و رؤیای مؤمن در آخرالزمان جزئی از اجزاء نبوت است.

رَأَى الْمُؤْمِنِ وَ رُؤْيَاهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عَلَى سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ أَرْزَاءِ النُّبُوَّةِ^۴

یکی از اصحاب امام رضا (علیه‌السلام) در باره حقیقت رؤیا از آن حضرت سؤال کرد، اما امام (علیه‌السلام)

۱ - من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵.

۲ - کنز الفوائد، ج ۲، ص ۶۱.

۳ - مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۴.

۴ - الکافی، ج ۸، ص ۹۰.

از دادن پاسخ امساک کرد و سپس فرمود: اگر هر چه می‌خواهید را به شما بدهیم به ضرر و شرّ شماست و موجب می‌شود که گردن صاحب این امر گرفته شود و به خطر بیفتد.

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّؤْيَا، فَأَمَسَكَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ: «لَوْ أَنَا أَعْطَيْتَاكُمْ مَا تَرِيدُونَ كَانَ شَرًّا لَكُمْ، وَ أَخَذَ بِرَقَبَةِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ»^۱.

واقعاً میان حقیقت رؤیا و شخصیت صاحب الأمر چه ارتباطی است که امام علیه السلام برای حفظ جان صاحب این امر از بیان حقیقت رؤیا یا آن رؤیای خاص امساک می‌کند؟!

برای اینکه بدانیم دقیقاً ارتباط شخصیت قائم علیه السلام و شناختن او با رؤیا چیست، به روایت دیگری در همین باب توجه کنید. عبد الله بن عجلان می‌گوید که نزد امام صادق علیه السلام در حال گفتگو پیرامون قائم علیه السلام بودیم و پرسیدیم که ما از کجا باید او را بشناسیم و بدانیم که خود اوست؟ حضرت فرمود: یکی از شما (یا برخی از شما) صبح بیدار می‌شود در حالی که زیر سرش صحیفه‌ای است که در آن نوشته است که به حق از این شخص اطاعت کنید.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ قَالَ: دَكَّرْنَا خُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ لَنَا أَنْ نَعْلَمَ ذَلِكَ فَقَالَ يُصْبِحُ أَحَدُكُمْ وَ تَحْتَ رَأْسِهِ صَحِيفَةٌ عَلَيْهَا مَكْتُوبٌ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ^۲.

این چه صحیفه‌ای است که شخص وقتی از خواب برمی‌خیزد در زیر سر خود می‌یابد؟! روایت دیگری که می‌تواند این مسئله را به شکل صریح و روشن بیان کند، این حدیث است که برخی از اصحاب امام صادق علیه السلام بر حضرت وارد شدند و در آن هنگام پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شده بودند (که برخی تصور می‌کردند که این همان پرچم‌های سیاه انصار مشرقی قائم است). اصحاب از امام علیه السلام پرسیدند که نظر شما در باره این قیام کنندگان (لشکر بنی العباس) چیست؟ امام علیه السلام فرمود: در خانه‌هایتان بنشینید؛ پس هنگامی که خود ما اهل بیت علیه السلام را دیدید که گرد شخصی جمع شده‌ایم با سلاح به سمت ما (قائم ما) بیایید و او را یاری کنید که همان قائم است.

عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبَانُ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَلِكَ حِينَ ظَهَرَتِ الرَّيَاثُ السُّودُ بِخُرَاسَانَ فَقُلْنَا مَا تَرَى فَقَالَ اجْلِسُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونَا قَدْ اجْتَمَعْنَا عَلَى رَجُلٍ فَأَنْهَدُوا إِلَيْنَا بِالسَّلَاحِ^۳.

به نظر شما چگونه می‌توانیم ائمه اطهار علیه السلام را پیرامون کسی ببینیم و به واسطه اجتماع

۱ - مختصر البصائر، ص ۲۹۳.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۱۹۷.

اهل بیت (علیهم السلام) بر گرد او، حقانیتش را بفهمیم و تصدیقش کنیم؟! آیا مشاهده اهل بیت (علیهم السلام) در زمان کنونی از راه دیگری جز رؤیای صادق و مکاشفه امکان دارد؟! جالب اینجاست که مخالفان دعوت یمانی (علیهم السلام) نیز مانند مخالفان دعوت انبیاء گذشته، یافته‌ها و ایمان یمانیون را به خواب پریشان توصیف کرده و رؤیا و مکاشفه که پیام غیبی و ملکوتی خداوند است را به سخره می‌گیرند، در حالی که همین اخبار آسمانی و پیامهای ملکوتی در دعوت رسولان الهی و در نزد اهل بیت (علیهم السلام) جایگاهی بسیار رفیع دارد، چنانکه امام صادق (علیهم السلام) فرمود: وحی منقطع شده ولی مبشرات باقی مانده است که همان خواب مردان و زنان شایسته است.

انْقَطَعَ الْوَحْيُ وَ بَقِيَ الْمُبَشِّرَاتُ أَلَا وَ هِيَ نَوْمُ الصَّالِحِينَ وَ الصَّالِحَاتِ.^۱

رسول الله (صلی الله علیه و آله) به اندازه‌ای به رؤیاهای مؤمنین اهتمام داشت که به فرموده امام رضا (علیهم السلام) صبح به اصحابش رو می‌کرد و از آنها می‌پرسید که چه مبشراتی دیدید؟
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ هَلْ مِنْ مُبَشِّرَاتٍ يَعْنِي بِهِ الرُّؤْيَا.^۲
 نکته جالب دیگر اینکه قرآن کریم تنها در دو موضع، تعبیر اضغاث احلام (خوابهای پریشان) را به کار برده و از قضا در هر دو موضع، سخن و اشکال مشرکان و مخالفان دعوت انبیاء (علیهم السلام) را نقل می‌کند و هرگز به این اصطلاح غلط مهر تأیید نمی‌زند:

۱. در جریان رؤیای پادشاه مصر که کاهنان و علمای درباری آنها را اضغاث احلام خواندند و این نشانه محجوب بودن آنان از ملکوت و باطل بودن دعوت و ادعایشان محسوب شد، چون آن کسی که توانست همین خواب ظاهراً مبهم و مهمل را تبیین و تأویل کند همان خلیفه خدا در زمین یوسف صدیق (علیهم السلام) بود.

۲. سخن مشرکان در مقابل رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که می‌گفتند سخنانی که می‌گویی بر قلبت نازل شده و در عالم غیب شنیده‌ای، خوابهای پریشان است و می‌گویند که تو بر خدا دروغ بسته‌ای و بلکه شاعر هستی و صرفاً سخنان قشنگ بر زبان می‌آوری؛ پس اگر واقعاً فرستاده خدا هستی چرا مانند رسولان گذشته معجزه نمی‌آوری؟

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ^۳

۱ - جامع الأخبار، ص ۱۷۲.

۲ - الکافی، ج ۸، ص ۹۰.

۳ - انبیاء: ۵.

رؤیای صادقه یکی از راههای اخذ وحی و نبأ است، زیرا رسولان الهی گاهی در خواب پیغام خدا را دریافت می‌کنند و گاه نیز در بیداری و حالتی شبیه کشف. به همین سبب مشرکان و معاندان پیامهای ملکوتی و غیبی و وحیانی انبیاء (علیهم‌السلام) را نیز خوابهای پریشان می‌خواندند.

دانستیم که حقیقت ندای آسمانی و صیحه جبرئیل (علیه‌السلام) نیز همین رؤیای صادقه و کشف است، گرچه بسیاری به غلط تصور می‌کنند که این صیحه صدایی طبیعی و فیزیکی است که در سراسر عالم در یک زمان منتشر می‌شود و همه می‌شنوند و به سادگی از این طریق حقایق قائم (علیه‌السلام) را درک می‌کنند. موضوع صیحه جبرائیل (علیه‌السلام) را در نوشتارهای دیگر به تفصیل مورد بررسی عقلی و علمی و دینی قرار دادیم و برای همین در این نوشتار، به اختصار باید بگوییم که جبرئیل (علیه‌السلام) اساساً از موجودات طبیعی عالم ماده نیست تا صدایش بسان دیگر صداهای طبیعی باشد. جبرئیل (علیه‌السلام) از عالم معناست و طبعاً صدا و پیامش نیز سروشی ملکوتی و غیبی است که مؤمنان با گوش قلب آن را می‌شنوند، نه با گوش مادی.

اگر به روایات مربوط به صیحه توجه کنید خواهید دید که این روایات اساساً هیچ توجیه طبیعی و ظاهری ندارد و به شکل رمز و اشاره بیان شده.

برای مثال ابوحمزه ثمالی به امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید که از امام باقر (علیه‌السلام) شنیدم که فرمود: خروج سفیانی حتمی است. حضرت فرمود: بله، و اختلاف بنی عباس نیز حتمی است و کشته شدن نفس زکیه نیز حتمی است و خروج قائم (علیه‌السلام) نیز حتمی است. پرسیدم: آن نداء (صیحه) چگونه است؟ فرمود: ندا دهنده‌ای از آسمان در اول روز ندا می‌دهد که حق در علی (علیه‌السلام) و شیعیان اوست. سپس ابلیس ملعون در آخر روز ندا می‌دهد که حق در سفیانی و شیعیان اوست و در این هنگام افراد گمراه و پیرو باطل، در ندای آسمانی اول شک می‌کنند.

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ يَقُولُ إِنَّ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتَمُونَ قَالَ لِي نَعَمْ وَ اخْتِلَافُ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مِنَ الْمُحْتَمُونَ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمُحْتَمُونَ وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنَ الْمُحْتَمُونَ فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ النَّدَاءُ قَالَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ شِيعَتِهِ ثُمَّ يُنَادِي إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي آخِرِ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي السُّفْيَانِيِّ وَ شِيعَتِهِ فَيَرْتَابُ عِنْدَ ذَلِكَ الْمُبْطِلُونَ.^۱

حال فرض کنید که این ندای آسمانی یک صدای طبیعی باشد که از آسمان دنیا منتشر

شود و همه بخواهند در آغاز روز (صبح) آن را بشنوند، یعنی شخصی از آسمان فریاد بزند و همه در آغاز روز صدایش را بشنوند و ما بخواهیم این روایات را حمل بر ظاهر کنیم. آیا ممکن است که یک صدای آسمانی را همه مردم زمین در آغاز روز و در یک زمان بشنوند؟! می‌دانیم که کره زمین گرد است و در نتیجه، آغاز روز برای مردم یک کشور مصادف با پایان روز برای مردم منطقه دیگری است. در این صورت اگر صدا و ندایی طبیعی از آسمان دنیا در آغاز روز پخش شود، عده‌ای آن صدا را در آغاز روز می‌شنوند و عده دیگر همان صدا را در پایان روز می‌شنوند. آیا برای آن عده همین صدا نقش ندای ابلیس را دارد؟! بنابراین روایات مربوط به نداء و صیحه جبرئیل علیه السلام قابل حمل بر ظاهر نیست. وانگهی مسئله حقانیت علی علیه السلام و شیعیان چه ارتباطی به شخصیت و شناخت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دارد؟! این صدا عامل شناخت مصداق حجت و خلیفه خداست و در روایات دیگر آمده که صیحه به نام قائم علیه السلام و پدرش صدا می‌کند.

در حقیقت، صیحه جبرئیل علیه السلام از سنخ وحی و سروش غیبی ملکوتی است و کسانی که گوش باطن خود را نبسته‌اند، پیام ملکوتی او را از طریق رؤیای صادقه و کشف ملکوتی ادراک می‌کنند، بر خلاف صیحه ابلیس لعین که از سمت زمین شنیده می‌شود، یعنی یا خوابهای زمینی (حلم) است که از سمت زمین می‌باشد یا از طریق بوقهای تبلیغاتی مخالفان قائم علیه السلام به گوش مردم می‌رسد که موطن دنیای دنی و زخارف آن است. سماء (آسمان) در فرهنگ دینی به معنای عالم بالا و غیب و ملکوت است، نه آنچه که در نزد منجمان و فیزیکدانان به عنوان آسمان و کهکشان شناخته می‌شود و کسانی با فرهنگ قرآن و روایات آشنایی دارند، به خوبی بر این مطلب واقفند.

برای درک بهتر این مسئله، به روایات صیحه دقت کنید و ببینید که چرا زمانهای مختلفی برای صیحه ذکر شده و در نهایت این صیحه قرار است که چه زمانی شنیده شود؟! چرا عبارات و جملات مختلفی برای آن صیحه ذکر شده و در نهایت قرار است کدام جمله و عبارت توسط جبرئیل علیه السلام و ابلیس لعین بیان شود؟! این سؤالات و سؤالات بسیار دیگری برای فهم حقیقت مرموز این صیحه و ندای آسمانی راهگشاست.

به روایتی از امام باقر علیه السلام در این زمینه دقت کنید:

صیحه نخواهد بود مگر در ماه رمضان، چون ماه رمضان ماه خداست و صیحه آن نیز صیحه جبرئیل علیه السلام به این مردم است. سپس فرمود: منادی از آسمان به اسم قائم علیه السلام نداء

می‌دهد؛ پس اهل مشرق و مغرب می‌شنوند و خوابیده‌ای نمی‌ماند مگر اینکه بیدار شود و ایستاده‌ای نمی‌ماند مگر اینکه بنشیند و نشسته‌ای نمی‌ماند مگر اینکه بر روی پایش بایستد، از شدت ترس از آن صدا. پس خدا رحمت کند کسی که از این صوت آسمانی عبرت بگیرد و آن را اجابت کند، چون صدای اول ندای روح الامین جبرئیل علیه السلام است. سپس فرمود: آن صدا در ماه رمضان شب بیست و سوم (شب قدر) است؛ پس در آن شک نکنید و بشنوید و اطاعت کنید. و در آخر همان روز صدای ابلیس لعین است که ندا می‌دهد: فلانی (عثمان) مظلوم کشته شده، تا به این وسیله مردم را به شک بیندازد و مفتون کند. پس چه انسانهای بسیاری که دچار شک و حیرت می‌شوند و داخل جهنم می‌گردند. هنگامی که آن صدا را در ماه رمضان شنیدید در آن شک نکنید که صدا و سروش جبرئیل علیه السلام است و نشانه صحت آن صدا این است که نام قائم علیه السلام و پدرش را می‌آورد تا اینکه دوشیزه پرده‌نشین هم این صدا را بشنود و پدر و برادرش را تشویق به اطاعت از این صدا و خروج با قائم علیه السلام کند. و فرمود: گریزی از این دو صدا قبل از خروج قائم علیه السلام نیست؛ صدایی از آسمان که همان صدای جبرئیل علیه السلام است که اسم صاحب این امر و اسم پدرش را می‌گوید و صدای دوم از زمین که همان صدای ابلیس ملعون است و به اسم فلانی ندا می‌دهد و می‌گوید که مظلوم کشته شده و این گونه می‌خواهد فتنه کند. پس از صدای اول اطاعت کنید و مبادا با صدای دوم فریفته شوید.

الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ وَالصَّيْحَةُ فِيهِ هِيَ صَيْحَةُ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ ثُمَّ قَالَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَمَنْ بِالْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا اسْتَيْقَظَ وَ لَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَ لَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رَجْلَيْهِ فَرَعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ اغْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَابَ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْأَوَّلَ هُوَ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ لَيْلَةٌ ثَلَاثَ وَ عَشْرِينَ فَلَا تَشْكُوا فِي ذَلِكَ وَ اسْمَعُوا وَ اطِيعُوا وَ فِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ الْمَلْعُونِ إِبْلِيسَ يُنَادِي أَلَا إِنَّ فَلَانًا قَتَلَ مَظْلُومًا لِيُشَكِّكَ النَّاسَ وَ يَفْتِنَهُمْ فَكَمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ شَاكٍ مَتَحَيَّرَ قَدْ هَوَى فِي النَّارِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ الصَّوْتِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا فِيهِ أَنَّهُ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ وَ عَلَامَةُ ذَلِكَ أَنَّهُ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَ اسْمِ أَبِيهِ حَتَّى تَسْمَعَهُ الْعَدْرَاءُ فِي خَدْرِهَا فَتُحَرِّضُ أَبَاهَا وَ أَحَاهَا عَلَى الْخُرُوجِ وَ قَالَ لَا بَدَّ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْتُ مِنَ السَّمَاءِ وَ هُوَ صَوْتُ جَبْرَائِيلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ الصَّوْتُ الثَّانِي مِنَ الْأَرْضِ وَ هُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ يُنَادِي بِاسْمِ فَلَانٍ أَنَّهُ قَتَلَ مَظْلُومًا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْفِتْنَةَ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتِ الْأَوَّلَ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْآخِرَ أَنْ تُفْتِنُوا بِهِ.

فقط اندکی در باره این پرسشها ببینید:

۱. چرا ندای آسمانی و صیحه جبرئیل علیه السلام دقیقاً در همان شیئی فرامی‌رسد که قرآن کریم (وحی) در آن شب نازل شده؟! و چرا امام باقر علیه السلام برای توقیت صیحه چنین استدلال می‌کند که چون این صدا برای جبرئیل علیه السلام است، پس در ماه رمضان قرار دارد؟!
 ۲. اگر قرآن کریم در طول بیست و سه سال بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده، پس چرا خداوند می‌فرماید که این قرآن را در شب قدر بر رسولمان نازل کردیم و اینکه جبرئیل علیه السلام این قرآن را در شب بیست و سوم ماه رمضان بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل کرده، چه توجیهی دارد و آیا با نزول تدریجی آیات الهی در طول بیست و سه سال منافات ندارد؟! آیا احتمال نمی‌دهید که صیحه جبرئیل علیه السلام نیز مانند نزول آیات قرآن چنین حالتی داشته باشد؟!
 ۳. با توجه به اینکه این صیحه نام قائم علیه السلام و پدرش را ذکر می‌کند، چه فایده‌ای بر آن مترتب است؟! مگر شیعیان نام قائم علیه السلام و پدرش را نمی‌دانند؟! مگر ما نمی‌دانیم که حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و امام دوازدهم است؟! پس شنیدن این پیام آسمانی برای ما چه خاصیتی دارد؟! اساساً مگر با شنیدن این صدا می‌توان مصداق قائم علیه السلام را شناخت؟! اکنون اگر کسی بگوید که من همان امام دوازدهم هستم و نامم محمد بن الحسن علیه السلام است و از قضا صدایی هم در آسمان شنیده شود که نام مبارک محمد بن الحسن علیه السلام را ذکر کند، آیا باید بگوییم که این شخص مصداق امام مهدی علیه السلام است؟! اگر در همان زمان پنجاه نفر خود را محمد بن الحسن معرفی کنند، این صیحه که فقط اسم قائم علیه السلام و پدرش را ذکر می‌کند، چه نفعی دارد و چه کمکی به شناخت مصداق حقیقی قائم علیه السلام می‌کند؟! وانگهی او (امام زمان) چطور باید خود را به ما نشان بدهد و معرفی کند، تا حتی اگر مدعی دیگری وجود نداشت، به مصداق و حقانیت او برسیم؟!
 ۴. در روایات دیگر اشاره شده که ابلیس نام عثمان را می‌برد و می‌گوید که او مظلوم کشته شده. با این وجود چرا امام باقر علیه السلام به شیعیانش هشدار می‌دهد که مفتون و فریفته صدای ابلیس نشوید؟! مگر شیعیان در باره حقانیت امام مهدی علیه السلام یا علی علیه السلام و شیعیانش شک دارند و مگر شیعیان اعتقاد به حقانیت عثمان دارند و می‌گویند که او مظلوم کشته شده؟!
 ۵. چرا امام باقر علیه السلام تأکید می‌کند که صدای نخست از آسمان است و صدای دوم از

زمین؟ و چرا تأکید می کند که آن صدای آسمانی همان ندای جبرئیل علیه السلام است و آن صدای زمینی همان صیحه ابلیس؟! اساساً منظور از آسمان و زمین در این روایات چیست؟

۶. چه ارتباطی میان قائم علیه السلام با عثمان است؟! مگر این دو همزمان هستند که عده‌ای

فریفته مظلومیت عثمان بشوند و عده‌ای به قائم علیه السلام ایمان بیاورند؟!

۷. چرا عثمان کشته شده و چه کسی او را کشته و کشته شدن او چه ارتباطی به

قائم علیه السلام دارد که ابلیس ملعون قتل مظلومانه او را ابزار فریب مردم می کند؟! آیا قائم علیه السلام و

اصحابش او را کشته‌اند؟! مگر خروج قائم علیه السلام بعد از شنیده شدن این صیحه نیست؟ پس

قتل عثمان چه ارتباطی با قائم علیه السلام دارد؟!

۸. اینکه امام باقر علیه السلام فرمودند که مردمان خوابیده بیدار می شوند به چه معناست؟ مگر

انسان خواب صدای طبیعی را می شنود؟! همچنین اینکه در برخی روایات آمده که گران

مادرزد هم این صیحه را می شنوند و هر قومی به زبان خودشان می شنوند به چه معناست؟

مگر ممکن است که یک صدای طبیعی و مادی را هر کسی با زبان خودش بشنود تا جایی

که انسان خوابیده نیز آن را به وضوح بشنود و کر مادرزاد هم این صدا را بشنود؟ و اساساً یک

کر مادرزاد مگر معنای صداها و کلمات را می فهمد که شنیدن آن برایش نفعی داشته باشد؟!

با در نظر گرفتن این سؤالات، به روایت ذیل نیز توجه کنید.

هشام بن سالم می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: آنها دو صیحه هستند؛

صیحه‌ای در آغاز شب و صیحه‌ای در پایان شب دوم. گفتیم: آن صدا چگونه است؟ فرمود:

یکی از آسمان است و دیگر از ابلیس. گفتیم: چگونه این دو را از شناسیم و تمییز دهیم؟

فرمود: کسانی آن را می شناسند که پیش از آنکه محقق شود آن را شنیده‌اند.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ هُمَا صَيْحَتَانِ صَيْحَةٌ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ وَ صَيْحَةٌ فِي آخِرِ اللَّيْلِ الثَّانِيَةِ قَالَ فَقُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ وَاحِدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ وَاحِدَةٌ مِنْ إِبْلِيسَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ تُعْرِفُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ فَقَالَ يَعْرِفُهَا مَنْ كَانَ سَمِعَ بِهَا قَبْلَ أَنْ تَكُونَ!

چرا در اینجا فرمود که صیحه نخست در آغاز شب است و صیحه دوم در پایان شب دوم؟

آیا این توقیت با وقتی که در روایات دیگر ذکر شده قابل جمع است؟!

چگونه ممکن است که قبل از پیدایش این صیحه برخی آن را شنیده باشند و چرا فقط

آنها می‌توانند حقانیت صیحه جبرئیل علیه السلام را بشناسند و به آن ایمان بیاورند؟! وانگهی این گروه سعادت‌مند، چگونه و چه زمانی این صدا را بیشتر شنیده‌اند؟! بعلاوه اگر فقط کسانی که بیشتر آن را شنیده‌اند به آن ایمان می‌آورند، پس شنیدن این صیحه در آن شب چه فایده‌ای دارد جز گمراهی اکثریت مردم که ندای جبرئیل علیه السلام را بیشتر نشنیده‌اند و به همین سبب مفتون صیحه ابلیس می‌شوند؟!

می‌دانیم که همه مردم زمین دو دسته‌اند:

۱. کسانی که شیعه هستند و به امامت امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام ایمان دارند: این گروه چه نیازی به شنیدن صدایی دارند که قرار است نام قائم علیه السلام و پدرش را بیاورد، در حالی که خودشان به او ایمان دارند و حتی اگر صیحه‌ای هم نشوند امامت حضرت حجت علیه السلام را پذیرفته‌اند و صدها سال منتظر قیام این امام همام علیه السلام بوده‌اند؟!

۲. کسانی که شیعه نیستند و طبعاً به امامت محمد بن الحسن علیه السلام ایمان ندارند: این گروه نیز حتی اگر صد صیحه و ندای آسمانی بشنوند امامت حضرت مهدی علیه السلام را قبول نمی‌کنند، چون اساساً اعتقادی به اصل امامت و دیگر مبانی تشیع ندارند، ضمن اینکه با شنیدن صدای ابلیس ملعون، لا اقل به این نتیجه می‌رسند که این امر مشتبه و متشابه است و نمی‌توانیم یقین کنیم که صدای اول معجزه‌ای الهی بوده، چون با اندکی فاصله، صدایی شبیه آن شنیده‌اند که حقانیت عثمان را فریاد می‌زند.

ان شاء الله با مراجعه به آثار انصار امام مهدی علیه السلام پاسخ این شبهات و رموز و دهها سؤال مشابه دیگر را با استناد به ثقلین (قرآن و عترت) خواهید یافت.

سابقه امام‌شناسی با رؤیا

شهادت ملکوتی خداوند از طریق رؤیای صادقه و کشف، اختصاصی به دعوت مهدی موعود و قائم آخر الزمان علیه السلام ندارد، بلکه این مسیر کوتاه و مطمئن و باطنی و غیبی و الهی در طول تاریخ بارها پیموده شده و افراد بسیاری از همین طریق فائز و سعادت‌مند شده‌اند، چنانکه نرگس مادر امام زمان علیه السلام دختر قیصر روم بود و به سبب رؤیا به حقانیت اسلام و مکتب اهل بیت علیه السلام پی برد و به سبب همان رؤیا تصمیم گرفت که خود را به اسارت اعراب درآورد تا وعده‌ای که خداوند به او در عالم غیب داده محقق شود و به همسری امام حسن عسکری علیه السلام انتخاب شود و رحم مطهرش جایگاه پرورش امام مهدی علیه السلام قرار بگیرد. در

حقیقت حضرت نرگس علیها السلام به وسیله سه رؤیای صادقه، نخست خواستگارهای خود را رد کرد و سپس به دین اسلام و مذهب اهل البیت علیهم السلام گروید و سپس خود را طبق برنامه‌ای که در رؤیا دیده بود، با لباسی مبدل به اسارت لشکر مسلمانان در آورد و منتظر ماند تا همان مردی که در رؤیا نشانش داده بودند او را خریده و به منزل امام هادی علیه السلام ببرد تا عروس خاندان محمد صلی الله علیه و آله شود. حکایت مفصل این جریان در کتاب غیبت طوسی (ره) آمده است.

وهب نصرانی، عیسی بن مریم علیه السلام را در رؤیا دید که او را به قبول دعوت امام حسین علیه السلام و یاری او فراخواند.

حرّ بن یزید ریاحی نیز به سبب شنیدن صدای هاتف غیبی و نجوای ملکوتی ملائک در عالم کشف، متنبّه شده و خود را در خطر انداخت و از ارتش یزید جدا شد و به سپاه امام حسین علیه السلام پیوست.

خالد بن سعید اموی به سبب رؤیا به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ایمان او را پذیرفت و حجتش را نفی نکرد. همچنین فردی یهودی که حضرت موسی علیه السلام را در رؤیا دید و از او شنید که به حقانیت رسول الله صلی الله علیه و آله شهادت می‌دهد، به سبب همین رؤیا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله این مسیر ملکوتی و غیبی را هرگز نفی نکرد.

برخی از پیروان مذهب باطل واقفیه به سبب رؤیا متوجه حقانیت ادعای امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شدند و امام رضا علیه السلام روش و طریقه ایمان آنها را تخطئه نکرد.

بنابراین، تمسخر انصار امام مهدی علیه السلام به سبب اعتماد به رؤیای صادقه و ندای آسمانی و سروش ملکوتی جبرئیل علیه السلام و ایمان به قائم علیه السلام از طریق غیب و ملکوت، به معنای تمسخر همه این بزرگان و بلکه به معنای تمسخر اصل ایمان به غیب و وحی و رسالت‌های آسمانی است، اگر بدانند.

شهادت خدا از طریق استخاره

شهادت ملکوتی و سروش آسمانی خداوند و هدایت غیبی او اختصاص به رؤیای صادقه و کشف ندارد و از همه طرق مشروع و معتبر، محقق می‌شود که یکی از این طرق مشهور و معتبر و مشروع، سنت استخاره و طلب خیر و حق و صواب از قرآن کریم است، چنانکه صفوان بن یحیی (از اصحاب خاص امام کاظم و امام رضا) در پاسخ سؤال علی بن معاذ که

پرسیده بود چگونه به حقانیت و امامت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) یقین کردی، گفت: نماز خواندم و خدا را دعا کردم و در امر او استخاره کردم و به این طریقه بر حقانیتش یقین کردم.

قال و روی علی بن معاذ قال قلت لصفوان بن یحیی بآی شیء قطعت علی علی (علیه السلام) قال صلیت و دعوت الله و استخرت علیه و قطعت علیه.^۱

اگرچه این سخن مورد اعتراض شیخ طوسی (ره) قرار گرفته، اما اگر به معنا و ماهیت و تکیه‌گاه استخاره توجه کنید، خواهید دید که این اعتراض وارد نیست، چون اولاً خداوند سبحان بر هدایت انسان متحیر و گرفتار قادر است و ثانیاً هیچ مانعی مانند بخل در او نیست. قرآن تجلی خداوند و آینه صفات اوست. پس همان گونه که خداوند هدایتگر متحیران است و ناجی گرفتاران، کتاب خدا نیز انسان متحیر و گرفتار را از شک و گمراهی نجات می‌دهد و خداوند هم قدرت بر این نوع هدایت دارد و هم بر این هدایت و نجات بخیل نیست؛ پس اگر قرار باشد که مردم گرفتار و متحیر را با چیزی هدایت کند و در چیزی راه نجات را به آنان از طریق غیب بشناساند، بهترین وسیله همان کتاب اوست. بعلاوه سنت استخاره مورد تأکید و تأیید اهل بیت (علیهم السلام) بوده و بدعت یا انحراف محسوب نمی‌شود.

برخی افراد مقدس و مذهبی که در همه امور کوچک و بزرگ زندگی خود به این روش عمل می‌کردند و در همه مواضع حیرت و شک به قرآن خیره می‌زدند، هنگامی که سید یمانی می‌گوید یکی از شواهد ملکوتی حقانیت دعوت من آن است که کتاب خداوند به حقانیت من شهادت می‌دهد، شروع به تمسخر قائم (علیه السلام) و اصحاب او کرده و می‌گویند ایمان این جماعت مبتنی بر استخاره و خواب است، غافل از اینکه رؤیای صادقانه شعبه‌ای از وحی است و تمسخر آن به تمسخر ملکوت و وحی الهی برمی‌گردد، و استخاره نیز طریقه‌ای مشروع و سفارش شده برای خروج از حیرت و شک است و به مثابه راهنمایی غیبی خداوند با کلمات و آیات کتابش می‌باشد. حال آیا باید کسانی را که هنگام تحیر و فتنه و شک به کتاب خدا پناه می‌برند، مورد تمسخر قرار بگیرند؟!

آیا خداوند در همه مسایل خرد و کلان زندگی (اعم از ازدواج و خرید خودرو و تعیین شغل و ...) می‌توانست به شما از طریق استخاره راهنمایی کند و راهنمایی و مشورت او همواره معتبر و مورد قبول بوده و تنها زمانی که با همین کتاب و به همین روش، بر حقانیت

دعوت یمانی (علیه السلام) شهادت بدهد، اصل استخاره و حقانیت این راهنمایی غیبی الهی زیر سؤال می‌رود؟!

نامه‌های مبارکی مانند «دلیل المتحیرین» و «غیاث المستغیثین» و «هادی المضلین» همگی نشان می‌دهند که خداوند متعالی افراد متحیر را راهنمایی می‌کند، مشروط به اینکه واقعاً صادق و طالب هدایت باشد و به هدایت غیبی خدا اعتماد و ایمان داشته باشد.

۵. معجزه و کرامت

معجزه مادی و کرامت حسی اگرچه جزو اساس قانون معرفت حجت نیست، اما برخی از خلفای خدا در موارد خاصی به اذن خداوند کارهای خارق عادت‌ی انجام می‌دادند که افراد نیازدهنده که سر در آخور طبیعت فرو برده اند نیز با مشاهده این عجایب حسی و طبیعی راهی برای نجات و خلاصی از آخور عالم طبیعت و ایمان به غیب پیدا کنند، اگرچه غالباً معجزات انبیاء (علیهم السلام) نیز آنها را هدایت نکرده و معاندان لجوج همواره معجزات و کرامات انبیاء (علیهم السلام) را سحر خطاب می‌کردند، چون معجزات انبیاء (علیهم السلام) همیشه به گونه‌ای بوده است که در امتحان و آزمایش و ایمان به غیب بسته نشود، یعنی مردم همچنان مخیر و مختار به قبول یا انکار آن دعوت باشند، نه اینکه از طریق معجزه مجبور به قبول دعوت رسول شوند، چون در این صورت دیگر ایمان به رسول هیچ ارزشی ندارد.

اگر امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا معجزه‌ای به جماعت دهها هزار نفره اموی‌ها و شیعیان منافق و مقلد و بی‌بصیرت نشان میداد و مثلاً زمین را با اشاره دستش می‌شکافت، آیا آن جماعت انبوه جرأت می‌کردند که با قصد قربت اقدام به کشتن او کنند؟! آیا در این صورت دیگر مجالی برای امتحان و آزمایش و ایمان به غیب باقی می‌ماند؟!

اگر کسی با قرآن کریم محشور باشد و بحث معجزه را در قرآن پیگیری کند، خواهد دید که همیشه مخالفان معاند و لجباز، از بین و علم و دعوت حاکمیت الهی اعراض کردند و از آیات ملکوتی (مانند رؤیای صادق و کشف) نیز محروم بودند یا از آن حظی نمی‌بردند و برای بهانه‌جویی و دشمنی با دعوت انبیاء (علیهم السلام) از آنان طلب معجزه و آیه مادی می‌کردند و خدای سبحان نیز چون می‌دانست که آنها با مشاهده معجزات مشتبیه و قابل انکار ایمان نمی‌آورند، بلکه دنبال بهانه‌جویی و تمسخر هستند، و همچنین با مشاهده معجزات قاهر (که آنها را وادار

به ایمان کند) نیز دیگر بساط امتحان برچیده می‌گردد و فرصتی برای آنها باقی نمی‌ماند و بی‌درنگ عذاب می‌شوند، به همین جهت از ارائه معجزات درخواستی آنها امتناع می‌کرد و در مواردی که آن معجزات درخواستی را ارائه کرد نیز پس از تکذیب و تمسخر آن آیت، گرفتار عذاب و هلاکت می‌شدند.

برای مثال، در سوره انعام می‌فرماید: آنها با بزرگترین قسمها، سوگند یاد کردند که اگر معجزه‌ای ببینند قطعاً ایمان می‌آورند. ای پیامبر بگو که معجزات و آیات تنها نزد خداست و تو چه می‌دانی که اگر برای آنها معجزه‌ای بیاید ایمان نمی‌آورند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ^۱

باری می‌فرماید: برخی از آنها به تو گوش می‌دهند، اما بر دل‌هایشان پرده‌هایی قرار دادیم که سخت را نمی‌فهمند و در گوشه‌هایشان پنبه گذاشتیم و اگر هر آیه و معجزه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، تا جایی که وقتی نزد تو می‌آیند که جدال کنند کافران می‌گویند که اینها چیزی جز افسانه‌های گذشتگان نیست.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^۲

کفار و مشرکان همواره گمان می‌کردند که رسولان الهی باید در علم و قدرت، مانند خدای سبحان باشند و صفات لاهوت مطلق را داشته باشند، یعنی همه چیز را بدانند و بر همه کار توانا باشند، و گرنه فرقی با دیگران ندارند و نباید اطاعت شوند؛ مثلاً معتقدند که رسول باید به همه زبانها سخن بگوید و هر رسولی به واسطه همین معجزه شناخته می‌شود، در حالی که قرآن کریم می‌فرماید که هیچ رسولی را نفرستادیم مگر با زبان قوم خودش تا برایشان راه سعادت و نجات را بیان کند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ^۳

همچنین گمان می‌کردند که رسول باید عالم غیب و شهادت باشد و اگر غیبی را نداند می‌فهمیم که شخصی عادی است و نباید اطاعت شود، در حالی که خداوند سبحان به

۱ - انعام: ۱۰۹.

۲ - انعام: ۲۵.

۳ - ابراهیم: ۴.

رسولش می فرماید: بگو که من برای خودم مالک هیچ نفع و ضرری نیستم، مگر آنکه خدا بخواهد و اگر من غیب را می دانستم حتماً خیر بیشتری برای خودم برمی گرفتم و نمی گذاشتم که هیچ آسیب و بدی به من برسد. من هیچ کسی نیستم جز یک هشدار دهنده و بشارت دهنده برای گروه مؤمنان.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۱

باری مشرکین و معاندین می گفتند که چرا هیچ نشانه و معجزه بر این رسول نازل نمی شود؟ بگو که غیب فقط برای خداست (و دست رسول نیست تا هرچه خواست برای شما بیاورد)؛ پس منتظر (آن معجزه قاهره و عذاب وعده داده شده) باشید که من هم همراه شما از منتظران هستم.

وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِيْمَا الْغَيْبِ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ^۲

در جای دیگر فرمود: قبل از تو نیز رسولانی فرستادیم و برایشان همسر و ذریه قرار دادیم (یعنی مانند سایر مردم زندگی می کردند) و هیچ پیامبری نمی توانست نشانه و معجزه‌ای بیاورد مگر به اذن خدا. و هر اجلی (معجزات قاهره و عذابهای وعده داده شده) مهلت مشخص و ثبت شده‌ای دارد.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ^۳

شایان ذکر است که عموم معجزات و آیات انبیاء (علیهم السلام) مشتبه و ملتبس هستند، یعنی به گونه‌ای واقع می شوند که قابلیت تکذیب یا اتهام به سحر را دارند، اما آن معجزاتی که اساساً قابلیت تکذیب و انکار را ندارند و راه هر گونه تردید و تشکیک را بر مخالفان می بندند و اصطلاحاً آیه قاهره نامیده می شوند، ویژگیشان این است که اگرچه قابل تکذیب و انکار نیستند، اما از آنجا که خودشان نوعی اجل و عذاب محسوب می شوند، دیگر فرصتی برای ایمان باقی نمی گذارند. در نتیجه آن معجزه‌ای که همه منکران را وادار به قبول و تصدیق می کند، معجزه‌ای است که دیگر فرصت قبول و تصدیق را خاتمه می دهد.

۱ - اعراف: ۱۸۸.

۲ - یونس: ۲۰.

۳ - رعد: ۳۸.

معجزه قاهره مانند این است که معلّم در هنگام امتحان، پاسخ سوّالات را به صورت شفاف به تعدادی از دانش آموزان بدهد و پاسخ آنها را هم قبول کند. آیا این معلّم عادل است؟ آن دانش آموزانی که زحمت کشیدند و درس خواندند و خودشان پاسخهای سوّالات را نوشتند، چه فرقی دارند با کسانی که پاسخها را به صورت آشکار از معلّم در هنگام امتحان دریافت کردند؟!

متأسفانه همیشه جاهلان و معاندن دعوت خلفای الهی توقع دارند که امتحان (که اساس هدف آمدن ما به دنیاست) برچیده شود و حقّ و هدایت به گونه‌ای واضح و آشکار باشد که هیچ کسی نتواند آن را انکار کند و همه بدون زحمت و تلاش و حرکت به سمت غیب و ملکوت، آن را به وضوح ببینند به گونه‌ای که برای هیچ کسی قابل انکار و تکذیب نباشد.

باید از این نادانهای تنبل پرسید که با این فرضیه موهوم شما، دیگر چه فرقی بین مؤمن و منافق و کافر می‌ماند؟ و چه تفاوتی بین اقسام مؤمنین یعنی سابقین و لاحقین می‌ماند؟

قرآن کریم می‌فرماید: آیا این کافران فقط منتظر این معجزه مانده‌اند که فرشتگان الهی به سوی آنها بیایند یا پروردگارت به سوی آنها بیاید یا برخی از آیات پروردگارت بیاید؟! روزی که برخی آیات پروردگارت بیاید دیگر ایمان آنکه قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمانش خیر و عمل صالحی به دست نیاورده فایده ندارد. بگو منتظر چنین معجزه قاهره و آیتی باشید که ما هم منتظر (اجل شما) هستیم.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ^۱

با مطالعه روایات ذیل این آیه شریفه، به یک مسئله قابل تأمل برخورد می‌کنید: منظور از «بعض آیات ربّک» همان قیام قائم (علیه السلام) و نشانه‌های مصادف با قیام اوست که در حقیقت عذاب منکران اوست، نه راهی برای شناخت و ایمان به او!! امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیات همان ائمه هستند و آیه منتظره همان قائم (علیه السلام) است؛ پس در آن روز ایمان کسی که قبل از قیام او با شمشیر ایمان نیاورده فایده ندارد، اگر چه به همه امامان گذشته ایمان داشته باشد.

الْآيَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ، وَ الْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ (علیه السلام)، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا نَم تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ، وَ إِنْ آمَنَتْ مِنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۲

۱ - انعام: ۱۵۸.

۲ - الإمامة و التبصرة، ص ۱۰۲ و ۱۲۸؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۸ و ۳۰.

نیز در روایت دیگری فرمود: منظور هنگامی است که خورشید از مغرب طلوع کند که در آن هنگام هر که پیش از آن به قائم ما ایمان نیاورده باشد، دیگر ایمانش نفعی ندارد.

إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَكُلُّ مَنْ آمَنَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَا يَنْفَعُهُ إِيمَانُهُ

اهل البيت (علیهم السلام) صیحه مادی و دخان و خسف و سفیانی را نیز به عنوان عذابهای الهی هنگام قیام قائم (علیهم السلام) برشمرده اند^۱ و در نتیجه توهّم کسانی که می خواهند حجت خدا و صاحب دعوت حق را به وسیله معجزات قاهر و روشنی مثل صیحه یا خسف یا قیام خود امام مهدی (علیهم السلام) یا پیروزی او بشناسند، پنداری غلط و عافیت طلبانه است، مانند کسانی که حقانیت دعوت حسین بن علی (علیهم السلام) را یک سال پس از کشته شدن او و اصحابش و اسارت خانواده محترم و هنگام وقوع فاجعه حرّه فهمیدند که اگرچه بسیاری از شیعیان در آن هنگام خود را به هلاکت رساندند تا شاید خیانت خود را جبران کنند، اما هرگز به سعادت دنیا و آخرت نرسیدند، چون در زمان خودش حق خلیفه خدا را نشناختند و دعوتش را اجابت نکردند.

اساساً شناخت حجت خدا به وسیله معجزه قاهره شناختی است که هیچ ارزشی ندارد، چون هنگامی که خورشید طلوع کند، همه موجودات زنده عالم و حتی حیوانات و وحوش نیز متوجه حلول صبح می شوند، اما هنر مردان خدا آن است که فجر صادق را در تاریکی شب و به وسیله نشانه های خاص خودش تشخیص می دهند و نماز فریضه صبح را در وقت مقررش به سمت قبله ای که خداوند تعیین کرده می خوانند.

منتظران مهدی (علیهم السلام) هوشیار باشید؛ اگر با طلوع خورشید بیدار شوید، نمازتان قضاست.

متأسفانه این حقیقت تلخ در سراسر تاریخ دعوات انبیاء (علیهم السلام) جاری بوده. همیشه مردم را دعوت به ایمان به غیب می کردند و مردم و به خصوص بزرگان مستکبر آنها نیز همواره ادله دعوت انبیاء (وصیت و علم و شهادت ملکوتی و دعوت به حاکمیت خدا) را مسخره می کردند و می گفتند اگر معجزه قاهری بیاورید و آن عذابی را که وعده داده اید فراهم کنید، بر ما آشکار می شود که شما راست می گوید.

آیا خداوند قادر نبوده که این پیشنهاد آنها را عملی کند؟! پس چرا غالباً از این امر ابراء دارد

۱ - تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۱۳.

۲ - ر.ک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۴.

و آنها را وعده به آینده می‌دهد؟! چون ظهور آیت قاهره و معجزه تردید ناپذیر مستلزم پایان امتحان و آغاز هلاکت و أجل منکران است. رحمت واسعه الهی و صبر و حلم بی اندازه خداوند مقتضی مهلت و فرصت برای بازگشت و ایمان به غیب است، نه هلاکت عاجل. با این همه قرآن کریم از این حقیقت تلخ به روشنی خبر می‌دهد و می‌فرماید: آنانکه کلمه پروردگارت بر آنها محقق شده هرگز نمی‌آورند، و اگر همه معجزات برایشان بیاید نیز ایمان نخواهند آورد تا اینکه عذاب دردناک سراغشان بیاید.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ^۱

آیا این بار هم این واقعیت تلخ برای چندمین بار تکرار خواهد شد و مدعیان انتظار ظهور امام مهدی (علیه السلام) اجل و عذاب و نابودی خودشان را انتظار می‌کشند؟!

تطبیق قانون معرفت حجت بر سید احمد الحسن

پس از آنکه اصول و فروع قانون معرفت حجت را از نگاه عقل و قرآن و احادیث بررسی کردیم، باید ببینیم که آیا سید احمد الحسن که مدعی مقام ولایت بر مردم و وصایت امام مهدی (علیه السلام) است، مصداق این قانون می‌باشد یا نه، چون او تنها به همین قانون ثابت و محکم و لا یتغیّر معرفت حجت‌های الهی استدلال و احتجاج کرده و مهدی بودن خود را با وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و ملحقات و مؤیدات و مکملات آن، علم خاص به اهل بیت (علیهم السلام) و رایت و دعوت حاکمیت خدا و همچنین شهادت ملکوتی خداوند اثبات می‌کند.

أ. وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله)، نوشته بازدارنده از گمراهی

نخستین دلیل ادعای سید احمد الحسن، همان نصّ تشخیصی متمثل در وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و همچنین پیامبران و کتب آسمانی (تورات و انجیل) است. امامان معصوم گذشته نیز نام و اوصاف او را ذکر کرده‌اند. این در حقیقت به مثابه حکم نصب و معرفی نامه و حکم مأموریت اوست. دانستیم که هر خلیفه‌ای از خلفای الهی که به رسالت یا امامت گماشته شود با نصّ و وصیت خود را معرفی می‌کند و مردم و مؤمنان و منتظران مشاهده می‌کنند که اسم و اوصاف او توسط فرستادگان و اولیاء خدا بیان شده؛ پس می‌فهمند که او همان رسول و

حجت معرفی شده و بشارت داده شده است که به نزدشان آمده.

همچنین دانستیم که وصیت راه تشخیص مصداق حجت خداست؛ پس کسی جز صاحب آن نمی تواند مدعی آن شود و امامت و خلافت خودش را بوسیله آن اثبات کند، بویژه اگر آن نص تشخیصی و وصیت موصوف به نوشته بازدارنده از گمراهی باشد. ادله عقلی و قرآنی و روایی و همچنین تاریخی محکم و فراوانی بر این امر شهادت می دهد که هیچگاه قفل وصیتی جز به دست صاحب آن باز نشده و نمی شود، وگرنه وصیت راه شناخت حجت خدا نخواهد بود، بلکه دستمایه ای برای فریب و دکان داری و انحراف و گمراهی است. حاشا که خدا و خلفای خدا کسی را معرفی کنند تا با آن معرفی نامه حق و ولایت خود را اثبات کند، ولی نتواند از آن معرفی نامه تا زمان خودش محافظت کند و آن را در اختیار مدعیان کذاب قرار دهد.

با وجود اینکه تنها وصیت برجا مانده از رسول الله ﷺ در شب وفاتش روایتی است که شیخ طوسی در کتاب «الغیبة» آورده و این کتاب و سایر کتابهای روایی واجد متن این وصیت، صدها سال در اختیار همگان بوده و تا کنون دهها و بلکه صدها مدعی، ظهور و افول کرده اند، هیچ گاه شخصی به وصیت رسول الله ﷺ استناد نکرد و نخستین کسی که ولایت و وصایت خودش را با این وصیت اثبات نمود، سید احمد الحسن است. در مباحث گذشته دانستیم که روایات متواتر و متعدد از اهل بیت (علیهم السلام) راه شناخت قائم (علیه السلام) و صاحب الامر را وصیت پیامبر ﷺ بیان می کنند و همچنین رسول خدا ﷺ این وصیت را این گونه توصیف می کند که «این کتاب تا ابد شما را از گمراهی باز می دارد».

هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا

برای همین در این مدت طولانی اگرچه مدعیان دروغگوی بسیاری آمدند و بسیاری را فریب دادند، اما هیچ گاه کسی به واسطه این وصیت گمراه نشد و دست هیچ مدعی باطلی به این نوشته بازدارنده از گمراهی نرسید. تنها وصیت برجا مانده از رسول خدا ﷺ در شب وفات، مهمترین دلیل ولایت و وصایت سید احمد الحسن است.

متن وصیت و نحوه استدلال سید احمد الحسن به آن را قبلاً به اختصار بیان کردیم، اما خود سید یمانی در کتاب «وصیت مقدس نوشته بازدارنده از گمراهی» استدلال به وصیت

پیامبر ﷺ را از حیث عقلی و قرآنی و روایی، کامل بیان کرده است.

همه اوصاف مهدی اول (علیه السلام) در کتب آسمانی و احادیث آمده، اما ویژگی وصیت آن است که در احادیث متعدّد آمده که راه شناخت او وصیت رسول خدا ﷺ است. در مباحث گذشته دانستیم که اوصاف و شمایل ظاهری او و همچنین نام پدرش و کنیه و القاب و محل تولد و محل ظهور و قیامش در احادیث ذکر شده، حتی کنیه خاص او را امام علی (علیه السلام) در خطبه معروف «البیان» ذکر کرده است، آنگاه که میگوید: ای ابا العباس تو امام مردمی.

یا ابا العباس أنت إمام الناس.^۱

می دانید که هیچ یک از ائمه اطهار (علیهم السلام) کنیه ابو العباس نداشتند، اما سید احمد الحسن مکّنی به ابو العباس است و امام علی (علیه السلام) در این خطبه قائم (علیه السلام) را وصف می کند. امام مهدی (علیه السلام) در مدینه یا مدینه به دنیا نیامده، بلکه در سامراء متولد شده، در حالی که امام علی (علیه السلام) می فرماید: محل تولد مهدی مدینه است.

المهدي مولده بالمدينة.^۲

سید احمد الحسن در منطقه مدینه شهر بصره به دنیا آمده است. می دانیم که امام مهدی (علیه السلام) دو غیبت داشته که دومین آنها طبق احادیث فراوان، بسیار طولانی بوده و تا کنون حدود هزار و دویست سال از آن می گذرد، در حالی که امام علی (علیه السلام) می فرماید: غیبت و حیرتی دارد که شش روز یا شش ماه یا شش سال است؛ ضمن اینکه میدانیم امام مهدی (علیه السلام) یازدهمین فرزند امام علی (علیه السلام) و خودش امام دوازدهم است، در حالی که امام علی (علیه السلام) در وصف او می فرماید: از پشت یازدهمین فرزندم می آید. این مطالب را به اصبع بن نباته فرمود و حدیث آن به تفصیل در مباحث قبل بیان شد.^۳

امام مهدی (علیه السلام) اکنون بیش از هزار سال عمر دارد، در حالی که امام صادق (علیه السلام) فرمود: قائم از اولاد من به اندازه ابراهیم خلیل (علیه السلام) صد و بیست سال عمر می کند؛ شناخته می شود و سپس یک غیبتی در روزگار دارد و در صورت جوان موفق سی و دو ساله ظاهر می شود.

القائم من وُلدِي يُعَمَّرُ عُمُرَ الْخَلِيلِ عَشْرِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ بُدْرَى بِهِ ثُمَّ يَغِيبُ غَيْبَةً فِي الدَّهْرِ وَ يَطْهَرُ فِي

۱ - الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲ - التشریف بالمنن، ص ۱۵۴.

۳ - ر.ک: غیبت طوسی، ص ۱۶۵.

صُورَةُ شَابٍ مُّوْفِقِ ابْنِ اُتْتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً^۱

سید احمد الحسن متولد ۱۹۶۸ میلادی است و هم اکنون (در سال ۲۰۱۷) ۴۹ سال دارد، در حالی که هفده سال از عمر دعوت و ظهور او می‌گذرد، یعنی در اواخر ۱۹۹۹ و اوایل ۲۰۰۰ میلادی که دعوتش را آشکار کرد، دقیقاً ۳۲ سال داشت!!

می‌دانیم که امام مهدی علیه السلام بلند قد نیست، ابروهای پیوسته و صورت سفید دارد و لاغر نیست، بلکه مبدح البطن است و شکم دارد، در حالی که پیشتر در حدیث امام باقر علیه السلام گذشت که صاحب این امر چشمان گود و رنگ سبزه و ابروهای از هم باز و مشرف به بالا دارد^۲ و به شهادت موافقان و مخالفان او که در عراق زیارتش کرده‌اند، اینها اوصاف شمایل سید احمد الحسن است.

مادر امام مهدی علیه السلام نرگس، زنی رومی و سفید پوست بوده، در حالی که امام باقر علیه السلام فرمود: صاحب این امر که فرزند زن سیاه (تیره پوست) است، مانند یوسف علیه السلام امرش در یک شب اصلاح می‌شود.

إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهُ مِنْ يُوسُفَ ابْنِ أَمَةٍ سَوْدَاءَ يُصَلِّحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ^۳

اگر بخواهم همه روایاتی که در باره اوصاف مهدی اول علیه السلام آمده را بررسی کنم، باید کتاب مستقلی بنویسم، اما در یک کلام، ائمه اطهار علیهم السلام به گونه‌ای او را توصیف کرده‌اند که حتی از نظر حساب قانون احتمالات ریاضی هم شخصی با همه این اوصاف غیر از سید احمد الحسن در گذشته و حال وجود نداشته و ندارد. وانگهی اهل بیت علیهم السلام نشانه‌های بسیار دقیقی برای زمان ظهور و دعوت و قیام قائم و مهدی اول علیه السلام بیان کرده‌اند که در مباحث آینده به برخی از آنها می‌پردازیم، یعنی مثلاً به صراحت بیان کردند که همزمان با آمدن قائم علیه السلام ملخهای قرمز در غیر فصلشان ظاهر میشوند و این اتفاق سالها قبل و دقیقاً همزمان با آغاز دعوت فراگیر مهدی اول علیه السلام در چند کشور خاورمیانه محقق شد.

در چنین زمانی با تحقق تدریجی همه نشانه‌ها، آیا انسان عاقل و مؤمن منتظر، تنها کسی را که با وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سایر نصوص کتب آسمانی و روایات رمزآلود اهل

۱ - غیبت نعمانی، ص ۱۸۹.

۲ - ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۲۱۵.

۳ - غیبت نعمانی، ص ۱۶۳.

بیت (علیه السلام) و علم خاص اهل البیت (علیهم السلام) و پرچم خاص به امام مهدی (علیه السلام) و شهادت ملکوتی مستقیم خدا و رسولان و ائمه اطهار (علیهم السلام) آمده را انکار می‌کند؟! حسبن الله نعم الوکیل.

ب. علم

دومین دلیل حقایق سید احمد الحسن دانشی است که فقط حجت‌های خدا داشتند، یعنی علم به ظاهر و باطن کتاب و دین خدا، زیرا کسی که از طرف خدا برای امامت و حکومت بر اساس کتاب خدا فرستاده شده، بی شک باید به آن عالم باشد و علمش بر خلاف دانش‌های بشری، نه اکتسابی است که از حوزه و دانشگاه به دست بیاید و نه اختلاف و تناقضی در آن است و نه همراه با حدس و گمان و اجتهاد است.

سید احمد الحسن هنگامی که برای این امر از سوی امام عصر (علیه السلام) گماشته و فرستاده شد، همان علمی را اظهار کرد که همه انبیاء و ائمه را با آن شناختیم، یعنی از محکمت و متشابهات قرآن و انجیل و زبور از او پرسیدند و پاسخ گفت و پرسش‌هایی را پاسخ داد که دیگران از آن عاجز بودند و اسرار و رموزی را از آیات و روایات و علوم و حقایق تاریخ انبیاء (علیهم السلام) و ... کشف و بیان کرد که تنها از معصومین (علیهم السلام) صادر می‌شود.

سید احمد الحسن از آغاز تا کنون بارها عالمان مسلمان و مسیحی و یهودی را مخاطب قرار داده که در باره حقایق علم و دین با او مناظره شفاهی و کتبی کنند یا کتاب‌هایی که نوشته را بخوانند و مانند آن را بیاورند و آن را نقض کنند، اما کسی با او مقابله علمی نکرد. مدعیان علم و فقاہت نیز صرفاً به تکذیب و تکفیر او پرداختند، همچنانکه گذشتگان آنها نیز همواره همین ترفند را به عنوان کوتاهترین و ساده‌ترین راه در مقابل با دعوت خلفای الهی زمان خودشان بکار می‌بردند.

هر انسان حق جو و آزاده‌ای می‌تواند به سایت رسمی یمانی (علیه السلام) مراجعه کند و کتاب‌های او را دریافت و مطالعه نماید تا ببیند آیا این شخص همان علمی که اجداد مطهرش داشتند را دارد یا نه؟ و آیا علم این شخص با علم فقیهان و مفسران و فیلسوفان و عارفان و متکلمان و محدثان قابل مقایسه هست یا نه؟

www.almahdyoon.co

همچنین می‌توانید از کانال‌های متعددی در تلگرام که کتاب‌های سید احمد الحسن و شاگردان و اصحابش را منتشر می‌کنند استفاده کنید.

https://t.me/Yamani_Library

بسیاری از معاندین دعوت یمانی علیه السلام نیز به عالم بودن و بلکه به اعلم بودن او در بین دانشمندان زمان معترف هستند. شیخ محمد یعقوبی از مراجع معروف نجف که پس از آشکار شدن دعوت یمانی علیه السلام فتوا به قتل او داد، همان کسی است که نخستین کتاب سید احمد الحسن به نام «سرگردانی یا راهی به سوی خدا» را در تیراژ وسیع در نجف چاپ نموده و بین طلاب نجف منتشر نموده و تمجیدهای عجیبی در باره شخصیت او داشت و او را مُصلِح و منجی حوزه می‌دانست!!

سید احمد الحسن نخستین کسی است که توانست الحاد علمی غرب را با نوشتن کتاب ارزشمند «توهم الحاد» به چالش بکشد و با زبان علم (نه زبان حوزوی و جدلی) از ساحت خداوند یکتا و دین الهی و انبیای خدا و تمدن دینی انبیا و حقانیت قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام دفاع کند و آنچه که دانشمندان ملحد مغرب زمین به عنوان دلیل بر دروغ بودن دین یا اعتقاد به خدا و تعارض علم و دین مطرح می‌کردند را با اسلوب علمی پاسخ بگوید و بزرگان الحاد غرب (ریچارد داوکینز و استفان هاوکینگز) را به مناظره علمی دعوت کند. اهمیت و عظمت این کتاب در حدی است که حتی شبکه «المنار» وابسته به دفتر حزب الله لبنان در برنامه‌ای از دکتر توفیق مغربی دعوت کرد تا در باره اهمیت این کتاب در معادلات علمی و دینی جهان توضیح دهد و در همان برنامه گفت که این نخستین مناظره علمی میان دین و الحاد است.

<https://www.youtube.com/watch?v=XGANvSr\WTo>

نویسنده ناچیز این کتاب، شخصاً با برخی از علمای برجسته قم در باره مسئله یمانی علیه السلام گفتگو کردم و شنیدم که می‌گویند: ما کتاب متشابهات او را خواندیم و در باره علمش حرفی نداریم، ولی ادعایش برای ما اثبات نشده است!!

۵۲ کتاب از سید احمد الحسن تا کنون در علوم و معارف گوناگون دینی به چاپ رسیده که همه آنها در نوع خود بی‌سابقه و حیرت‌انگیز است، تا جایی که برخی از معاندان او به یاوه‌گویی مبتلا شده‌اند و می‌گویند علم خیره‌کننده او محصول الهام شیاطین یا تلاش طولانی مدت چندین دانشگاه و پژوهشگاه شیعه‌شناسی در تل‌آویو است!!

ج. پرچم حاکمیت خدا

در روایات آمده که پرچم امام مهدی (علیه السلام) «البيعة لله» است. از منظر دلیل عقلی کسی که خلیفه خدا باشد بی شک باید مردم را به حاکمیت خدا در زمین بخواند، نه حاکمیت مردم، زیرا مُلک و مُلک این عالم متعلق به حقّ تعالی است؛ قانون او باید در زمین اجرا شود و خلیفه منصّب و منصوص او باید در زمین حکومت کند.

آیا ممکن است خداوند کسی را به خلافت در زمین برگزیند، اما خود آن خلیفه هنگامی که به سراغ مردم می رود بگوید که نصب و جعل خداوند را رها کنیم و خودمان مجدداً با انتخابات و دموکراسی یا طبق نظر فلان شخص یا فلان گروه قدرتمند، برای خودمان یک حاکم و امیری انتخاب کنیم؟!

قطعاً کسی که مردم را به سمت شوری و حاکمیت مردم (جمهوری) دعوت می کند نمی تواند حاکمی الهی باشد، چون حاکم الهی با یک حکم و سند الهی (وصیت و نص) می آید و همه را امر به اطاعت از خود می کند، چون اطاعت از هر شخص دیگری مساوی با سرکشی از فرمان و نصب و جعل الهی است و خلیفه خدا هرگز به این طغیان و شرک رضایت نمی دهد.

بنابراین سومین نشانه اصلی و راه شناخت خلیفه خدا آن است که مردم را تنها به حاکمیت خدا و حکومت خلیفه منصوب و منصوص الهی دعوت می کند، نه به حاکمیت یک شخص و گروه مقتدر (دیکتاتوری) یا حاکمیت اکثریت مردم (دموکراسی)، زیرا این امر در تناقضی آشکار با نصب و نصّ الهی (دلیل اول = وصیت) و به معنای پشت پا زدن به اصل ربوبیت و مالکیت و حاکمیت الله است. خلیفه خدا نه مردم را به حاکمیت طاغوت دعوت می کند و نه هیچ طاغوت و حاکمیتی غیر از حاکمیت الله را امضاء و تأیید می کند.

سید احمد الحسن با وصیت و علم آل محمد (علیهم السلام) خود را معرفی کرد و همزمان با سقوط دیکتاتور عراق صدام و ورود نیروهای آمریکا به عراق و تلاش نیروهای اشغالگر برای پیاده سازی مدل دموکراسی (حاکمیت مردم) در مهد دولت عدل الهی و مقرّ اصلی حاکمیت امام مهدی (علیه السلام) مردم عراق را نسبت به این انحراف عظیم هشدار داد. کتاب «حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم» را نوشت و بارها به این سوغاتی منحوس دجال اکبر (امریکا) اعتراض کرد و عالمان و فقیهان را تخطئه نمود که چرا بر خلاف اصل و اساس همه شرایع آسمانی و بر خلاف سیره همه انبیاء و اولیاء و اوصیاء گذشته و حتی علما و فقهای سلف، به جمهوری و دموکراسی و انتخابات رضایت دادید و با تبعیت از منهج دجال اکبر و شیطان بزرگ، او را

خشنود کردید؟!

او که خود خلیفه صاحب وصیت و علم است، مردم را به بیعت با امام مهدی علیه السلام و وصی و فرستاده او دعوت کرد و از پیروی منهج امریکا و بیروان فکری آن تحذیر داد. او در حال حاضر تنها کسی است که مردم را به حاکمیت الله دعوت می کند و پرچم و دعوت «البیعة لله» را به اهتزاز درآورد، چون هم خودش خلیفه منصوب الهی است و هم فرستاده و وصی امام دوازدهم حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است.

روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام در این باره رسیده که راه شناخت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و صاحب الأمر و مهدی علیه السلام وصیت و علم و رایت و دعوت حاکمیت خدا (البیعة لله) است و سید احمد الحسن نخستین و تنها کسی بود که خود را با همین سه امر اثبات کرد و به همین سه نشانه اصلی احتجاج و استدلال نمود؛ همان سه نشانه و قانونی که همه انبیاء و رسولان و اوصیاء گذشته به واسطه آن شناخته شدند.

علاوه بر این سه نشانه اصلی، ادله و آیات دیگری نیز بر حقانیت سید احمد الحسن شهادت می دهند.

د. شهادت ملکوتی

طبق احادیث اهل بیت علیهم السلام شیطان نمی تواند در خواب به صورت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام متمثل شود؛ پس هر که در خواب آن ذوات قدسی را ببیند و شهادت آنان بر حقانیت دعوت سید احمد الحسن را بشنود، خود آنان را دیده و کلامشان را شنیده و این مطمئن ترین و ساده ترین راه برای انسانهای پاکنهاد و سلیم القلب است.

دانستیم که نمونه های فراوانی در تاریخ وجود دارد که کسانی از همین طریق، خلیفه خدا را شناخته و با یاری او به فوز و سعادت ابدی رسیدند. البته شرط صدق رؤیا به عنوان راه شناخت حجت این است که اولاً رؤیاهای فراوانی به صورت متواتر از افراد مختلف دیده شده باشد و ثانیاً آن رؤیایا مطابق با نصّ تشخیصی و حکم تنصیب الهی باشد، یعنی صاحب این امر که نامش در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده را معرفی و تأیید کنند.

در مباحث گذشته دانستیم که در آخر الزمان مؤمنان از طریق رؤیای صادق قائم علیه السلام را می شناسند، بلکه حقیقت ندای آسمانی جبرائیل علیه السلام نیز همین رؤیای صادق و کشف صادق

است.

اینکه در این سالها هزاران نفر از نقاط مختلف دنیا و با گویشها و عقاید و سنتهای متفاوت، پیامهای ملکوتی مشابهی دریافت کرده‌اند که شهادت به امر سید احمد الحسن می‌دهد، به چه معناست؟! آیا عالم ملکوت و رؤیای صادقه از تحت ربوبیت ذات اقدس الهی خارج شده و (العیاذ بالله) تحت اداره شیاطین قرار گرفته است؟!
قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ه. معجزات و کرامات و غیبات

اگرچه معجزه راه شناخت حجت خدا نیست و در میان همه پیامبران، تنها تعداد کمی از آنها معجزه آورده‌اند که غالباً با انکار و تکذیب مخالفان روبرو شده و سبب اتهام آنها به جادوگری بوده و در موارد بسیاری، همین معجزات زمینه حلول غضب و عذاب الهی شده است، اما سید احمد الحسن امور خارق العاده و کرامات و غیبات و معجزات فراوانی در این پانزده سال از خود اظهار کرده که برخی از آنها مستند است.

برای مثال یکی از شیوخ معاند، در برنامه‌ای تلویزیونی از ایشان می‌خواهد که اگر واقعاً راست می‌گوی و وصی امام زمان (علیه السلام) هستید پس شارون (نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی) را بکش که این ظالم مسلمانان مظلوم فلسطین را بسیار آزار داده؛ دیگر اینکه کاری کن که من در این برنامه تلویزیونی ظاهر نشوم. تو اگر یکی از این دو معجزه را اظهار کنی به تو ایمان خواهیم آورد.

جالب است که علی کورانی دیگر در آن برنامه ظاهر نشد (در حالی که برنامه مزبور به صورت هفتگی و مسلسل وار پخش می‌شد) و شارون نیز پس از اندکی به درک واصل شد. مدتی بعد از این شخص پرسیدند که چرا بعد از تحقق این دو معجزه ای که خواسته بودی باز هم سید احمد الحسن را انکار می‌کنی؟! گفت: منظور من اولمرت بوده، نه شارون. ضمناً عدم حضور بنده در آن برنامه هم به دلیل فلان مشکل بوده و ربطی به ایشان نداشته است. حالا اگر ایشان راست می‌گویند پس باید محاسن من را تبدیل به محاسن سیاه کند تا به او ایمان بیاورم و الآن اعلام کند که اولمرت را هم می‌کشد!!

<https://www.youtube.com/watch?v=qzj\IAdi۹E>

دوستان و حتی دشمنان ایشان، معتقدند که حوادث فراوانی را پیش از وقوع به طور دقیق پیش بینی کردند و اموری را از غیب اظهار کردند، از جمله زمانی که صدام ملعون در جشن تولد خود دستور داد که قرآن را با خون خودش بنویسند، ایشان اعلام کردند که این آخرین تولد صدام است و در کمتر از یک سال این طاغوت به درک واصل شد. همچنین روزی قبل از شهادت شهید سید محمد صادق صدر (ره) حادثه شهادت ایشان را پیش بینی کردند و ارتداد گروهی از کسانی که به ایشان ایمان آورده بودند را با ذکر اسم اعلام کردند.

سگفتا! معاندان لجباز همواره می گویند که این چیزی جز سحر نیست، در حالی که وقتی از اخبارات غیبی قرآن کریم (مانند غلبه روم) و اخبارات غیبی انبیاء و رسولان و اوصیاء (علیهم السلام) سخن می گویند تأکید می کنند که این امور نشانه حقانیت دعوت و ادعای آنها بوده!! گویا تاریخ بار دیگر تکرار می شود و بزرگان قوم فرعون در برابر معجزات موسی (علیه السلام) می گویند: این فرد جادوگر بزرگی است.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

و تعجب می کنند که فردی از میان آنها به عنوان منذر (هشدار دهنده) مبعوث شود و هر بار که رسولی برایشان فرستاده می شود می گویند که این جادوگر کذابی است.

وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ

قرآن کریم فرمود که هیچ پیامبری قبل از این نیامده مگر اینکه گفتند جادوگر یا دیوانه است.

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

۱ - اعراف: ۱۰۹.

۲ - ص: ۴.

۳ - ذاریات: ۵۲.

گفتار سوم

شبهات رجانیوزی بر دعوت یمانی

پس از آنکه با کلیات اعتقاد یمانیون و ادله آنها آشنا شدیم و دانستیم که یمانی موعود حجتی از حجت‌های خداست و تنها از طریق قانون ثابت و محکم معرفت حجت شناخته می‌شود، اینک به مقاله‌ای که در سایت خبری رجانیوز مدتی پیش انتشار یافته به دقت نظر می‌کنیم تا ببینیم آنها چه برداشتی از دعوت یمانی (علیه السلام) دارند و با چه مستندات و دلایلی با این دعوت مبارک مهدوی مخالفت می‌کنند؟

برای همین، نخست هر بخش از اشکالات و شبهات آنها را بدون تغییر نقل می‌کنیم و در ادامه هر بخش را به طور جداگانه بررسی و واکاوی می‌نماییم.

این مقاله نوشته «مصطفی امیری» است و نخستین بار در سایت فرهنگ نیوز منتشر شده و سپس در سایت رجانیوز و احیاناً برخی از سایتهای خبری و فرهنگی دیگر. با توجه به مباحثی که در مقدمه ملاحظه کردید، خواهید دید که غالب مخالفان و منتقدان به این دعوت مبارک مهدوی، حتی زحمت مطالعه یک جزوه یا کتابچه را پیرامون ادله و محتوای این دعوت نمی‌کنند و مخالفت و عنادشان صرفاً مبتنی بر پاره‌ای اطلاعات ژورنالیستی است.

خروج زود هنگام یمانی پیش از خراسانی و سفیانی

نامبرده در بخش نخست می‌نویسد:

«نشانه‌های ظهور، از جذاب‌ترین و پرطرفدارترین و درعین حال از آسیب‌پذیرترین بخش‌های معارف مهدوی است. اختصاص بخش عمده‌ای از روایات مهدویت به این موضوع، بهترین گواه بر این مسئله است. این جذابیت از سویی باعث افزایش اقبال عمومی به این مسئله و در نتیجه اصل اندیشه مهدویت می‌شود، اما از سوی دیگر، افزون بر ایجاد زمینه برای ورود خرافات، طمع شیادان و مدعیان دروغین را برای جعل و تحریف روایات، دو چندان می‌کند. از این رو، نظر به فقدان پژوهش‌های مستند در این

زمینه، شایسته است با انجام تحقیقات مبتنی بر اصول و قواعد فهم حدیث و با جداسازی مطالب مستند از غیر مستند، علاوه بر پالایش معارف مهدویت از خرافات، زمینه‌های سوءاستفاده از این موضوع از میان برداشته شود. در این مقاله کوشیده خواهد شد تا ابعاد مختلف قیام یمانی که از نشانه‌های حتمی ظهور امام مهدی است، به صورت مستند بررسی شود.

جریان مدعی مهدویت و انتخاب کشور عراق؟

با وجود گذشت بیش از ۱۰ سال از ادعای احمد الحسن بصری مبنی بر قیام یمانی و نادیده گرفتن روایاتی که قیام یمانی و خراسانی و نیز خروج سفیانی را در سال واحدی می داند، سر در آوردن یمانی دروغین از شهر بصره و متولد شدن او در کشور عراق، مطلب دیگری است که شخص به اصطلاح (!) امام سیزدهم شیعیان، منجی و احياناً اربابان پشت پرده او، بدان نیندیشیده بودند و یا اینکه مصلحت را بر انتخاب کشور عراق برای شروع این کار می دانستند تا بتوانند در زمان مناسب، از سوی کشور عراق را کانون حوادث، آشوب و فتنه جدید، قرار دهند و به تقابل با فرهنگ غالب شیعی و مراجع عظام تقلید شیعه و قدرت معنوی آنها برآیند و از سوی دیگر همسایگی این کشور با کشورهایی که اکثریت جمعیت آن را شیعیان دوازده امامی تشکیل می دهند، باعث می شود تا به نوعی آنها را جذب خود نموده و با انشعاب گروهی از شیعیان، روند فرقه سازی اجانب و استعمارگران در خاورمیانه، تداوم پیدا کند و به نوعی پازل تکفیر در اسلام، با تشکیل داعش در اهل سنت و تشکیل جریان مدعی یمانی در شیعه، تکمیل شود.»

چنانکه ملاحظه کردید نخستین اشکال نویسنده بر دعوت یمانی این است که او قبل از خراسانی و سفیانی قیام کرده و اصطلاحاً ده سال زودتر از دو پرچمدار دیگر آمده است. اگر اندکی در مفردات روایات دقت می کرد می فهمید که بر اساس روایات اهل بیت (علیهم السلام) خروج سفیانی و خراسانی و یمانی در یک زمان است، نه لزوماً دعوت و ظهور و بیعت گرفتنشان. واژه خروج در لغت به معنای بیرون آمدن است و در اصطلاح این گونه روایات به معنای قیام و لشکر کشی است. هر خروجی مقدماتی دارد، یعنی هر شخص و گروهی قبل از قیام مسلحانه و خروج نظامی، نخست ظهور می کند و سپس دعوت می کند و سپس بیعت می گیرد و سپس تجهیز و تأسیس لشکر می کند و سپس در مرحله نهایی قیام مسلحانه و خروج

نظامی را شروع می‌کند.

جریان سفیانی و خراسانی نیز این گونه هستند، یعنی خروج سفیانی در ماه رجب به معنای آن نیست که این نهضت و جنبش تا قبل از ماه رجب سال ظهور هیچ بروز و ظهور و دعوت و بیعتی ندارد، بلکه دقیقاً بالعکس، چون خروج دفعی و تصادفی نیست، بلکه جریان سفیانی برای این خروج نهایی ناچار از سالها قبل یارگیری و نفوذ و ظهور و تبلیغات و تجهیز سپاه کرده‌اند تا در ماه رجب سال ظهور لشکرکشی کنند. آیا شما از سالها پیش و به طور خاص از زمان حمله اشغالگران امریکا به خاورمیانه، رد پای ظهور و بروز و یارگیری و تبلیغات این جریان منحوس اموی را در خاورمیانه ندیده‌اید و نمی‌بینید؟! آیا رد پای تبلیغات گسترده و یارگیری جریان خراسانی را ندیده و نمی‌بینید؟! آیا همین شبهه را در باره جریان موسوم به سفیانی و خراسانی را هم وارد می‌دانید؟!

یمانی علیه السلام صاحب یک دعوت الهی است و در نتیجه قطعاً از نظر عقلایی برای لشکرکشی گسترده و خروج مسلحانه در موعد مقرر باید سالها قبل کار دعوت و تبلیغات و یارگیری و تجهیز لشکر را انجام دهد و در غیر این صورت، امکان خروج و قیام او همزمان با سفیانی و خراسانی منتفی است.

تولد و ظهور یمانی از بصره به جای یمن

اشکال دوم نویسنده آن است که چرا این یمانی از بصره متولد شده و اهل عراق است؟ در مباحث گذشته دانستیم که اوصاف مذکور برای شخصیت یمانی موعود، تنها بر خلیفه خدا و مهدی اول و قائم قبل از امام عصر علیه السلام صادق است و این شخص همان اولین اصحاب و فرزند و وصی و فرستاده امام عصر علیه السلام است که نام و مشخصاتش در وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است و مستحضرید که رسول الله صلی الله علیه و آله در وصف اولین اصحاب و مقربان امام مهدی علیه السلام فرمودند که او از اهل بصره است. پس اگر اهل درایت و فهم و دقت در احادیث اهل بیت علیهم السلام باشید خواهید دید که یمانی موعود مفترض الطاعه فقط باید از بصره برخیزد تا وصف اول المقربین و اول المؤمنین و اول المهتدیین بر او تطبیق کند و اگر از هر منطقه دیگری برخاسته بود شاید می‌توانستیم بر او اشکال کنیم که چرا ادعایش با مجموع روایات اهل بیت علیهم السلام سازگاری ندارد؟!

در مباحث گذشته دانستیم که کلمه «یمانی» در اصطلاح روایات به معنای اهل بیت (علیهم السلام) است و این اصطلاح رمزی برای قائم و مهدی اول (علیهم السلام) است و شخصیت این یمانی موعود قطعاً غیر از شخص یمنی و زیدی است که قبل از سفیانی از صنعا یمن قیام می‌کند و از اولاد زید بن علی (علیهم السلام) است و همراهی و یاری او هرگز توصیه نشده است و قیامش نیز پیش از قیام سفیانی است.

در نتیجه دومین اشکال پرتماق نویسنده نیز هیچ وزن و جایگاه علمی ندارد و بطلان آن با توجه به مطالبی که به طور مختصر در فصلهای آغازین گذشت، روشن است.

امام سیزدهم شیعیان!!

یکی از طعنه‌های مخالفان دعوت یمانی (علیهم السلام) این است که می‌گویند: سید احمد الحسن خود را امام سیزدهم شیعیان معرفی کرده است، در حالی که شیعیان صرفاً به دوازده امام ایمان دارند.

از مطالبی که در مباحث قبل گذشت دانستیم که بر اساس وصیت شب وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) و روایات اهل بیت (علیهم السلام) حجت‌های خدا و اوصیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عبارتند از دوازده امام و دوازده مهدی که همان اولاد و وارثان و خلفای بعد از امام عصر (علیهم السلام) هستند.

بنابراین ما نه سیزده امامی هستیم و نه بیست و چهار امامی، بلکه تابع نص وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستیم، یعنی دوازده امام و دوازده مهدی را به عنوان حجت‌های الهی پذیرفته‌ایم، نه قدمی جلوتر از این نص تشخیصی و حیانی می‌رویم و نه قدمی از آن عقب می‌نشینیم.

امامت مهدیین و بخصوص مهدی اول

حال به برخی از روایات مربوط به خلافت و وصایت مهدیین (علیهم السلام) و بخصوص مهدی اول (علیهم السلام) توجه کنید:

۱. امام صادق (علیهم السلام) فرمود: از ما اهل بیت (علیهم السلام) پس از قائم (علیهم السلام) دوازده مهدی از نسل

حسین (علیهم السلام) است.

إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَيْ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

۲. امام صادق علیه السلام در روایت مشابه دیگری فرمود: از ما اهل بیت علیهم السلام پس از قائم علیه السلام یازده مهدی از نسل حسین علیه السلام است.

إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲

بیشتر بیان کردیم که در روایات اهل بیت علیهم السلام مهدی اول علیه السلام نیز همچون پدرش امام محمد بن الحسن علیه السلام قائم نامیده می‌شود. روایت نخست فرمود که بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی داریم، یعنی بعد از امام عصر علیه السلام دوازده مهدی خواهند بود، اما در روایت دوم فرمود: بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی داریم، یعنی بعد از احمد علیه السلام یازده مهدی وجود دارد.

۳. امام سجاد علیه السلام فرمود: قائم ما قیام می‌کند و بعد از او دوازده مهدی خواهد بود.

يَقُومُ الْقَائِمُ مَتَى تُمْ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا.^۳

۴. ابوبصیر به امام صادق علیه السلام می‌گوید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من از پدرت امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی است. حضرت فرمود: پدرم گفت که دوازده مهدی و نگفت که دوازده امام، لکن آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا. فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقَّتَانَا.^۴

برخی از مخالفین با توجه به این روایت می‌گویند: مهدیین صرفاً شیعیانی پاک هستند که مردم را به حق و ولایت دعوت می‌کنند و حجت خدا نیستند. در پاسخ باید بگوییم:

در روایات متعددی که برخی از آنها در ادامه خواهد آمد، اهل بیت علیهم السلام مهدیین را به عنوان امام و خلیفه و وصی معرفی کرده‌اند؛ پس قطعاً معنای این روایت آن نیست که مهدیین حجت خدا نیستند، بلکه این روایات و روایات مشابه و از جمله وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله بیانگر این مطلب است که مقام مهدیین از مقام ائمه اثنا عشر علیهم السلام پایین‌تر

۱ - مختصر البصائر، ص ۱۴۲ و ۱۶۶.

۲ - غیبت طوسی، ص ۴۷۸.

۳ - شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۰۰.

۴ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۸.

است و اگرچه هر دو دسته از حجت‌های الهی هستند، اما مهدیین پیروان و شیعیان راستین ائمه علیهم‌السلام محسوب می‌شوند.

شیعه بودن با امام بودن منافاتی ندارد، چنانکه قرآن کریم در باره ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید: یکی از شیعیان او ابراهیم است.

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ^۱

ظاهر معنای آیه این است که یکی از شیعیان نوح علیه‌السلام حضرت ابراهیم علیه‌السلام است، اما اهل بیت علیهم‌السلام در تأویل آیه فرمودند یعنی ابراهیم علیه‌السلام یکی از شیعیان علی علیه‌السلام است. با این حال، قرآن کریم در جای دیگری حضرت ابراهیم علیه‌السلام را به صراحت امام معرفی می‌کند.

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۲

پس منصب امامت و خلافت الهی منافاتی با شیعه بودن ندارد و بلکه هر رسول و نبی و حتی که امام گشته، حتماً شیعه علی علیه‌السلام بوده. امام رضا علیه‌السلام در عتاب به گروهی که خود را شیعه حضرت علی علیه‌السلام خوانده بودند، فرمود: وای بر شما، شیعه علی علیه‌السلام فقط حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر بودند که هیچ یک از اوامر او را مخالفت نکردند و مرتکب هیچ یک از نواهی او نشدند.

وَيَحْكُمُ إِلَيْهَا شِيعَتُهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم‌السلام وَ سَلْمَانَ وَ أَبِي دَرَّ وَ الْمُقَدَّادَ وَ عَمَّارَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، الَّذِينَ لَمْ يَخَالِفُوا شَيْئًا مِنْ أَوْامِرِهِ، وَ لَمْ يَرْتَكِبُوا شَيْئًا مِنْ [فُتُونٍ] زَوَاجِرِهِ^۳

آیا شیعه بودن حسن و حسین علیهم‌السلام منافاتی با امامت آنها دارد؟!

روشنترین دلیل بر اینکه مهدیین نیز صاحب مقام امامت و خلافت الهی هستند، این است که در حدیث وصیت شب وفات رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده که امام مهدی علیه‌السلام باید امامت و خلافت و وصایت را تسلیم به فرزندش احمد علیه‌السلام کند. حال اگر بگویید که مهدیین حجت و خلیفه خدا نیستند، پس چطور زمین از حجت خدا خالی می‌شود و چگونه حضرت حجت علیه‌السلام این امر را به مهدی اول علیه‌السلام و فرزندانش واگذار می‌کند؟!

مهدیین نسبت به ائمه معصومین علیهم‌السلام شیعه هستند و نسبت به بقیه مردم، حجت و امام

۱ - صافات: ۸۳

۲ - بقره: ۱۲۴.

۳ - التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری، ص ۳۱۳.

هستند و این دو منافاتی با هم ندارد.

۵. امام باقر علیه السلام در حدیثی که فضیلت کوفه را بیان می‌کرد فرمود: و در آن کوفه مسجد سهیل (سهله) است که خدا هیچ پیامبری مبعوث نکرده مگر اینکه در آن نماز خوانده است؛ و از همین مسجد عدل خدا ظاهر می‌شود و قائم خدا و قائمان بعد از او در همین مسجد خواهند بود و اینجا منزل انبیاء و اوصیاء و صالحان است.

و فِيهَا مَسْجِدُ سَهَيْلِ الَّذِي لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَ قَدْ صَلَّى فِيهِ وَ مِنْهَا يَطْهَرُ عَدْلُ اللَّهِ وَ فِيهَا يَكُونُ قَائِمُهُ وَ الْقَوْمُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هِيَ مَنَازِلُ النَّبِيِّينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الصَّالِحِينَ.^۱

۶. در یکی از زیارت‌های وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام می‌خوانیم: سلام بر تو ای امام مهدی ثقه و پاکیزه و کشنده هر خباثت پلید. سلام بر تو از جانب غلامت که منتظر ظهور عدل توست. سلام بر تو ای مولای من و پسر مولای من و آقای من و پسر آقایان من و سلام بر ولی عهده‌های تو (اوصیای تو) و قائمان به امر پس از تو. سلام بر تو و بر همه آن قائمان پس از تو و بر همه ائمه و رحمت و برکات خدا..... سلام بر والیان عهدش و بر امامان از نسلش. خدایا بر آنها صلوات بفرست و آنها را به آرزوهایشان برسان و عمرشان را طولانی کن و

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمُهْدِيُّ الثَّقَةُ النَّقِيُّ وَ قَاتِلِ كُلَّ حَبِثٍ رَدِيٍّ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ عَبْدِكَ وَ الْمُنتَظِرِ لظُهُورِ عَدْلِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ ابْنَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ ابْنَ سَادَتِي وَ عَلَى أَوْلِي عَهْدِكَ وَ الْقَوْمِ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الْأُمَّةِ أَجْمَعِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ..... السَّلَامُ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ عَلَى الْأُمَّةِ مِنْ وَوَدَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَمَانَهُمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ أَعِزَّ نَصْرَهُمْ وَ ...^۲

فعلاً به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. همین قدر بدانید که روایات مهدیین متواتر است و برخی از محققین انصار تا بیش از هفتاد روایت را در این باره گردآوری کرده‌اند.

ضدیت و مخالفت با مرجعیت شیعه

می‌گویند: این جریان در صدد مبارزه با مراجع تقلید شیعه و جلوگیری از قدرت معنوی آنهاست.

آیا می‌دانید که طبق احادیث، مهمترین دشمنان قائم علیه السلام همان فقهای گمراه عصر ظهور

۱ - کامل الزیارات، ص ۳۰.

۲ - بحار الأنوار، ج ۹۹، صص ۲۲۷ - ۲۲۸.

هستند؟!

برای نمونه به چند روایت ذیل توجه کنید تا ببینید که آیا فقهای عصر ظهور و حتی فقهای شیعه ساکن در عراق، از یاران و پشتیبانان قائم (علیه السلام) خواهند بود یا از دشمنان و مخالفان صف اول او؟

۱. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در معراج از خدای سبحان می پرسد که قیام قائم ما چه زمانی است؟ حق تعالی پاسخ می دهد: هنگامی که علم برداشته شود و جهل ظاهر شود و قاریان (اهل علوم دینی) فراوان شوند و عمل اندک شود و قتل بسیار شود و فقیهان هدایتگر کم شوند و فقیهان گمراه و خائن بسیار شوند و شاعران بسیار شوند و مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) خروج کند و دجالی از مشرق و از سیستان خارج شود و سفیانی ظاهر شود.

فَقُلْتُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ فَأَوْحَى إِلَهُي جَلَّ وَ عَزَّ يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَ ظَهَرَ الْجَهْلُ وَ كَثُرَ الْقُرَاءُ وَ قَلَّ الْعَمَلُ وَ كَثُرَ الْقَتْلُ وَ قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَ كَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ وَ الْخَوْنَةَ وَ كَثُرَ الشُّعْرَاءُ وَ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَدِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ ظُهُورُ الدَّجَالِ يَخْرُجُ بِالمَشْرِيقِ مِنْ سِجِسْتَانَ وَ ظُهُورُ السُّفْيَانِيِّ!

می بینید که خدای سبحان، موضوع افزایش فقیهان گمراه و خائن و دجال کیش را به عنوان علامات زمان قیام قائم (علیه السلام) معرفی می کند و این نشان می دهد که موضوع گمراهی عمده فقهای عصر ظهور به قدری مسلم و روشن است که قابل انکار نبوده و آن را به عنوان نشانه آشکاری برای فرارسیدن زمان قیام قائم (علیه السلام) ذکر کردند!

۲. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: زمانی بر مردم می آید که از قرآن چیزی جز رسم و خطش باقی نمی ماند و از اسلام چیزی جز اسمش باقی نمی ماند. خود را مسلمان می نامند با اینکه دورترین مردم از حقیقت اسلام هستند. مساجدشان آباد است، در حالی که از هدایت خالی و ویران است. فقهای آن زمان بدترین فقهای زیر آسمان هستند که فتنه از سمت آنان بیرون می آید و به خودشان برمی گردد.

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمُّونَ بِهِ وَ هُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَ هِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَفَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ!

چه کسانی خود را مسلمان و بلکه محور اسلام می دانند و چرا باید دوترین مردم از

۱ - کمال الدین، ج ۱، صص ۲۵۱ - ۲۵۲.

۲ - الکافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

حقیقت اسلام باشند؟! چرا فقهای آن زمان بدترین و شرترین فقهای زیر آسمان هستند؟! چه فتنه‌ای از آنان بیرون می‌آید و به خودشان برمی‌گردد؟! آیا در چنین زمانی می‌توان در امر اعتقاد و دین به چنین گروهی تکیه کرد؟!

۳. رسول الله ﷺ فرمودند: زمانی بر مردم می‌آید که شکم‌هایشان خدایشان است و زانوشان قبله آنهاست و پول‌هایشان دینشان و شرفشان به اموال و کالاهایشان. از ایمان چیزی جز اسمش و از اسلام چیزی جز رسم و خطوطش و از قرآن چیزی جز درسش باقی نمی‌ماند. مساجدشان آباد و قلوبشان خراب از هدایت است. علمایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین هستند. در چنین زمانی خداوند آنها را به چهار مصیبت مبتلا می‌کند: جور سلاطین و قحطی و ظلم از سوی متولیان امور و حکام.

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبَلَتُهُمْ وَ دَنَائِرُهُمْ دِينُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرَسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى عُلَمَائُهُمْ أَشْرُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ حِينَئِذٍ ابْتَلَاهُمْ اللَّهُ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ جَوْرٍ مِنَ السُّلْطَانِ وَ قَحْطٍ مِنَ الزَّمَانِ وَ ظَلْمٍ مِنَ الْوَلَاةِ وَ الْحُكَامِ^۱.

آیا می‌توان به گروهی اعتماد کرد که بدترین خلق خدا در روی زمین هستند؟!

۴. شخصی از رسول الله ﷺ در باره زمان قیامت یا قیام قائم علیه السلام پرسید و حضرت در پاسخ فرمودند: آن امر در هنگام خباث امیران و مدهانه و سستی قاریان (طالبان علوم) و نفاق علماء است.

أَيُّهَا السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ تَكُونُ عِنْدَ خُبْتِ الْأَمْرَاءِ وَ مَذَاهِنَةِ الْقُرَاءِ وَ نِفَاقِ الْعُلَمَاءِ^۲.

۵. امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه مفصلی پیرامون قائم علیه السلام فرمودند: او از کسانی که بدون علم و یقین (از روی ظن و گمان) فتوی می‌دهند انتقام می‌گیرد. پس خودشان و اتباعشان نابود شوند. آیا دین خدا ناقص بود که آنان تماش کردند یا کژی در آن بود که راستش کردند؟!

و ينتقم من أهل الفتوى في الدين لما لا يعلمون فتحسا لهم و لأتباعهم أكان الدين ناقصا فتمموه أم كان به عوج فقوموه^۳.

۶. مالک بن زمره می‌گوید که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مالک حال تو چگونه است

۱ - جامع الأخبار، ص ۱۲۹.

۲ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۶۷.

۳ - الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۸۹.

آنگاه که شیعیان این گونه اختلاف کنند (و انگشتانش را در هم داخل کرد)؟ به حضرت عرض کردم: در آن هنگام هیچ خیری نخواهد بود. حضرت فرمود: همه خیر در همان زمان است، چون قائم مالهیل^ع قیام می کند و هفتاد نفر از آن کسانی که بر خدا و رسولش دروغ می بستند را پیش می کشد و آنان را می کشد و در نتیجه خداوند شیعیان ما را بر یک امر و ولایت جمع می کند.

عَنْ مَالِكِ بْنِ صَمْرَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا مَالِكُ بِنَ صَمْرَةَ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ هَكَذَا وَ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَ أَدَخَلَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ قَالَ الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا مَالِكُ عِنْدَ ذَلِكَ يَوْمٌ قَامَتَا فَيَقْدُمُ سَبْعِينَ رَجُلًا يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَيَقْتُلُهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ^۱

معنای دروغ بستن بر خدا و رسول^ص چیست و چه کسانی بر خدا و رسولش دروغ می بستند و چیزهایی را به آنان نسبت می دهند که واقعیت ندارد؟! همه می دانند که انسانهای عادی چنین شأنی ندارند که به عنوان سخنگوی دین و خدا و رسول^ص سخن بگویند و بتوانند بر خدا و رسول^ص دروغ ببندند و موجب اختلاف شیعیان شوند، بلکه این امر تنها شأن بزرگان و فقیهان است. برای اینکه معنای این روایت را بهتر بفهمیم به روایت دیگری از امام صادق^ع توجه کنید.

ابوبصیر می گوید به امام صادق^ع گفتم که گاهی مسائل جدیدی بر ما وارد می شود که حکم و پاسخ آنها را در قرآن و سنت و روایات نمی دانیم و در نتیجه خودمان اجتهاد می کنیم و نظر می دهیم. نظر شما در باره این کار چیست؟ حضرت فرمود: نه، چون اگر پاسخ صحیح بدهید پاداشی ندارید و اگر اشتباه بگویند بر خداوند دروغ بسته اید.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَرِدُ عَلَيْنَا أَشْيَاءٌ لَيْسَ نَعْرِفُهَا فِي كِتَابٍ وَ لَا سُنَّةٍ فَتَنْظُرُ فِيهَا فَقَالَ لَا أَمَّا إِنَّكَ إِنْ أَصَبْتَ لَمْ تُؤْجَرْ وَ إِنْ أَخْطَأْتَ كَذَّبْتَ عَلَى اللَّهِ.^۲

قرآن کریم می فرماید ظالمترین اشخاص همین کسانی هستند که بر خدا دروغ بسته و می گویند که بر من وحی می شود (و از سوی خدا دستور می گیرم) با اینکه چیزی بر او وحی نمی شود و می گویند که من نیز مانند دینی که خدا نازل کرده نازل می کنم.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا

۱ - الغيبة للنعمانی، ص ۲۰۶.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

أَنْزَلَ اللَّهُ^۱

امام باقر (علیه السلام) در باره معنای این آیه و معنای *افتراء* بر خدا/ فرمود: یعنی هر کسی جز امام که ادعای امامت کند (و از سوی خدا و رسولش به امامت نصب و وصیت نشده باشد).

من ادعی الإمامة دون الإمام^۲.

امام صادق (علیه السلام) نیز در حدیث مشابهی فرمود: هر کس ادعای امامت و رهبری و ولایت کند و واقعاً امام نباشد بر خدا و رسولش و بر ما اهل بیت (علیهم السلام) دروغ بسته است.

مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَيْنَا.^۳

بنابراین یکی از مصادیق مهم دروغ بستن بر خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) همین ادعای امامت و ولایت از سوی کسانی است که نشانه‌های امامت (وصیت و علم و رایت) را ندارند. حال با مقایسه این آیه و روایات مذکور می‌توانیم بفهمیم که منظور امام علی (علیه السلام) چیست و چه کسانی با دروغ بستن بر خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) موجب اختلاف شیعیان می‌شوند و قائم (علیه السلام) با نابودی آنان، ریشه اختلاف را می‌کند و مردم را بر یک ولایت و امر واحد جمع می‌کند؟

رسول الله (صلی الله علیه و آله) یکی دیگر از مصادیق مهم دروغ بستن بر خدا را معرفی کرده و فرمود: هر که با رأی و نظر خود قرآن را تفسیر کند بر خدا دروغ بسته است و هر که بدون علم (بلکه با ظن و گمان) برای مردم فتوا دهد، مورد لعن فرشتگان آسمان و زمین قرار می‌گیرد و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش به سمت جهنم است.

مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ مَنْ افْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلٌ إِلَى النَّارِ.^۴

پس فهمیدیم که چه کسانی با دروغ بستن بر خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) عامل اصلی اختلاف شیعیان هستند و امام مهدی (علیه السلام) با انتقام از آنها در کوفه، اختلافات شیعیان را ریشه‌کن می‌کند و آنان را بر امر و ولایت واحدی جمع می‌کند.

حال به نظر شما، آیا امام مهدی (علیه السلام) تابع مرام و روش فقها و مفسران و علما و مدعیان امامت و ولایت در زمان غیبت خواهد بود یا با آنان به گونه دیگری برخورد خواهد کرد؟!

۱ - انعام: ۹۳.

۲ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳ - الإمامة و التبصرة، ص ۱۳۶.

۴ - کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۷.

۷. ابی الجارود می گوید از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم که قیام قائم شما (علیه السلام) چه زمانی است؟ فرمود: شما او را درک نمی کنید. گفتم: اهل زمانش چه؟ فرمود: اهل زمانش را هم درک نمی کنی. قائم ما (علیه السلام) زمانی قیام به حق می کند که کاملاً از شیعیان مایوس می شود؛ مردم را سه مرتبه دعوت می کند و هیچ کس پاسخش را نمی دهد؛ ... تا جایی که فرمود: به سمت کوفه می رود؛ پس شانزده هزار نفر از کسانی که «بتربه» نامیده می شوند از کوفه خارج می شوند در حالی که سلاح به دست دارند، همگی قاریان قرآن و فقیهان در دین هستند و پیشانی شان در اثر سجده گود شده و لباسهایشان بلند است و نفاق آنان را در بر گرفته و همگی می گویند: ای پسر فاطمه برگرد؛ ما نیازی به تو نداریم. پس بر این جماعت در پشت نجف شمشیر می کشد و از عصر تا شب دوشنبه آنان را سریعتر از قصابها می کشد و هیچ یک از آنها باقی نمی ماند و هیچ یک از اصحاب قائم (علیه السلام) مورد اصابت قرار نمی گیرند.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يَا أَبَا الْجَارُودِ، لَا تُدْرِكُونَ. فَقُلْتُ: أَهْلَ زَمَانِهِ. فَقَالَ: وَ لَنْ تُدْرِكَ أَهْلَ زَمَانِهِ، يَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ إِيَّاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، يَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ... وَ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الثُّرَيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَّحُوا جَبَاهَهُمْ، وَ سَمَّرُوا ثِيَابَهُمْ، وَ عَمَّهُمُ النَّقَاقُ، وَ كَلَّمَهُمْ يَقُولُونَ: يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، ارْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ. فَيَضَعُ السَّيْفَ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ عَشِيَّةَ الْإِنْتِنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزُورٍ، فَلَا يَفُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ، وَ لَا يُصَابُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدٌ.^۱

نکات قابل تأملی در این روایت وجود دارد؛ مثلاً اینکه قائم (علیه السلام) هنگامی قیام می کند که کاملاً از شیعیانش مایوس شده، به چه معناست؟! مگر شیعیانش چه مسیری پیش گرفته اند و در زمان غیبت چه کرده اند که او کاملاً از آنها نا امید می شود؟!

چرا سه بار مردم را دعوت می کند و هیچ کسی پاسخش را نمی دهد؟! مگر فقهاء و نواب عام و علمای شیعه نباید پیش از مردم دعوت امام مهدی (علیه السلام) را بشنوند و اجابت کنند؟! آنها در آن زمان کجایند و چه می کنند؟!

پاسخ در همین روایت ذکر شده. آنها در این زمان کاملاً از وجود مهدی (علیه السلام) بی نیاز هستند و برای خود خلأ او را پر کرده اند و به همین سبب مقابلش می ایستند و می گویند که برگرد، چون ما نیازی به شما نداریم!!

نکته دیگر اینکه این جماعت همگی فقیه در دین هستند و می دانیم که شانزده هزار فقیه

سنی هیچ گاه در نجف (مرکز تشیع عالم) نبوده و نیستند و اوصافی که در این روایت برای این جماعت ذکر شده همگی مربوط به فقیهان و طلاب شیعه است، چون اولاً اهل کوفه و نجف هستند (نه حجاز و سوریه و مصر و ...) و ثانیاً پیشانی آنها در اثر سجده گود شده، در حالی که وهابیهها بر مهر سجده نمی کنند تا پیشانی شان قرح شود و لباس بلند نمی پوشند، بلکه غالباً سلفیهها و وهابیهها دشمنه کوتاه می پوشند.

شانزده هزار فقیه و طلبه شیعه چرا باید در کوفه مقابل امام مهدی علیه السلام بایستند و در مقابلش سلاح بردارند و بگویند که برگرد و ما از تو بی نیازیم؟!

نکته دیگر اینکه این جماعت را بتریه می نامند، شاید به این معنا که امام مهدی علیه السلام را ابتر می دانند و اعتقادی به خلف و وصی و فرزند او ندارند، چنانکه مشرکان رسول الله صلی الله علیه و آله را ابتر می خواندند، یعنی گمان می کردند که او چون فرزند پسر ندارد، وصی و خلفی نخواهد داشت. بتریه و واقفیه زمان ظهور هم این اعتقاد را در مورد امام مهدی علیه السلام دارند، یعنی یا منکر فرزندان امام مهدی علیه السلام هستند، یا اینکه می گویند فرزندان وصی او نیستند.

این قائم که وارد کوفه می شود و بتریه با او می جنگند کیست؟ امام مهدی علیه السلام یا وصی او؟! روشن است که بتریه منکر فرزند و وصی صاحب الزمان علیه السلام هستند، نه خودش.

۸. از امام باقر علیه السلام روایت شده: وقتی مهدی علیه السلام خروج کند، دشمن آشکاری جز فقیهان ندارد، چون ریاست یا تفاوت با عوام برایشان نمی ماند و با ظهور و قیام او، دیگر فقط به اندکی از احکام واقعی علم دارند و به سبب خروج این امام اختلافات احکام از جهان برداشته می شود. و اگر شمشیر و قدرت در دست او نبود، همه فقهاء فتوا به قتلش می دادند.

عن ابی جعفر علیه السلام: و اذا خرج هذا الامام المهدي فليس له عدو مبن الا الفقهاء خاصة، فانهم لا يبقی لهم رئاسة و لا تمیز عن العامة و لا یبقی لهم علم بحکم الاقلیل، و یرتفع الخلاف من العالم فی الاحکام بخروج هذا الامام، و لو لا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله.^۱

۹. امام حسن عسکری علیه السلام به ابی هاشم جعفری فرمود: زمانی بر مردم می آید که چهره هایشان شاد و قلوبشان تیره است. سنت بین آنها بدعت است و بدعت بینشان سنت است. مؤمن بین آنها تحقیر شده و فاسق بینشان با وقار و عظمت است. فرمانروایان آنها جاهل و ستمکار هستند و علمایشان در دربار ظالمان رفت و آمد می کنند. ثروتمندانشان توشه

فقراء را می‌زدند و کوچکهایشان بر بزرگان مقدم می‌شوند. هر جاهلی نزد آنها کارشناس محسوب می‌شود و هر که غذای سالش را داشته باشد فقیر محسوب می‌شود. بین مخلص و مرتاب (اهل شک و نفاق) تمییز نمی‌دهند و میش را از گرگ نمی‌شناسند. علمایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین هستند، چون گرایش به فلسفه و تصوف دارند!! به خدا قسم که آنها اهل انحراف و عدول از حق هستند. در محبت مخالفان ما (اهل سنت و ناصبی‌ها) زیاده‌روی می‌کنند (مثلاً آنها را برادر و بلکه جان خود می‌دانند!!) و شیعیان و دوستان ما را گمراه می‌کنند. اگر به منصبی برسند از رشوه گرفتن سیر نمی‌شوند و اگر از منصب دور شوند با ریاکاری خدا را عبادت می‌کنند. آگاه باشید که آنان راهزن راه مؤمنان و مبلغ مذهب ملحدان هستند. پس هر که آنان را درک کند باید از آنان حذر کند و دین و ایمانش را از آنان حفظ کند. سپس فرمود: ای اباهاشم، این مطلب را پدرم از پدرانش از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده. این از اسرار ماست؛ پس آن را از غیر اهلسن کتمان کن.

عَنْ الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ يَا أَبَا هَاشِمٍ سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وَجُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُتَكَدِّرَةٌ السَّنَةُ فِيهِمْ بَدْعَةٌ وَ الْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَ الْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُؤَفَّرٌ أَمْرَاؤُهُمْ جَاهِلُونَ جَائِرُونَ وَ عِلْمَاؤُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظُّلْمَةِ [سَائِرُونَ] أَغْيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءُ وَ أَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكِبَرَاءِ وَ كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَيْرٌ وَ كُلُّ مُجِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَ الْمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الصَّانَ مِنَ الذَّنَابِ عِلْمَاؤُهُمْ شَرَّارٌ خَلَقَ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ وَ أَيْمَنَ اللَّهُ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَ التَّحَرُّفِ يَبَالِغُونَ فِي حُبِّ مَخَالِفِنَا وَ يَضْلُونَ شِيَعَتَنَا وَ مَوَالِينَا إِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرِّشَاءِ وَ إِنْ خَذَلُوا عَبْدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّيَاءِ أَلَّا إِنَّهُمْ قَطَاعٌ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدُّعَاءُ إِلَى نَحْلَةِ الْمُلْحَدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرْهُمْ وَ لْيُصْنِ دِينَهُ وَ إِيْمَانَهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ هَذَا مَا حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ هُوَ مِنْ أَسْرَارِنَا فَانْتَمِهِ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ!

به نظر می‌رسد مضامین این روایت صریح، نیازی به توضیح ندارد!!

۱۰. امام صادق (علیه السلام) فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند با جهالتی از مردم مواجه می‌شود که بسیار شدیدتر از جاهلان عصر جاهلیت است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) با آن روبرو شد. گفتم: این جاهلیت چگونه است؟ فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی به سمت مردم آمد که آنها سنگ و صخره و شاخه درخت و چوپهای تراشیده می‌پرستیدند و هنگامی که قائم ما قیام کند به سمت مردم می‌آید در حالی که همه آنها کتاب خدا را بر ضد او تأویل می‌کنند و به آن احتجاج می‌کنند. سپس فرمود: به خدا قسم عدل قائم (علیه السلام) وارد خانه آنها می‌شود، همان

گونه که گرما و سرما وارد خانه‌ها می‌شود.

إِنْ قَامِمْنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ الْعِيدَانَ وَ الخُشْبَ الْمُنْحَوْتَةَ وَ إِنْ قَامِمْنَا إِذَا قَامَ أَقْبَلَ النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَ الْقُرُ'.^۱

آیا مردم عادی کتاب خدا را بر ضد قائم (علیه السلام) تأویل می‌کنند یا این جاهلیت مخصوص علمای بی عمل است که عمرشان را در مسیر تفسیر دین و متون دینی صرف کرده‌اند؟! ۱۱. امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر قائم ما قیام کند نخست از کذابان شیعه شروع می‌کند و آنها را می‌کشد:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَوْ قَامَ قَائِمُنَا بَدَأَ بِكَذَّابِي الشَّيْعَةِ فَفَقَتَلَهُمْ.^۲

منظور از کذابان شیعه چیست؟ آیا کسانی که در معاملات روزمره خود به طور عادی دروغ می‌گویند، یا کسانی که از راه دروغ بستن بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزگار می‌گذرانند؟! قبلاً بیان شد که این کذابان همان فقهای اهل رأی هستند که در باره دین خدا با آراء خود اظهار نظر می‌کنند و ادعای ولایت و امامت دارند و بر اساس این حدیث، نخستین دشمنان قائم (علیه السلام) همین گروه هستند و قائم (علیه السلام) از مبارزه با همین دسته کار خود را شروع می‌کند. ۱۲. از امام صادق (علیه السلام) شنیده شد که فرمود: هنگامی که قائم ما خروج کند، کسانی که گمان می‌شد که اهل ولایت و یاری او هستند از امر و ولایت او بیرون می‌روند و کسانی شبیه خورشیدپرستان و ماهپرستان داخل امر او می‌شوند.

إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ ﷺ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عِبْدَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ.^۳

چه کسانی همواره از اهل یاری قائم (علیه السلام) شمرده می‌شدند و نام مهدی (علیه السلام) را به یدک می‌کشیدند؟! به چه کسانی لقب سربازان امام زمان، نواب امام زمان، سربازان گمنام امام زمان و لشکر امام زمان (علیه السلام) داده می‌شد و تصور می‌شد که نخستین یاران قائم (علیه السلام) خواهند بود؟! اینها همان کسانی‌اند که از امر او خارج شده و چه بسا به صف دشمنانش بیبوندند.

۱ - الغيبة للنعمانی، ص ۲۹۷.

۲ - رجال الکشی، ص ۳۹۹.

۳ - الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۷.

۱۳. امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر آینه خداوند امر قائم ما را به وسیله کسانی یاری خواهد کرد که هیچ بهره و جایگاهی ندارند و اگر امر ما فرا برسد کسانی از آن خارج می‌شوند که امروز مشغول پرستش بتها هستند.

لَيُنْصُرَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ مِمَّنْ لَا خَلْقَ لَهُ وَ تَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرُنَا لَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْيَوْمَ مُقِيمٌ عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ^۱.

منظور از کسانی که امروز مشغول پرستش بتها هستند چیست؟ آیا در زمان امام صادق (علیه السلام) بت و بت پرستی وجود داشت؟! وانگهی مگر بت پرستان اصلاً داخل امر امامت بوده‌اند که از آن خارج شوند؟!

برای فهم این مطلب باز هم به امام صادق (علیه السلام) مراجعه می‌کنیم. ابوبصیر از حضرت پرسید که معنای این آیه چیست؟ **اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ^۲** (اهل کتاب (یهود و نصاری) عالمان و عارفان خود را به جای خدا به عنوان رب انتخاب کردند).

حضرت فرمود: به خدا قسم آنها را به پرستش خودشان دعوت نکردند و اگر هم مردم را به پرستش خودشان دعوت می‌کردند، مردم قبول نمی‌کردند، اما حرامی را برایشان حلال کردند و حلالی را برایشان حرام کردند و در نتیجه مردم نیز این عالمان را بدون آنکه خود بفهمند عبادت کردند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَ لَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً وَ حَرَمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ^۳.

پس منظور از بت، ابوحنیفه و امثال اویند که دکان فقاقت و تفسیر برای مردم گشودند و منظور از بت پرستان پیروان و مقلدان فقه‌های غیر معصوم و خطاکار و اهل رأی در هر زمان و هر لباس و سمتی هستند.

هنگام قیام قائم (علیه السلام) چنین کسانی از ولایت او خارج می‌شوند، اما بت پرستان عادی اصلاً داخل در ولایت اهل بیت (علیهم السلام) نبودند تا در زمان قائم (علیه السلام) از آن خارج شوند. با توجه به این روایات صریح که تنها نمونه‌ای از دهها روایت پیرامون مذمت علما و

۱ - الغيبة للطوسی، ص ۴۵۰.

۲ - توبه: ۳۱.

۳ - المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۶.

فقه‌های آخر الزمان (اعم از علمای شیعه و سنی) است، آیا باز هم می‌توان انتقاد سید احمد الحسن به رفتار و روش و گفتار برخی علمای شیعه را دلیل بطلان دعوت او دانست؟! آیا حقانیت قائم (علیه السلام) به وسیله علمای آخر الزمان شناخته می‌شود، یا حقانیت علما از طریق تأیید قائم (علیه السلام) و اجدادش شناخته می‌شود؟! سید احمد الحسن در خطبه‌ای می‌گوید: شما را به خدا قسم، آیا قبل از آنکه به علمای آخر الزمان مراجعه کنید و در باره حقانیت قائم (علیه السلام) سؤال کنید، نباید به محمد و آل محمد (علیهم السلام) مراجعه می‌کردید تا در باره حال و وضع علمای آخر الزمان سؤال کنید؟! آیا آل محمد (علیهم السلام) هیچگاه (حتی در یک حدیث) از علمای زمان ظهور و قیام قائم (علیه السلام) تمجید کرده‌اند؟! و

کتم کراف، کفت و کر، کتم پنج
در نماز اگر کسی است، یک حرف است

چند سؤال ساده از شیعیان مراجع

در این بخش از نویسنده محترم چند سؤال بسیار ساده داریم که امیدواریم پاسخی مستند و علمی به این سؤالات ارائه بدهند:

۱. آیا یک دلیل محکم قرآنی یا روایی بر حجیت و صحت روش فقها و تکلیف مردم به تقلید از آنها در امر دین دارید؟! به چه دلیل روش و دین فقهای خود را صحیح می‌دانید و هر روشی غیر از آن را باطل و انحراف می‌پندارید، در حالی که حتی یک حدیث برای اثبات اعتقاد شما مبنی بر وجوب تقلید از فقهای غیر معصوم وجود ندارد؟! و

۲. برداشت شما از روایات فراوانی که بیان می‌کنند که قائم (علیه السلام) با فقها و به طور خاص با فقهای عراق و کوفه می‌جنگد و عده کثیری از آنان را می‌کشد و آنان نخستین گروهی هستند که با قائم (علیه السلام) مخالفت و محاربه می‌کنند، چیست؟! آیا مصداقی برای این فقیهان گمراه عصر ظهور می‌شناسید و اصل این مطلب که در روایات فراوانی به آن تصریح شده است را قبول دارید؟! با این وجود، اگر خود امام عصر (علیه السلام) ظهور کرد و آنچه در این روایات فراوان آمده است را محقق کرد، آیا شما او را هم عامل استکبار می‌دانید و به دلیل مخالفت با فقها یا مخالفت فقهاء با او، حکم به انحراف و بطلان دعوت و ادعایش می‌کنید؟! و

احتمالاً در پاسخ خواهید گفت که خود امام مهدی (علیه السلام) هر کاری بکند مورد قبول و تأیید ماست، اما باید بگویید که خود مهدی موعود (علیه السلام) کیست و چگونه و با چه قانونی او را

می شناسید؟! آیا با همان قانون معرفت حجت (وصیت و علم و رایت حاکمیه الله) می شناسید یا با تأیید فقهای مورد نظر خود؟! در صورت نخست، پس چرا سید احمد الحسن که با همین قانون معرفت حجت آمده و شما را دعوت می کند را تکذیب و تکفیر می کنید؟! در صورت دوم، پس قطعاً شما جزو کسانی خواهید بود که امام مهدی (علیه السلام) را هم تکفیر و تکذیب خواهید کرد، چون بر اساس روایات فروان او صدها تن از این گروه (فقهای ضلال) را به دلیل مخالفت و محاربه با دعوت و قیامش، به قتل خواهد رساند و شما با قانون فعلی خود، قطعاً چنین کسی را مفسد فی الأرض خواهید دانست، نه مهدی موعود و منجی و مصلح جهانی!!

۳. اگر شخصی واقعاً مصداق مهدی منتظر (علیه السلام) باشد و همه نشانه های مذکور در نصوص و روایات را داشته باشد و سالها عموم مردم و خصوص فقیهان شیعه را به سمت بیعت و قبول دعوت الهی خود فراخواند و فقیهان شیعه پاسخ مثبتی به دعوتش ندهند، بلکه با او مخالفت و دشمنی کنند و فتوا به قتلش بدهند، حال آن مهدی واقعی به نظر شما باید چه موضعی در مورد این دسته از دشمنانش اتخاذ کند و باید چه برخوردی با این گروه داشته باشد؟! آیا نباید دشمنان خود را مفتضح کرده و با آنان مقابله نماید و در نهایت از آنان به دلیل جنایت و خیانت عظیمشان انتقام بگیرد؟! شما مهدی منتظر را از کجا می شناسید و قانون شناخت او چیست و آیا سید احمد الحسن با قانون و روشی غیر از آن قانون، دعوت مبارک مهدوی خود را اثبات کرده؟!

او بعد هفده سال از اعلام دعوتش، با کسانی که مسیر تکذیب و تکفیر و محاربه را پیش گرفتند، باید چه کند؟! آیا باید آنها را ستایش کند و مردم را به اطاعت آنها فراخواند؟!

۴. سید احمد الحسن و انصارش دقیقاً چه اقدامی ضد فقهای شیعه انجام داده اند که مستحق سرزنش هستند؟ یعنی آنها چه اجحافی در حق فقیهان شیعه داشته اند؟ آیا مطالبه دلیل علمی از مراجع تقلید شما برای اثبات عقیده و وجوب تقلید از فقها و تکرار این مطالبه، گناهی قابل عقاب است؟! آیا عرضه کردن سؤالات علمی و ابراز جهل مدعیان علم و فقاقت و سپس پاسخ دادن به همان سؤالات، گناهی نابخشودنی است؟! آیا دعوت چندین باره آنها به مناظره علمی و حتی مباحثه جهت اتمام حجت بر همگان، عملی خلاف شرع است؟! آیا صدور بیانیه ای که در آن از فقیهان شیعه خواسته که اگر طالب معجزه هستند و با معجزه

ایمان می آورند، هر معجزه‌ای را به صورت اجماعی و اتفاقی پیشنهاد کنند و متعهد شوند که در صورت انجام آن معجزه به این دعوت الهی ایمان بیاورند و در مقابلش تسلیم شوند، خطایی بزرگ است؟!

جنایت و خیانتی که سید یمانی (علیه السلام) و انصارش در حق فقهای شیعه انجام داده‌اند چه بوده؟! آیا سید احمد الحسن فتوا به قتل مراجع داد یا برخی از مراجع عراق فتوا به قتل او و انصارش دادند؟! آیا سزای بحث و چالش جدی علمی با این حضرات و مطالبه دلیل محکم از آنها در مورد برخی از عقایدشان، مجوز این شده که زندگی سید احمد الحسن و خانواده و انصارش را در مخاطره بیندازند و صدها نفر از این جماعت را سالها به اتهامات واهی در زندان نگه دارند و اذیت و آزار کنند و ۲۸ نفر از انصار یمانی را در عراق به قتل برسانند؟! تحقیق کنید و پاسخ بدهید که دقیقاً کدام یک از طرفین، در حق دیگری خیانت و جنایت کرده و مستحق عقاب و تقبیح و شمات است؟!

فرقه‌سازی به نفع استکبار جهانی

می‌گویند: این دعوت موجب فرقه‌سازی درون شیعه شده و این فرقه‌سازی سیاست استعمار و استکبار جهانی است.

در پاسخ باید بگوییم که آیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اندک یاران وفادار او پس از شهادت رسول الله (صلی الله علیه و آله) به دلیل مخالفت با حاکمیت مردم و انتخاب امام در شورای سقیفه و التزام به وصیت کتبی و شفاهی رسول الله (صلی الله علیه و آله) متهم به فرقه‌سازی و رفض و شقاق و شکاف در امت اسلامی نشدند؟! حال آیا شما جماعت معدود و محدود پیروان وصی رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به دلیل ایجاد شکاف و فرقه در امت اسلام محکوم می‌کنید یا اکثریت تابع شورای سقیفه را متهم به ارتداد از مسیر اسلام ناب محمدی می‌نمایید؟!

امروز هم گروه اندکی با شعار «البیعه لله» و اختصاص حاکمیت به خلیفه منصوص و صاحب وصیت الهی، اصطلاحاً از عموم مسلمانان که مسیر حاکمیت مردم (شورا و انتخابات و دموکراسی) را پیش گرفته‌اند جدا شده و تبدیل به فرقه‌ای از هفتاد و سه فرقه موجود در بدنه امت اسلامی شده‌اند، اما آیا هر فرقه‌ای به صرف جدا بودن از بدنه امت اسلامی محکوم به بطلان و انحراف است؟! پس نشانه فرقه ناجیه چیست؟!

رسول الله ﷺ فرمود: امت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند که هفتاد و دو فرقه آن در آتش هستند و یکی در بهشت هستند؛ همانها که تابع وصی (صاحب وصیت) من هستند.

وَأُمْنِي تَفَرَّقُوا عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الْيَسِيَّةُ تَبِعَتْ وَصِيِّي.^۱

به نظر شما امروز چه فرقه‌ای متمسک به وصیت رسول الله ﷺ است، بطوری که در بین همگان با برچسب وصیت رسول الله ﷺ و پرچم *البيعة لله* و نفی شورا و انتخابات شناخته می‌شوند؟! آیا امروز هم می‌خواهید فرقه ناجیه را در خانه فاطمه (علیها السلام) از حیات اجتماعی منزل کنید و فاطمه زهرا (علیها السلام) را به سبب دفاع جانانه از وصیت و وصی رسول الله ﷺ بکشید و بر دستان وصی رسول الله ﷺ ریسمان ببندید و او را مجبور به همراهی با امام منتخب در شورای صحابه و علمای امت رسول الله ﷺ کنید؟! در این صورت تفاوت شما با پیشینیان و گذشتگان تا کیست؟!

فرقه تکفیری یمانیون یا داعش شیعی!!

می‌گویند: این فرقه تکفیری است و استعمار با تشکیل داعش در اهل سنت و جریان یمانی در شیعه، دو جریان موازی تکفیری سنی و شیعی تشکیل داده است.

در پاسخ باید بگوییم که اولاً به صورت مستند و تحقیقی بگویید که آیا سید یمانی (علیه السلام) شیعیان را تکفیر کرده یا اینکه فقها و مراجع شما، او و انصارش را به سبب اختلاف در عقیده تکفیر و اذیت و آزار کردند؟! چه کسی فتوا به قتل چه کسی داده است؟! آیا ناصر مکارم شیرازی انصار سید احمد الحسن را به صرف بیان ادله حقانیت ایشان از آیات و روایات متهم به افساد فی الأرض و محکوم به قتل نکرد؟! آیا علی سیستانی و محمد یعقوبی و کاظم حایری فتوا به قتل سید احمد الحسن ندادند؟!

وانگهی آیا دشمنان علی (علیه السلام) که دعوت و ادعای خلافت او را انکار کردند و با اصحاب شورا بیعت نمودند، از مسیر اسلام حقیقی مرتد نشدند؟! جریان دعوت امام مهدی (علیه السلام) و سید احمد الحسن نیز دقیقاً تابع همان مقررات است، یعنی منکران و دشمنان دعوت امام مهدی (علیه السلام) نیز همچون منکران و مخالفان حجت‌های قبل، هیچ بهره‌ای از اسلام حقیقی

ندارند، چون در مقابل امر خدا و حاکمیت الهی و خلیفه خدا تسلیم نیستند. بنابراین اعتقاد شما به مهدی موعود موجب تکفیر همه کسانی است که ولایت او را پذیرند، یعنی شما هم با ظهور امام عصر (علیه السلام) به جمع تکفیریون ملحق می‌شوید، بلکه اکنون هم تکفیری هستید، چون بعد نماز واجب در مساجد شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» می‌دهید، یا هر شخص و گروهی که زیر پرچم شما نباشد را با همه برچسبها از جمله منافق و کافر و صهیونیستی و انگلیسی و ... معرفی می‌کنید؛ پس اگر کمی منصف باشید دیگر نباید دیگران را تکفیری خطاب کنید، چون انصار سید احمد الحسن حتی اگر هم کسی را تکفیر کنند، می‌گویند که منکران وصی امام زمان (علیه السلام) و مخالفان ولایت مهدی (علیه السلام) کافرند، زیرا دلایل آشکار و صحیح بر اثبات حقانیت مهدی اول (علیه السلام) دارند و یمانی (علیه السلام) حجت را بر همه اهل زمین و اصحاب همه ادیان تمام کرده و اهل بیت (علیه السلام) به روشنی گفتند که مخالفت با یمانی مستوجب آتش است، اما شما مخالفان چیزی و کسی را لعن و تکفیر میکنید که حتی یک روایت بر اثبات اصل مدعایش ندارید بنابراین متأسفانه شما تکفیری شیعه هستید، در حالی که خودتان حقی در دین خدا ندارید که بتوانید کسی را کافر یا منافق یا مؤمن بنامید.

خداوند متعالی در قرآن کریم گروههایی را تکفیر و تفسیق کرده است. آیا خداوند سبحان را سردسته تکفیریهای عالم می‌دانید؟! حال بگویید که مسیر واقعی اسلام و دین حقیقی چیست و خلیفه خدا در هر زمان چگونه شناخته می‌شود و چگونه از دیگر مدعیان کذاب تمیز داده می‌شود؟ آیا سید احمد الحسن با همان قانون ثابت معرفت حجت بر شما احتجاج نکرده است؟! در این صورت به نظر شما مخالفان و دشمنان دعوت الهی او، کافر و منافق هستند یا مسلم و مؤمن؟!

تنها کسی که حق تکفیر و تفسیق مردم را دارد، خداوند و خلیفه اوست و هر کس دیگری اعم از مراجع تقلید شیعه و سنی و راهبان مسیحی و احبار یهودی و ... هیچ حقی در تشریح دین ندارند تا بتوانند مخالفان خود را تکفیر کنند، در حالی که فقیهان شیعه و سنی به سادگی مخالفان خود را تکفیر و حتی محکوم به مرگ می‌کنند. آیا شما سالهای متمادی پس از نمازهای خود شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» سر ندادید؟! آیا می‌دانید که هم‌اکنون بسیاری از شیعیان و حتی علمای شیعه مخالف با این فرضیه هستند و شما همه آنها را لعن و تکفیر می‌کنید؟!

بنابراین وقتی قائم آل محمد (علیه السلام) خود را با ادله همه خلفای گذشته خداوند اثبات کرد،

حتی اگر مخالفان و دشمنان خود را تکفیر بکنند حق دارد، با اینکه اکنون دقیقاً مسئله بر عکس است، یعنی مخالفان ایشان او و انصارش را تکفیر کردند!

پنهان بودن سرکرده فرقه

نویسنده در ادامه اظهار می کند:

«فرق انحرافی، به ویژه آنان که به نوعی مدعی باییت و مهدویت هستند، مشترکات فراوانی دارند که از جمله به چند مورد از آنها اشاره می شود:

۱. پنهان بودن سرکرده فرقه از دید عموم مردم

معمولاً سران فرق مدعی مهدویت از دید عموم مردم پنهان اند، چون اگر در انظار عمومی باشند نقاط ضعفشان بر همگان روشن می شود. نمونه آشکار این بحث، علی محمد باب شیرازی است که مدعی باییت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود. او در ابتدا توسط حاکم شیراز، دستگیر شد و به انظار عمومی آمد و در حبس خانگی قرار گرفت تا در میان مردم باشد. مردم رفتار وی را دیدند و گفتارش را شنیدند و بررسی کردند و در مدت کوتاهی، همه به کذب ادعای او پی بردند؛ لیکن با مرگ حاکم شیراز، فرار کرد و به اصفهان آمد، و مجدداً از دید مردم مخفی شد. پیروان و انصار او، چنان برای وی، تبلیغ کردند که هر آن کس او را نمی شناخت، گمان می کرد امام زمان ظهور کرده است. از این رو به سویش آمدند و در راهش جان دادند. جالب است، بدانید پس از اعدام باب، سفیر روس با یک نقاش سر جنازه او حاضر شد و از جسد بی جان او تصویری تهیه کرد و به گونه ای وانمود شد که او مهدی موعود بوده و شهیدی مقدس است.»

علت و ماهیت غیبت یمانی (علیه السلام)

جدای از داستانهای نامربوط و عوامفریبانه باب و بهاء، باید به این نکته توجه کنید که سید احمد الحسن و هیچ یک از خلفای الهی به خواست و پیشنهاد خود از چشمان عموم مردم مخفی و غایب نشدند، بلکه آنچه که موجب غیبت و پنهان شدن او و دیگر حجت‌های گذشته خداوند شده، اقدام دشمنان به قتل و دستگیری آنهاست.

غیبت قائم (علیه السلام) قبل از قیامش در کلام اهل بیت (علیهم السلام) به روشنی بیان شده. امام

صادق (علیه السلام) فرمود: قائم قبل از قیامش یک غیبت دارد.

لِلْقَائِمِ غَيْبَةٌ قَبْلَ قِيَامِهِ^۱

روشن است که امام مهدی (علیه السلام) دو غیبت داشته، نه یک غیبت و غیبت او از آغاز امامتش شروع شده، نه قبل از قیامش. مراد از چنین روایاتی غیبت اجباری قائم و مهدی اول (علیه السلام) پیش از قیام اوست. همچنین علت این غیبت اجباری قبل از قیام نیز در کلام اهل بیت (علیهم السلام) بیان شده.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: قائم (علیه السلام) قبل از قیامش یک غیبت دارد. زراره می‌گوید که پرسیدم: علت آن چیست؟ حضرت فرمود: می‌ترسد بر جان خودش که ذبح شود.

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لِلْقَائِمِ غَيْبَةٌ قَبْلَ قِيَامِهِ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الدَّبْحَ.^۲

سید احمد الحسن از آغاز، دعوتش را آشکارا در حوزه علمیه نجف آغاز کرد و نخستین کسانی که به او ایمان آوردند، طلاب حوزه علمیه نجف اشرف بودند و منزل او در نزدیکی مسجد کوفه، سالها محل رجوع مؤمنان و مخالفان و محققان بود و به مثابه دفتر مراجعات ایشان شده بود، تا اینکه صدام ملعون امر به دستگیری ایشان کرد و موجب فرار و متواری شدن او شد و عده زیادی از انصار ایشان را دستگیر و شکنجه کرد تا از او اعلام برائت کنند و حتی برخی همسایگان ایشان که از این موضوع هیچ اطلاعی نداشتند را هم دستگیر و شکنجه کرد.

پس از مرگ صدام ملعون دوباره به شکل علنی و رسمی در نجف مشغول تعلیم و تربیت و دعوت بود، تا اینکه در حوادث سال ۲۰۰۶ برخی از مراجع عراق گوی سبقت را از صدام ربودند و وجهه شرعی به تکفیر و تروریسم دادند و ایشان را مرتدّ و واجب القتل دانستند و با دست خود یکی دیگر از پیش‌بینی‌های دقیق اهل بیت (علیهم السلام) در مورد قائم (علیه السلام) و مواجهه فقهاء گمراه آخرالزمان با او را محقق کردند. در سال ۲۰۰۶ و حوادث غم‌انگیز و شرم‌آور ۲۰۰۸ متأسفانه با اجماعی تأمل‌برانگیز، نیروهای تحت امر مرجعیت و اشغالگران امریکا (دجال اکبر) و نیروهای دولتی عراق، در عملیاتی وسیع به حسینه‌های انصار در شهرهای مختلف عراق حمله کردند و عده‌ای را به شهادت رساندند و عده‌ای را دستگیر کردند و همه

۱ - دلائل الإمامة، ص ۵۳۵.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱.

حسینیه‌های انصار را تخریب کردند و همه تلاش خود را صرف کردند تا خود سید احمد الحسن را هم بیابند و به قتل برسانند. او برای همین از دیدگان عموم مخفی شد و بسیاری از انصار ایشان دستگیر و زندانی شدند.

بنابراین غیبت او خودخواسته و خودکرده نبود تا چنین اشکال سخیفی بر دعوت یمانی وارد کنید، بلکه معلول فتوای صدام و وارثانش بود و اگر قرار است کسی را بر این غیبت توییح کنید، باید دجال و شیصانی و سفیانی و اذنباشان را توییح کنید، نه آن حجت خدا که در اثر مزاحمت و توحش و گستاخی ایشان فراری و آواره شده است.

آن کسی که باید توییح و بازخواست شود، صدام و امریکا و همراهانشان هستند که باید پاسخ دهند که به کدام جرم، یمانی آل محمد علیهم السلام را مهدور الدم خواندند و مراجع عراقی به چه بهانه‌ای با امریکا و دولت عراق در این جنایت بزرگ همگام و همراه شدند و آیا ممکن است که شیطان بزرگ (امریکا) ماهیت و ذات شیطانی خود را از دست داده باشد و دنبال اصلاح و اقامه حق و عدل در عراق باشد که با آن همکاری کردید؟!

نویسنده مقاله مزبور مدعی است که یمانی علیه السلام به دلیل پوشاندن ضعف خود از مردم پنهان شد، در حالی که سید احمد الحسن در زمان حضور در حوزه نجف، نه تنها ضعفی ابراز نکرده، بلکه علم و عبادت و اخلاص و کرامت و اخلاقی از او دیده‌اند که حتی برخی از معاندین امروز او نیز در آن زمان به حمد و ستایش این بزرگوار مبادرت می‌ورزیدند. شیخ محمد یعقوبی (از مراجع معروف عراق) نخستین کتاب او (سرگردانی یا راهی به سوی خدا) را در تیراژ ۱۰۰۰۰ نسخه چاپ کرده و میان طلاب حوزه تقسیم کرده و طلاب را تشویق به خواندن آن کرد. سید احمد الحسن همان کسی است که برخی از مراجع عراق هنگامی که طرح اصلاح اقتصادی او و کارهایی مثل تأسیس دارالایتام و رسیدگی به فقرا و ایتمام عراق را دیدند، در باره‌اش می‌گفتند که رفتار او سیره امیرالمؤمنین علیه السلام را به یاد می‌آورد و او را عبد الله، صادق و امین می‌نامیدند و وجوهات شرعی به او می‌دادند تا به عنوان امین در دارالایتام هزینه کند.

او همان کسی است که علم و اخلاق و سیره علوی‌اش حتی بر دشمنان امروزش پنهان نبوده و به عظمت و مجد او اقرار می‌کردند، گرچه پس از آشکار شدن دعوت و ادعای او تکذیب و تکفیرش کردند و او را کذاب مجنون و ساحر خواندند، همچنانکه حضرت

محمد ﷺ را اهل مکه محمد امین می خواندند، اما پس از آنکه ادّعی وحی و رسالت کرد و عقیده و شریعتی خلاف اوهام آنها آورد، او را متهم به کذب و سحر و شعر و جنون نمودند. بنابراین اگر بزرگان شما جان او را به خطر نینداخته بودند، دیگر لازم نبود که مخفی شود تا به قول شما نقاط ضعف خود را پنهان کند! اصلاً آیا با توجه به این نکته بهتر نبود که او را رها کنند تا در بین مردم زندگی کند و خود مردم و طلاب حوزه با دیدن نقاط ضعفش از او منجزر شوند؟! پس چرا بزرگان شما این نکته ساده را نفهمیدند و خودشان کاری کردند که مدّعی مخفی شود و معایش را پنهان کند؟! آری، آنها می دانستند که حضور سید احمد الحسن و گشوده بودن درب خانه او، به تدریج موجب پلمپ شدن دکان های بی مایه و بی پایه مدّعیان است و به همین سبب تحمل حضور و آزادی او را نداشتند.

تکنیک قیاس مع الفارق با بهائیت و غیره

جناب آقای امیری با همین بضاعت اندکش حتماً می داند که داستان سرایی در باره بابت و بهائیت و ... حقانیت صاحب وصیت و علم و پرچم رسول الله ﷺ را نفی نخواهد کرد و غیبت او نیز لکنه ننگی بر مدّعیان فقاقت و زعامت اسلام است که در این جنایت و خیانت بزرگ، با دجال اکبر و دولت بنی عباس همدستی کردند.

یکی از مغالطات پر کاربرد معاندین، تنظیر و تشبیه و قیاس مع الفارق است. خردمندان می دانند که وجود شباهت ظاهری بین حق و باطل، چیزی را اثبات نمی کند. مثلاً روشنفکران برای تمسخر رسول الله ﷺ می گویند که او هم مانند فلان پادشاه مستکبر، مخالفان نظام خودش را تنبیه یا نابود می کرد و ...

این قیاس کودکانه، فقط اثبات می کند که دعوت انبیاء ﷺ نیز مانند دعوت و ادّعی سلاطین و مستکبران، جنبه سلبی و دفاعی و تهاجمی داشته، اما عاقلان می دانند که این شبهات تنها در پوسته است، نه در باطن و حقیقت، چون عامل اصلی تمایز این دو از هم آن است که انبیاء ﷺ از سوی خدا مأمور و موظف به تحقق حاکمیت عدل الهی بودند، یعنی صاحب ولایت الهی بودند و حق تعزیر متمرّدان را داشتند، اما دیگران چنین مشروعیتی نداشتند و از اساس طاغوت بودند و حتی اگر دماغ یک نفر را شکسته باشند، ضامن این جنایت هستند.

بسیاری از رسولان خدا به علت عدم امنیت جانی، مدّتی پنهان از مردم زندگی کردند،

چنانکه خود رسول الله ﷺ نیز سه سال مخفیانه زندگی کرد و امام مهدی (علیه السلام) بیش از هزار سال است که در غیبت به سر می برد و مهدی اول (علیه السلام) هم قبل از قیامش غیبتی دارد. ای کاش نویسنده نگاهی به مهمترین کتابهای روایی و کلامی شیعه مانند غیبت نعمانی و غیبت طوسی و کمال الدین شیخ صدوق می انداخت و لا اقل مقدمه این سه کتاب ارزشمند را مطالعه می کرد تا بداند که سبب و انگیزه تألیف این آثار گرانمای روایی و کلامی چه بوده است؟! تبیین غیبت قائم (علیه السلام) و علل و اسباب آن و زمینه سازی فکری برای قبول امام مهدی (علیه السلام) با وجود غیبت طولانی مدت او.

حال تصور کنید که شخصی سنی مذهب با همین بهانه کودکانه به نقد امامت و حقانیت حضرت محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) برخیزد و بگوید که او هم مانند باب و بهاء و سایر مدعیان از دید مردم پنهان شده تا نقاط ضعفش آشکار نشود!! جالب اینجاست که این اشکال دقیقاً همین امروز از سوی مخالفان حضرت مهدی (علیه السلام) در مجامع روشنفکری و سنی و زیدی و ... مطرح می شود و از زمان شیخ صدوق (علیه السلام) این اشکالات و شبهات ورد زبان مخالفان امامت امام مهدی (علیه السلام) بوده.

اگر همین اشکال از سوی زیدیه و اهل سنت و روشنفکران مطرح شود، آن را یاوه می خوانند، در حالی که اشکال و نقد خودشان بر دعوت یمانی آل محمد (علیهم السلام) دقیقاً همان سخن است.

تقطیع و تحریف آیات و روایات

نویسنده مقاله مزبور در ادامه، دومین وجه مشترک همه فرقه های دروغین را این گونه بیان می کند:

«همه فرقی که از اسلام منشعب شدند، در استناد به آیات و روایات یا در پی تحریف لفظی یا معنویند، از این رو دست خود را به تقطیع، تأویل و باطن گرایی، می آلاینند؛ یعنی با کم و زیاد لفظی یا معنوی، یا آیه و روایت را تکه تکه می کنند و قسمتی را به قسمت دیگر می چسبانند تا معنای دیگری به دست آید، یا تأویل و باطن را به میان می کشند و می گویند معنای ظاهری، مراد نیست و معنای حقیقی نزد ماست. برای این مورد نیز نمونه های فراوانی از فرق مختلف وجود دارد که می توان در مواردی

چون: شیوه استناد بایت و بهائیت به حدیث سنه ستین» یا «شیوه استناد بهائیان به حدیث لوح» و ... مشاهده کرد.

در غیر آیات و روایات، نیز نمونه هایی هست، برای نمونه اسماعیلیه به حدی باطن گراست که معنای ظاهری را به کلی نفی می کند و وضو را به معنای امام و تیمم را به معنای نائب امام معرفی می کند. و همین سیر و خط در جریان احمد الحسن بصری مدعی یمانی نیز دنبال می شود؛ هرچند مصادیق آن متفاوت است.»

با توجه به مطالبی که در مقدمه گذشت، دانستیم که حقایق دعوت مبارک یمانی (علیه السلام) دقیقاً مانند همه دعوتهای انبیاء و اوصیای گذشته اثبات می شود و دلایلیش، وصیت و علم و دعوت به حاکمیت خدا، یعنی همان ادله اصلی همه رسولان خداست. روایاتی که در این مقدمه به طور مختصر به آنها استدلال کردیم نیز از نظر شما خوانندگان عزیز گذشت و به وضوح مشاهده کردید که استدلال یمانیون به آیات قرآن و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و ادله عقلی به چه نحوی است، اما اصل این قاعده کلی و کبری که نویسنده مقاله به آن اشاره کرده، کاملاً درست است، چون مدعیان کذاب امامت و نیابت و ... همواره برای فریب دادن عوام از این ترفند ناپسند استفاده می کنند.

تقطیع و تحریف توسط مدعیان نیابت امام زمان (علیه السلام)

برای اینکه بدانیم که ترفند تقطیع و تحریف احادیث دقیقاً به چه معناست و چه کسانی از این روشهای زشت عوامفریبانه برای پیش بردن مقاصد خود بهره می گیرند، علاوه بر مواردی که نویسنده محترم شمرده، به نمونه بسیار مهم دیگری که نویسنده ظاهراً ملتفت آن نبوده اشاره می کنیم:

گروهی از مدعیان نیابت و بایت امام مهدی (علیه السلام) و زعامت و ولایت بر جهان اسلام هستند که در این صد ساله اخیر دکان و دستگاه پروتقی پیدا کرده اند و آشکارا مردم را به تقلید و اطاعت مطلق از خود دعوت می کنند و می گویند که اعمال و مناسک شما بدون اطاعت و تقلید از ما باطل است!! این جماعت که بدون هیچ نصّ و دلیلی از قرآن و عترت، مدعی نیابت و جانشینی امام مهدی (علیه السلام) هستند، با تقطیع و تأویل و تحریف چند حدیث، عوام شیعه را فریب می دهند. برای نمونه:

مشهورترین دلیل تقلید از فقها

۱. توقیعی از امام مهدی (علیه السلام) که در آن آمده است:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ^۱

این جماعت به جمله مزبور استدلال کرده و می گویند: امام مهدی (علیه السلام) خودش فرموده که در زمان غیبت کبری که خودم و نواب خاصم حضور نداریم، به راویان حدیث من (یعنی فقهاء و مراجع) مراجعه کنید، چون آنها حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر شمایم. اکنون به متن این توقیع مراجعه می کنیم تا ببینید که چگونه شعبده بازی کرده و عوام را فریب داده اند. اساساً این حدیث هیچ ارتباطی به غیبت کبری ندارد، بلکه در زمان نیابت نایب دوم (محمد بن عثمان عمّری) و در آغاز دوران غیبت صغری صادر شده و در پاسخ به سؤالات اسحاق بن یعقوب است که خودش از محدثان شیعه در آن زمان بوده. امام مهدی (علیه السلام) در این توقیع به چنین شخصیتی می گوید که در حوادثی که واقع می شوند به راویان کلام من مراجعه کنید که آنها حجت من بر شما هستند و سخن من را به شما می رسانند؛ پس منظور حضرت از روایت کنندگان کلامش، علما و محدثان و فقهای شیعه نیست، چون خود اسحاق بن یعقوب را امر به مراجعه به راویان حدیث کرده.

وَ أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُلُوبِيهِ وَ أَبِي غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ وَ غَيْرِهِمَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلُنِي عَلَيْ فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِحَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الدَّارِ الْعِلِّيَّةِ....

جالب اینجاست که امام مهدی (علیه السلام) پس از امر به رجوع به راویان حدیث، مصداق این راویان حدیث را هم معرفی می کند. آری، آنها همان نایبان خاص و وکلای حضرت هستند که مستقیماً سخن امام مهدی (علیه السلام) را از خودش می شنوند و به درستی به شیعیان می رسانند، زیرا فرمود: اما در حوادث واقع شده به روایت کنندگان کلام من مراجعه کنید، چون حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر شمایم. اما محمد بن عثمان عمّری که خدا از او و پدر مرحومش (عثمان بن سعید، نایب اول) راضی باشد، مورد اعتماد من است و نوشته او نوشته من است.

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ فَإِنَّهُ نِقْتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي.

معنای «راوی» غیر از «محدث» و «مخبر» و «عالم» و «فقیه» و... است و حضرت مهدی (علیه السلام) اگر می‌خواست شیعیان را امر به رجوع به فقهاء و محدثان و علما و مراجع کند، می‌دانست که باید از چه کلمه‌ای استفاده کند. «راوی» به کسی می‌گویند که سخن را مستقیم از شخصی بشنود و برای دیگران حکایت کند. بر همین اساس در اصطلاح علم درایه و رجال می‌گویند که فلان شخص از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) روایت کرده و پدرش از امام سجاد (علیه السلام) روایت کرده، اما محدث به هر کسی می‌گویند که اخبار اهل بیت (علیه السلام) را نقل یا تدوین و تألیف کند. از این رو حضرت مهدی (علیه السلام) ناقلان همین خبر یعنی جناب کلینی (صاحب کتاب کافی) و اسحاق بن یعقوب را امر به مراجعه به راویان کلام خودش (یعنی نواب و وکلا و سفرای خاص) کرده است.

نکته بسیار تأمل برانگیز دیگر اینکه در همین توفیق مبارک حضرت مهدی (علیه السلام) چند خط پس از امر به مراجعه به راویان کلامش، می‌فرماید: اما کسانی که از اموال ما برای خود پوشش درست می‌کنند، هر که از اموال ما چیزی را حلال کند و بخورد آتش می‌خورد. اما خمس برای شیعیان ما حلال شده و از آن معاف شده‌اند تا زمان ظهور امر ما، برای اینکه ولادتشان پاکیزه شود و خبیث نگردد (یعنی اگر پرداخت خمس بر آنها واجب باشد در حالی که دسترسی به ما ندارند و نمی‌توانند سهم امام را به ما برسانند، نطفه فرزندان آنها از مال حرام منعقد می‌شود و ولادتشان خبیث می‌گردد و ما می‌خواهیم که شیعیان و انصارمان سرشت و ولادت پاک داشته باشند).

وَ أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ وَ أَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَ جُعِلُوا مِنْهُ فِي جِلِّ إِلَى وَقْتِ ظَهْوَرِ أَمْرِنَا لِتَطْيِبِ وَّلَادَتِهِمْ وَ لَا تُخَبَّتْ.

این مدعیان نیابت چرا این قسمت حدیث را هرگز برای مردم نمی‌خوانند؟! برخی از فقهای مشهور معاصر به دلیل همین تعبیری که امام مهدی (علیه السلام) در باره خمس فرموده، این توفیق را معتبر نمی‌دانند و در مباحث تخصصی و درونی خودشان به این حدیث استناد نمی‌کنند، اما در ملاء عام و برای اقناع عوام، پیوسته جمله «فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا» را فریاد می‌زنند! برای مطالعه متن کامل این توفیق نورانی می‌توانید به کتاب ارزشمند کمال الدین، ج ۲، صفحات ۴۸۳ تا ۴۸۵ و همچنین کتاب ارزشمند غیبت شیخ طوسی، صفحات ۲۹۰ تا ۲۹۳ مراجعه کنید.

ایا یمانیون اهل تحریف و تقطیع و تأویل باطل احادیث هستند، یا شما؟!

۲. حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)

آمده:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا نَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ.^۱

یعنی اما هر کسی از فقهاء که نفس خود را صیانت کند و مخالف هوای نفس خود باشد و مطیع امر مولای خود باشد، پس عوام می‌توانند از او تقلید کنند.

عجیب است که عبارت «للعوام» به معنای «برای عوام جایز است» را این مدعیان کذاب و اتباعشان به این شکل ترجمه می‌کنند: بر عوام واجب است که از آن تقلید کنند، در حالی که در زبان عربی چنین معنایی را با عبارت «فعلی العوام» بیان می‌کنند، نه «للعوام»!!

لازم به ذکر است که بسیاری از محققان و فقهای بزرگ این جماعت، مثل آقای خوئی اساساً انتساب این کتاب را به امام حسن عسکری (علیه السلام) قبول ندارند و از این جهت در احکام فقهی به اخبار وارده در این کتاب اعتماد نمی‌کنند، اما خرده‌پاهای کم‌سواد، در مسئله‌ای اصولی و کلامی مثل جواز تقلید به روایتی که تنها در همین کتاب آمده تمسک می‌کنند!!

وانگهی این روایت به شکل مُرسَل از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، یعنی هیچ‌گونه سند و سلسله روایانی برایش ذکر نشده و از نظر این مدعیان نیابت، چنین حدیثی حتی یک حکم فرعی فقهی را هم اثبات نمی‌کند، چه برسد به مسئله‌ای با این اهمیت!!

نکته جالبتر اینکه این روایت شریف اساساً در موضوع مذمت و نهی از تقلید وارد شده و این مدعیان فریبکار طبق معمول به یک جمله از آن استناد کردند و پایه‌های ولایت و مرجعیت خود را محکم کردند، در حالی که اصل متن این حدیث و دقت در مفاد آن ریشه اعتقاد آنها را می‌خشکاند، چون امام حسن عسکری (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه مطالبی را ذکر کرده و سپس کلامی را از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کنند:

وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤْيَا بِهِ مِمَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ^۲

یعنی از جمله اهل کتاب (یهودیان) کسانی بی‌سواد هستند که هیچ علمی به کتاب ندارند مگر مقداری توهّم و آرزوی خام و آنها بهره‌ای جز ظن و گمان ندارند. پس وای بر کسانی که کتاب را با دستان خود می‌نویسند و می‌گویند این از نزد خداست تا به واسطه آن مبلغ کمی بگیرند. پس وای

۱ - التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری ع، ص ۳۰۰.

۲ - بقره: ۷۸ - ۷۹.

بر آنها از آنچه که دستانشان نوشته و وای بر آنها از آنچه به دست می‌آورند.

روشن است که این آیه شریفه در مذمت علمای یهود و اتباع آنهاست که بهره‌ای از علم و معرفت نداشتند و به ظن عمل می‌کردند و از علمایی تبعیت می‌کردند که دروغگو و خیانتکار بودند. حال به متن کامل این روایت مراجعه می‌کنیم تا ببینید این مدعیان کذاب نیابت چگونه مردم عوام را فریب می‌دهند.

امام حسن عسکری (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می‌فرماید: منظور از ظن و گمان این عوام بی‌سواد یهودی این بود که آنچه که بزرگان و رؤسایشان در مورد تکذیب محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) گفتند را باور کردند و از آنها در امر دین تقلید کردند، با اینکه تقلید کردن از آنها برایشان حرام بود!

هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَ كَلَامُهُ، لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قُرئَ مِنَ الْكِتَابِ خِلَافَ مَا فِيهِ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَتَّبِعُونَ أَيَّ مَا يَقُولُونَ لَهُمْ رُؤَسَاؤُهُمْ - مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) فِي نُبُوَّتِهِ، وَ إِمَامَةِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَيِّدِ عَرْشِهِ، وَ هُمْ يَقْلُدُونَهُمْ مَعَ أَنَّهُ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ تَقْلِيدُهُمْ.

سپس فرمود که شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد که اگر این عوام یهود چیزی از دین و کتاب نمی‌دانند مگر آنچه از علمایشان می‌شنوند و راه دیگری برای یادگیری دین ندارند، پس خداوند چگونه آنها را به دلیل تقلید و پذیرش از علمایشان مذمت کرده؟ مگر عوام یهود مانند عوام ما نیستند که از علمایشان تقلید می‌کنند؟! پس اگر این کار برای یهودیان جایز نبوده، برای اینها نیز جایز نیست که از علمایشان قبول کنند.

قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْعَوَامُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا مَا يَسْمَعُونَ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى عَيْرِهِ، فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَ الْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ وَ هَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يَقْلُدُونَ عُلَمَاءَهُمْ فَإِنْ لَمْ يَجْزِ لَأَوْلِيكَ الْقَبُولُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ، لَمْ يَجْزِ لِهَؤُلَاءِ الْقَبُولُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ.

حضرت صادق (علیه السلام) در پاسخش می‌فرماید: بین عوام ما و بین عوام یهود و علمایشان از یک جهت فرق است و از یک جهت تساوی. اما از حیث اشتراکشان، پس خداوند عوام ما را به سبب تقلید از علمایشان مذمت کرده همانگونه که عوام یهود را مذمت کرده!!

اما از حیث اختلاف و افتراقشان مورد مذمت قرار نمی‌گیرند. پرسید که این را برایم بیان کن ای پسر رسول خدا. فرمود: عوام یهود می‌دانستند که علمایشان صریحاً دروغ می‌گویند و حرام می‌خورند و رشوه می‌گیرند و احکام و واجبات خدا را با بهانه‌هایی مثل شفاعت و عنایت و مدارا و رشوه تغییر می‌دهند و آن علما را شناختند با تعصب شدیدی که موجب تفرقه آنها در دین می‌شود و دانستند که آنها هرگاه تعصب داشته باشند حقوق کسانی که علیه آنها

تعصب دارند را زایل می‌کنند و به کسانی که موافق آنها هستند اموال و چیزهای دیگری می‌دهند که استحقاقش را ندارند.

فَقَالَ لِلْبَلَاءِ: بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ بَيْنَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ قَرْنٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِئَةٌ مِنْ جِهَةٍ، أَمَا مِنْ حَيْثُ إِنَّهُمْ اسْتَوَوْا، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ دَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا [قَدْ] دَمَّ عَوَامَهُمْ. وَ أَمَا مِنْ حَيْثُ إِنَّهُمْ افْتَرَقُوا فَلَا. قَالَ: بَيْنَ لِي ذِكْرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ ع: إِنَّ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرَاحِ، وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ بِالرِّشَاءِ، وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا - بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانَعَاتِ. وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ - الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ - وَ أَنَّهُمْ، إِذَا تَعَصَّبُوا أَرَأَوْا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ، وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ - مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ.

و آن عوام یهود می‌دانستند که علمایشان مرتکب محرمات هستند و قلبشان ناچار می‌دانست که چنین کسی فاسق است و نباید آنچه در باره خدا و در باره واسطه‌های خدا و خلق (رسولان الهی) می‌گوید را تصدیق کنند. برای همین خداوند آنها را مذمت کرد چون از کسانی پیروی کردند که دانستند که پذیرفتن خبر و تصدیق سخنشان و عمل به نقل قول آنها درست نیست و واجب بود بر آنها که خودشان در مورد امر و ولایت رسول الله ﷺ نظر کنند، چون دلایلش روشنتر از آن بود که پوشیده باشد و مشهورتر از آن بود که برایشان آشکار نشود.

وَ عَرَفُوهُمْ بِأَنَّهُمْ يُفَارِقُونَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ اضْطَرُّوا مَعَارِفَ قُلُوبِهِمْ - إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ، وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ دَمَّهُمْ [اللَّهُ] لَمَّا قَلَدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا، وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ، وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ، وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيه إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يَشَاهِدُوهُ، وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ كَانَتْ دَلَالَتُهُ أَوْصَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى، وَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا تَطْهَرَ لَهُمْ.

و عوام امت ما نیز این گونه هستند، یعنی اگر از فقهایشان فسق آشکار و تعصب شدید و حرص بر هیزم و حرام دنیا ببینند، و ببینند که این فقها کسانی که را بر ضدشان تعصب و حمیت دارند نبود می‌کنند (اگرچه قابل اصلاح است) و کسانی را به نفعشان متعصب هستند مورد احسان و نیکی قرار می‌دهند (اگرچه شایسته خوار کردن است)، پس هر که از عوام ما از چنین فقهای پیروی کند، مانند آن قوم یهود است که خداوند به سبب تقلید از فقهای فاسقشان مذمتشان کرده است. اما آن کسی از فقها که نفس خود را نگه دارد و نگهدار دین خود باشد و مخالف هوای نفس خود باشد و مطیع امر مولای خود باشد، پس عوام می‌توانند از او تقلید و پیروی کنند، و چنین چیزی تنها در بعضی از فقهای شیعه است، نه همه آنها. پس هر کسی که همان خطاها و کردارهای فقیهان عامه فاسق را تکرار کند، پس هیچ سخنی را از آنها در باره ما قبول نکنید و هیچ کرامتی را برای آنها نپذیرید. و در آنچه از جانب ما اهل بیت به دوش می‌کشند

تخلیط و درهم آمیختگی فراوان است، چون فاسقان نیز علوم و مطالبی از ما به دوش می کشند که به سبب جهل و جهالتشان همه آن را تحریف می کنند و به دلیل کمبود معرفتشان هر چیزی را در غیر جای خودش قرار می دهند، و گروه دیگری عامدانه بر ما دروغ می بندند تا از عرض دنیا توشه ای برای جهنم خود بگیرند.

و دسته دیگر قوم ناصبی و دشمن ما اهل بیت هستند که قدرت اعتراض و بدگویی از ما را ندارند، لذا بعضی از علوم صحیح ما را فرا می گیرند و به این وسیله نزد شیعیان ما آبرومند می شوند و نزد دشمنانمان ما را تنقیص و تضعیف می کنند و چندین برابر دروغ بر آن اضافه می کنند و دروغهایی بر ما می بندند که مبراً از آنها هستیم و در نتیجه گروهی از شیعیان ما که تسلیم ما هستند به این گمان که این مطالب از علوم ماست، آن سخن را قبول می کنند. چنین فقهایی خودشان گمراه شده اند و شیعیان ما را هم گمراه می کنند. ضرر چنین فقهایی بر شیعیان ما از ضرر لشکر یزید بر امام حسین (علیه السلام) و اصحابش بیشتر است، چون لشکر یزید جان و مال آنان را می گیرد و آن غارت زده ها نزد خدا بهترین حال را دارند به سبب آن مصیبتی که از دشمنان چشیدند، اما این علمای بد که دشمن ما هستند و خود را شبیه دوستان ما و دشمنان دشمنان ما می کنند، شک و شبهه را بر ضعفای شیعیان ما داخل می کنند و در نتیجه آنان را گمراه کرده و از قصد حق و راه درست معشنان می کنند.

وَ كَذَلِكَ عَوَامٌ آمَتْنَا - إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفُسْقَ الظَّاهَرَ، وَ الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَاثُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا، وَ إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ - وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحِقًّا، وَ بِالتَّرَفُّقِ بِالرِّبِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ، وَ إِنْ كَانَ لِلإِدْلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحِقًّا، فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا [من] مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ - فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ دَمَّهِمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ - لِقِسْقَةِ فُقَهَائِهِمْ. فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ.

وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا [فِي] بَعْضِ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ، فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ - مَرَكَبَ فَسْقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا، وَ لَا كَرَامَةَ لَهُمْ، وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ - فَبِمَا يَتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لِذَلِكَ، لِأَنَّ الْفَسْقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا، فَهُمْ يُحَرِّفُونَهُ بِأَسْرِهِ لِجَهْلِهِمْ، وَ يَصْعَوْنَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ [مَوَاضِعِهَا] وَ وَجُوهِهَا - لِغَلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ وَ آخَرِينَ يَتَعَمَّدُونَ الْكُذْبَ عَلَيْنَا - لِيَجْرُوا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا - مَا هُوَ زَادُهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ.

وَ مِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدْحِ فَبِنَا، يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا الصَّحِيحَةَ فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شَيْعَتِنَا، وَ يَنْتَقِصُونَ [بِنَا] عِنْدَ نَصَابِنَا ثُمَّ يُضَيِّقُونَ إِلَيْهِ أَضْعَافَهُ وَ أَضْعَافَ أَضْعَافِهِ - مِنْ الْأَكَاذِبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بِرَاءٍ مِنْهَا، فَيَتَقَبَّلُهُ [الْمُسْلِمُونَ] الْمُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَلَى أَنَّهُ مِنْ عُلُومِنَا فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوهُمْ.

وَ هُمْ أَمَرٌ عَلَى ضَعْفَاءِ شَيْعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ أَصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ يَسْتَلْبِثُونَهُمْ الْأَرْوَاحَ وَ الْأُمُورَ، وَ لِلْمَسْلُوبِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلَ الْأَحْوَالِ - لِمَا لَحَقَّهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. وَ هَؤُلَاءِ عَلَمَاءُ السُّوءِ النَّاصِبُونَ - الْمَشْبُوهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مَوَالُونَ، وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ يَدْخُلُونَ الشُّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَى ضَعْفَاءِ شَيْعَتِنَا،

فَيُضِلُّونَهُمْ وَ يُنْعَوْنَهُمْ عَنْ قَصْدِ الْحَقِّ الْمَصِيبِ.

البته هر یک از عوام که خداوند از قلبش خبر داشته باشد که نیتی جز صیانت دینش و تعظیم ولی خدا ندارد را در دستان این فریبکار کافر رها نمی کند، لکن خداوند این را برای بنده مؤمنی مقدر می کند که به وسیله این امر بر صواب و حق بایستد؛ سپس خداوند او را موفق می کند برای قبول این هدایت از سوی خودش، و در نتیجه خیر دنیا و آخرت را به این وسیله برایش جمع می کند، همچنانکه برای کسانی که به وسیله این عالم فریبکار گمراه شده اند لعنت دنیا و عذاب آخرت را جمع می کند.

[لَا جَرَمَ أَنْ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ - مِنْ هَوْلَاءِ الْعَوَامِّ - أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَليِّهِ، لَمْ يَزُكَّهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَلْبَسِ الْكَافِرِ.

وَ لَكِنَّهُ يَقِيضُ لَهُ مُؤَمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ، ثُمَّ يُوقِفُهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَبُولِ مِنْهُ، فَيَجْمَعُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنُ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الْآخِرَةِ.

سپس فرمود که رسول خدا ﷺ می فرمود: بدترین علمای امتم کسانی هستند که مردم را از ما گمراه و دور می کنند و راههای به سمت ما را قطع می کنند و اضداد و دشمنان ما را به نامهای ما می نامند و به القاب ما ملقب می کنند و بر آنها درد و سلام می فرستند، در حالی که مستحق لعنت هستند و ما را لعن می کنند در حالی که ما در کرامتهای خدا غوطه وریم و در دروهای خدا و صلوات فرشتگان مقربش غوطه وریم، اگر چه از صلوات فرشتگان بی نیازیم.

ثُمَّ قَالَ: [قَالَ] رَسُولُ اللَّهِ ص: شَرَّ أَعْمَاءِ أُمَّتِنَا الْمُضَلُّونَ عَنَّا، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ إِلَيْنَا، الْمَسْمُونُونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَانِنَا، الْمُتَلَبِّثُونَ أَضْدَادَنَا بِالْقَابِنَا، يُضَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لِعَنْ مُسْتَجِقُونَ، وَ يَلْعَنُونَنا وَ نَحْنُ بِكَرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ، وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا - عَنْ صَلَوَاتِهِمْ عَلَيْنَا - مُسْتَعْنُونَ.^۱

حال با توجه به متن کامل حدیث، به این سؤالات هم پاسخ بدهید:

- آیا در ابتدای حدیث، امام صادق (علیه السلام) نفرمود: عوام ما نیز مانند عوام یهود به سبب اصل تقلید از علما مذمت شده اند؟! اگر تقلید کار خوب و بلکه واجب و لازمی است، چرا باید عوام شیعه به سبب آن مذمت شوند؟!

- آیا این حدیث در باره تقلید در زمان غیبت است، یا در زمان حضور امام (علیه السلام)؟! چرا در هیچ بخش از حدیث، امام حسن عسکری (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) هیچ اشاره ای به زمان فقدان و غیبت حجت معصوم خدا نکرده؟! این به چه معناست؟! روشن است که مردم عوام در زمان معصومین (علیهم السلام) به شاگردان و وکلای خاص ائمه (علیهم السلام) مراجعه می کردند و علوم و

احکام را از چنین کسانی فرامی‌گرفتند. در نتیجه این تقلید نوعی اخذ با واسطه علوم اهل بیت (علیهم‌السلام) از شاگردان مورد وثوق و اعتماد آنها بود، اما آیا حتی یک بار و در یک حدیث به شیعیان نشان امر کرده یا حتی تجویز کرده‌اند که هنگام غیبت و فقدان معصوم، به فقیهان مراجعه کنید تا از رأی و اجتهاد آنها تبعیت کنید؟! آیا همین حدیث محل استناد، هیچ اشاره‌ای به اجتهاد و رأی و استنباط علمای شیعه کرده و آنها را تحسین و تصویب نموده است، یا منظور از فقیه در این روایت بزرگانی مانند یونس بن عبد الرحمن و ابان بن تغلب و زراره و ... هستند که صرفاً کلام مستقیم اهل بیت (علیهم‌السلام) را بازگو می‌کردند؟!

- آیا امام صادق (علیه‌السلام) فرموده اگر فقیهی با چنین شرایطی یافتید، باید از او تقلید کنید یا می‌توانید از او تقلید کنید؟! آیا ترجمه «للعوام» به «علی‌العوام» مصداق بارز نشر اکاذیب و تحریف و دروغ بستن بر خدا و رسول نیست؟!

- آیا شرایطی که امام صادق (علیه‌السلام) برای فقیه صالح شمرده بر کسی جز معصومین یا کسانی که از سوی خود معصومین (علیهم‌السلام) نصب و تأیید شده‌اند تطبیق می‌کند؟ روشن است که ما در باره هیچ فقیهی یقین نداریم که صیانت نفس کرده و مخالف هوای نفس است، مگر اینکه خودش معصوم باشد یا از ناحیه معصوم نصب و تأیید شده باشد.

- منظور امام صادق (علیه‌السلام) از آن فقیهان شیعه که سنتهای عامه (اهل سنت) را تبعیت می‌کنند، چیست؟! می‌توانید نمونه‌هایی ذکر کنید؟! مثلاً چه کسانی علم رجال را از مدرسه اهل سنت اخذ کرده و میزان تمییز احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار دادند؟!

- منظور از کسانی که عمداً بر اهل بیت (علیهم‌السلام) دروغ می‌بندند چه کسانی است؟! مثلاً آیا کسانی که از حدیث **وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**، اینگونه ترجمه و تفسیر می‌کنند که امام مهدی (علیه‌السلام) مردم را در زمان غیبت امر به تقلید و اطاعت از فقهاء کرده، مصداق بارز این کسانی که عمداً دروغ بر اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌بندند نیستند؟! یا کسانی که بخشی از روایت طولانی امام صادق (علیه‌السلام) در باره مذمت تقلید و اقسام علمای گمراه شیعه را برای عوام ذکر می‌کنند و می‌گویند که اهل بیت (علیهم‌السلام) شما را در زمان غیبت امر به تقلید از فقهاء کرده، مصداق این کذابین عاقد نیستند؟! پس چه کسانی مصداق این امر هستند؟!

- کدام قسم از علمای شیعه هستند که آسییشان برای شیعیان از لشکر یزید بیشتر است؟! چه کسانی برخی از احادیث و علوم اهل بیت (علیهم السلام) را می گیرند و با دهها برابر مطالب کذب خودشان مخلوط می کنند تا شأن اهل بیت (علیهم السلام) را پایین بیاورند و شأن بزرگی و آقایی و ولایت تکوینی و تشریحی و زعامت و مرجعیت و ... برای خودشان و یارانشان بسازند؟! اگر پاسخ این سؤالات را ندهید، شاید مجبور شوم موارد متعدّد و مستندی از این کذابان را در اثر بعدی منتشر کنم، یعنی لینک سخنرانی‌ها و نوشته‌های بزرگان این فرقه کذاب را نشر بدهم تا ببینید که چگونه از مقام ولایت اهل بیت (علیهم السلام) کاسته و برای بتهای جاهل و عاجز خودشان عظمت پوشالی و توهمی می سازند!!

- منظور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در انتهای حدیث چیست؟ چه کسانی دشمنان اهل بیت (جماعت عمری) را دوست و برادر و حتی جان خود نامیدند و القاب اهل بیت (علیهم السلام) را برای آنان به کار بستند و مثلاً امام فخر رازی و امام قرطبی و امام ... و امام ساختند؟! چه کسانی گستاخانه در باره اهل بیت (علیهم السلام) در سخنرانی علنی گفتند که اگر دوستان روایت در باره منع از خروج و قیام قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) باشد، همه را باید به دیوار بکوبیم؟! چه کسانی به دروغ گفتند که بیعت با فلان مدعی عین بیعت با رسول الله (صلی الله علیه و آله) است؟! چه کسانی گفتند که حفظ نظام ما از حفظ جان یک نفر حتی اگر ولی عصر (علیه السلام) باشد هم واجبتر است؟! است!

امیدوارم به سرعت پاسخ این سؤالات را برای تنویر افکار عمومی بدهید، تا ما مجبور نشویم که آبروی برخی از مدعیان نسبتاً آبرومند را به کلی بر باد دهیم!!

ادعاهای پلکانی و سعودی در عقاید

نویسنده مقاله مزبور در ادامه نقد دعوت یمانی می نویسد:

«معمولاً سران فرق انحرافی به یک عنوان بسنده نمی کنند؛ برای نمونه علی محمد باب از ادعای ذکریت به بابیت و از بابیت به مهدویت و نبوت و الوهیت رسید. او در سال های ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ تنها ادعای ذکریت و بابیت دارد، لیکن از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۶ که به چهریق و ماکو، منتقل می شود، از امامت و نبوت و الوهیت دم می زند. این وجه اشتراک در مدعیان امروز نیز وجود دارد که دم از یمانی بودن و فرزند امام زمانی

می‌زنند و سپس ناگهان و به یکباره جانشینی امام عصر، را برای خویش، مصادر می‌کنند و بعد تمام صفات و ویژگی‌های امام عصر را برای خویش مصادره کرده و گویی اینکه مهدی می‌شوند و از قائم آل محمد و منجی موعود بودن خود سخن می‌گویند.»

کلیت این موضوع ظاهراً درست است، اما موارد بسیار روشنتری را سراغ داریم که ادعاهای پلکانی داشته‌اند، مثلاً کسانی که در آغاز می‌گفتند: هیچ حقی نداریم و هیچ کاری نکردیم و ... ، اما پس از مدتی حتی فقه‌های مخالف با خود را هم قلع و قمع کردند و تمام القاب و اوصاف معصومین از جمله «آیت‌الله» و «آیت‌الله العظمی» و «امام» و «ولی‌امر» و «حضرت» و «مولا» و ... را کسب کردند و همه شؤون و امور خاص به معصوم را هم بدون داشتن یک نصّ شرعی غصب نمودند، همانند فتوا و تفسیر قرآن و قضاوت و ... این دسته از مدعیان پس از گذشت مدت اندکی به جایی رسیدند که جایگاهشان فقط با الوهیت قابل مقایسه است و حتی با رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) نیز مقایسه نمی‌شوند، زیرا برای اسم رسول الله ﷺ حد اکثر یک صلوات می‌فرستند، ولی برای نام آنان سه صلوات می‌فرستند تا برتری آنها بر همه انبیاء و اولیاء الهی آشکار شود!

امروز اگر کسی همه انبیاء و ائمه (علیهم‌السلام) را نفی کند هیچ مجازاتی ندارد، چون می‌تواند به هر دین و عقیده‌ای معتقد باشد، اما اگر ولایت و امامت این مدعیان را نفی کند، به اشدّ مجازات مبتلا می‌شود. امروز در هیچ مسجدی نمیتوانند بگویند: «مرگ بر ضدّ ولایت علی»، چون این شعارها موجب اختلاف بین فرق اسلامی است، اما همه باید بگویند: «مرگ بر ضدّ ولایت فقیه» و این شعار که حتی اکثر علمای گذشته و فعلی شیعه را هم شامل می‌شود، موجب اختلاف و شکاف نمی‌گردد.

به نظر شما اگر امام زمان (علیه‌السلام) ظهور کند، می‌گوید برای نام من چند صلوات بفرستید تا عدالت رعایت شود؟! آیا اجازه می‌دهد که عکس و بنرش را بر سردر هر جایی بزنند و برای بوسیدن و تبرک کردن به دستش چندین ساعت صف بکشند و برای استلام ماشین و مرکبش، همه خیابانهای شهر را ببندند و مردم مستضعف را در سطح شهر بچرخانند، یا اینکه دقیقاً به سیره جدش علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) عمل می‌کند؟!

به نظر شما اگر خود خداوند سبحان (بر فرض محال) در زمین ظاهر شود، مردم باید چگونه او را تعظیم و تکریم و احترام و اطاعت کنند که امروزه برخی از مدعیان پلکانی را به آن اندازه تعظیم و تکریم و احترام نکرده و نمی‌کنند؟!

نویسنده این مقاله و یاران همفکرش می‌داند که اگر بخواهیم از این ادعاهای واهی و فاقد دلیل پلکانی از برخی مدعیان برشماریم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ادعای یمانی چیست؟

اما در باره ادعای سید احمد الحسن باید بگوییم که متأسفانه نویسنده مزبور یا از روی نادانی و غفلت یا از روی تعمد مطلب خلاف واقعی به رشته تحریر آورده است، چون یمانی علیه السلام ادعایی نکرده جز اینکه من یمانی موعود هستم و در تبیین شخصیت و معنای یمانی در همان آغاز دعوت، در بیانیه‌ای و همچنین پاسخ سؤال ۱۴۴ کتاب متشابهات فرمودند که یمانی یعنی کسی که از آل محمد علیهم السلام باشد و یمانی موعود همان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است که نام او در وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان مهدی اول و اولین اصحاب امام زمان علیه السلام و اولین مؤمنان به امام مهدی علیه السلام آمده است. این مهدی اول همان نخستین قائم آل محمد علیهم السلام در عصر ظهور است که روایات فراوانی به بیان اوصاف شمایل ظاهری و نحوه خروج و محل تولد و قیام او پرداخته و بعد از او خود امام مهدی علیه السلام به عنوان قائم و منتقم آل محمد علیهم السلام قیام می‌کند و سپس یازده مهدی از نسل مهدی اول علیه السلام همگی قائم و مهدی هستند.

این امر شاید برای متکبران جاهل سنگین باشد، اما برای کسانی که در برابر کلام آل محمد علیهم السلام تسلیم و خاضع باشند دشوار نیست. اوصاف دیگری که برای این شخص در روایات ذکر شده، مثل طالع المشرق و دابه الأرض و ... همگی حول محور مهدی بودن و قائم بودن اوست که با دلیل محکم قرآنی و روایی اثبات می‌شود و چیز جدید و عجیبی نیست تا دستمایه تمسخر مستکبران نادان شود.

این سخن شما مانند وهابیه‌هاست. اشکالتان تفاوتی با اشکال آنان به روایات فضایل امام علی علیه السلام ندارد، زیرا در احادیث اهل بیت علیهم السلام دهها وصف و لقب برای امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که همه ما بارها آنها را شنیده‌ایم و هرگز تمسخر نمی‌کنیم، چون پدرانمان به همین عقیده بوده‌اند، اما هنگامی که خلیفه‌ای معصوم در زمان خودمان مردم را به حق دعوت می‌کند، القاب قرآنی و روایی او نزد شما سنگین و غیر قابل تحمل می‌شود. چرا؟!

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در عین اینکه در نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶ می‌فرماید که من را

ستایش نکنید و من ذاتاً فوق خطا نیستم، در روایات دیگر برای وصف شخصیت خود نمی‌گویند که من صاحب طوفان اول و دوم هستم، من همان کسی بودم که تسبیح گفتن را به فرشتگان یاد دادم، من صاحب علم اولین و آخرین هستم، من هزاران سال قبل از خلقت مشغول عبادت بودم، من اول و آخر و ظاهر و باطن هستم و ...؟!

انصافاً روش وهابیت در تمسخر امام (علیه السلام) و روایات فضایل و مناقب او، چه تفاوتی با روش کنونی شما نسبت به مهدی اول (علیه السلام) دارد؟!

امام علی (علیه السلام) در نخستین روزی که به خلافت نصب شد، همه القاب و اوصاف ملکوتی خویش را بیان نکرد، بلکه تدریجاً هر بار امر جدیدی بیان کرد و بسیاری از القاب و مقامات ملکوتی او را سالها بعد امامان معصوم (علیهم السلام) بیان کردند. آیا این اشکال بر امام علی (علیه السلام) وارد نیست؟ آیا نباید اعتراض کنید که چرا این همه ادعاهای پلکانی مطرح می‌کرده؟!

عقل‌گرایی افراطی یا نفی عقل

در ادامه می‌نویسد:

«مدعیان دروغین بسته به نوع ادعای خود، یا عقل‌گرایی افراطی هستند مثل

اسماعیلیه، باییت و بهائیت یا عقل را به کلی نفی می‌کنند و می‌گویند عقل بشر، ناقص

است و توان فهم ندارد و اخباری می‌شوند، مثل جریانی مدعی یمانی».

اولاً اگر اهل مطالعه هستید، به کتاب «عقاید الإسلام» سید احمد الحسن از صفحه سیزده به بعد یا کتاب «الأنا و الفتح المبين» یا کتاب «وهم الالحاد» مراجعه کنید و ببینید که آیا او از عقل و برهان دور است، یا دیگر مدعیان فلسفه و عرفان و حکمت همگی در محضر او مانند صفر در برابر یک هستند؟!

ثانیاً اگر منظورتان از عقل‌گرایی این است که دین خدا را با عقول ناقص بشری قیاس و استنتاج نمی‌کنیم، پس اعتراضتان به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است، نه دعوت یمانی (علیه السلام). امام سجاد (علیه السلام) فرمود: دین خداوند با عقول ناقص و نظرات بیهوده و قیاسهای فاسد به دست نمی‌آید و هرگز به دست نمی‌آید مگر با تسلیم شدن. پس آنکه تسلیم ما کند سالم است و آنکه به ما اقتداء کند هدایت می‌شود و آنکه به قیاس و نظر عمل کند نابود می‌شود و آنکه در درون خود نسبت به آنچه ما می‌گوییم یا قضاوت می‌کنیم اشکالی بیابد به خداوندی که سب

المثانی و قرآن را نازل کرده کافر شده است، در حالی که خودش نمی‌داند.

إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَ مَنْ أَقْتَدَى بِنَا هُدِيَ وَ مَنْ كَانَتْ يَمِينُهُ بِالْقِيَّاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئًا مِمَّا نَقَّوْهُ أَوْ نَقَضِي بِهِ حَرَجًا كَفَرَ بِأَلَدِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ^۱.

بگویند یمانیون کجا با عقل برهانی مخالفت کرده و مطلبی خلاف عقل بیان نمودند؟

کلی‌گویی و ابهام، از روشهای مغالطه در خطابه و استدلال است و معمولاً افرادی که قصد عوامفریبی دارند از این تکنیک استفاده می‌کنند؛ همان کسانی که بدون پرداختن به متن و محتوای ادله طرف مخالف، صرفاً تلاش دارند که با برخی از شعارهای ژورنالیستی کلی و مبهم، طومار مخالف را در هم بیچند و چه بد روشی است روش اهل جهالت.

زیر سؤال بردن رسالت فقهاء و علما در عصر غیبت

در ادامه می‌گوید:

«جریان‌های مدعی مهدویت، از ابتدا به ویژه از عصر غیبت با علما که نائبان عام حضرت حجت هستند، دچار مشکل بودند، زیرا علما، مانع دستیابی سران فرق به اهدافشان بوده‌اند. به ویژه از عصر قاجار به این طرف که بسیاری از فرق با رسالت رودرویی با علما و جایگزین علما، ساخته و پرداخته شدند. روس و انگلیس بابت و بهائیت را به عنوان مهدی موعود و امام زمان شیعه پرورش دادند و در کشورهای شیعی مستقر کردند تا سکان هدایت مردم را از دست علما بگیرد و امروزه نیز مدعیانی ظهور کرده‌اند که با نفی جایگاه علما در پی تخریب جایگاه آنان‌اند تا به رسالت خود، یعنی نابودی مذهب با به کارگیری مذهب دست یابند».

با توجه به مباحث ذیل عنوان «ضدیت و مخالفت با مرجعیت شیعه»، دیگر نیازی به پاسخ تفصیلی به این موضوع تکراری نیست، اما نکته جدیدی در این بخش مطرح شد، همان رسالت فقهاء در زمان غیبت است.

اولاً آیا یکی از جریانهای مدعی مهدویت، همان مهدی واقعی و صادق نیست که طبق روایات فراوانی که در فصل مزبور مشاهده کردید، اولین و مهمترین دشمنانش فقهای گمراه

آخرالزمان هستند و همانها فتوی به قتلش می دهند و همانها به او می گویند که برگرد و به تو نیازی نداریم؟!

آیا با این قانونی که شما ذکر کردید، همه مدعیان و حتی خود امام مهدی (علیه السلام) زیر سؤال نمی رود؟! آیا می توانید یک روایت (تأکید می کنم فقط یک روایت) از هر منبع روایی شیعه بیاورید که تمجیدی از علما و فقهای زمان ظهور کرده باشد و بگوید آنها قائم (علیه السلام) را یاری می کنند؟! اگر چنین روایتی پیدا کردید، آن وقت می توانید بگویید که در مقابل حدود سی روایت صریح که فقهای زمان ظهور را دشمنان و مخالفان و خارجان از ولایت امام مهدی (علیه السلام) می داند، روایتی در مدح آنها وجود دارد، وگرنه بیشتر بر این طبل رسوایی نکوبید. ثانیاً نقش فقهاء در عصر غیبت چیست؟ آیا مرجعیت آنها و وجوب تقلید از آنها (که عقیده فعلی شماست) حتی یک دلیل قرآنی یا روایی صحیح دارد؟! لطفاً آن روایت یا آیه را برای نجات خودتان از ورطه عدم مشروعیت بیان کنید تا همگان بدانند که آیا امام مهدی (علیه السلام) در زمان غیبت کبری، فقها را به عنوان نایب خود معرفی کرده، یا این امر را شما به دروغ به ساحت مقدس حضرت و پدراناش نسبت می دهید؟!

فراموش نکنید که سید احمد الحسن سالها پیش از شما طلب کرده که یک دلیل محکم قرآنی و روایی در باره اعتقاد وجوب تقلید از فقهای غیر معصوم بیاورید و در واقع، همه شما و بزرگانتان را با همین تحدی به چالش کشیده و این را بارها در صفحه رسمی فیسبوک خود بازنشر داده تا بلکه پاسخی از سوی مدعیان فقاقت و مرجعیت و زعامت ارائه شود که البته هیچ گاه نشد. اقلاً برای دفاع از مشروعیت خودتان یک دلیل بیاورید و آن گاه بگویید که هر کسی نقش و مرجعیت علما در زمان غیبت را نفی کند، باطل است.

زمانی می توانید بگویید که هر که مخالف نقش و جایگاه و مرجعیت علما در زمان غیبت شود، باطل است که اقلاً حقایق این اصل (یعنی مرجعیت و لزوم تقلید از فقها در عصر غیبت) را اثبات کنید، در صورتی که هیچ دلیلی بر اثبات این مدعا ندارید و اگر داشتید آن را بر روی همه دیوارهای شهر می نوشتید تا در خاطره همه مردمان این سرزمین نقش ببندد.

شما با اینکه هیچ دلیلی بر تقلید از فقهاء در عصر غیبت ندارید، آن را تبدیل به اصل اول دین کردید و به دانش آموزانی که تازه به سن تکلیف می رسند، پیش از هرچیز و پیش از هرچیز می گویند که مرجع تقلیدی برای خودتان انتخاب کنید تا اعمال و عباداتتان صحیح شود!! وای اگر دلیلی حتی یک روایت مرسله داشتید که این امر را اثبات می کرد که در آن

هنگام، به کلی منکر اصل نبوت و توحید و ... می‌شدید و می‌گفتید که عبادت همین مراجع برای شما کافی است و نیازی به عبادت خدا و اطاعت از نبی و وصی ندارید.

تقلید از فقها در میزان روایات

حال برای اینکه بدانید تقلید از فقها و رجال چه جایگاهی در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) دارد، به دو روایت از کتاب «تصحیح اعتقادات الإمامیه» شیخ مفید (ره) توجه کنید:

۱. آنکه دینش را از دهان مردان (رجال علم و دین) بگیرد، همان بزرگان او را نابود می‌کنند و آنکه دینش را از کتاب و سنت بگیرد، کوهها نابود می‌شوند و او نابود نمی‌شود.
من أخذ دینه من أفواه الرجال أزالته الرجال و من أخذ دینه من الكتاب و السنة زالت الجبال و لم یزل.^۱

۲. همچنین فرمود: بپرهیزید از تقلید؛ پس همانا آنکه در دینش تقلید کند نابود شده. خداوند می‌فرماید: «یهودیان و نصرانیها علمایشان (احبار و رهبان) را به جای خدا به عنوان ربّ و سرپرست انتخاب کردند به جای خدا». فرمود: به خدا قسم مردم برای آن علما نماز نخواندند و روزه نگرفتند، بلکه معنای آیه این است که حرامی را برای مردم حلال کردند و حلالی را برای مردم حرام کردند و مردم نیز از آنها تقلید کردند؛ پس آنها را پرستیدند، بدون آنکه خودشان بفهمند.

إياکم و التقلید فإنه من قلد فی دینه هلك إن الله تعالى یقول «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» فلا و الله ما صلوا لهم و لا صاموا و لكنهم أحلوا لهم حراما و حرّموا علیهم حلالا فقلدوهم فی ذلك فعبدوهم و هم لا یشعرون.^۲

وجه اشتراک بی‌توجهی به نقش فقها

یکی از روشهای مشهور مغالطه، تشبیه نامرتبط (خلاف اصل تنظیر و تمثیل) است؛ یعنی برای تخریب و تقبیح یک شخص یا گروه، مشابهتی بین او و یک گروه باطل پیدا می‌کنند و آن را برجسته می‌کنند، در حالی که آن وجه تشبیه امر باطلی نیست، بلکه بطلان گروه اول به سبب دیگری است.

۱ - تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۷۲.

۲ - همان، ص ۷۳.

شکی در بطلان فرقه‌های مدّعی مهدویت و نیابت و ... نیست، چون هیچ یک از آنها تابع حجت معصوم ناطق از سمت خدا نبودند و سرکرده و رهبرشان صاحب قانون معرفت حجت نبوده. بطلان گروه‌های نامبرده و فرقه‌ها و گروهک‌های دیگر معلول همین امر است، نه زیر سؤال بردن نقش فقها در عصر غیبت، زیرا فقهاء در عصر غیبت هیچ رسالتی جز تعلیم معارف واقعی اهل بیت (علیهم‌السلام) به مردم و دعوت کردن مردم به سمت اهل بیت (علیهم‌السلام) نداشتند که متأسفانه اقلّاً در عصر حاضر اغلب آنها به این نقش عمل نکرده و بالعکس، علوم و معارف خود و دیگران را به مردم آموختند و آنها را به اسم مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) به خورد مردم مستضعف دادند و مردم را به سمت خود و اطاعت و تقلید از خویش دعوت کردند، تا جایی که یک فرد متدین به کسی گفته می‌شود که رساله توضیح المسائل را حفظ باشد، اگرچه در همه عمرش اسم کتاب کافی و فقیه و استبصار و تهذیب و غیبت نعمانی و غیب طوسی و بصائر الدرجات و ... را نشنیده باشد!!

بطلان فرقه‌های نامبرده و دهها فرقه دیگر (که اسم آنها برده نشد!) به سبب این است که هر پرچم و دعوتی قبل از قیام قائم (علیهم‌السلام) طاغوت است، مگر آن دعوت و پرچمی که صاحب وصیت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و علم و پرچم رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) باشد که آن شخص خودش اولین قائم از آل محمد (علیهم‌السلام) است، اما بطلان این گروهها به سبب انکار نقش فقهاء نیست.

بازسازی مصنوعی حوادث آخرالزمانی توسط استعمار

در ادامه می‌گوید:

«استعمار و جبهه باطل، تلاش فراوانی را از ۱۰ سال پیش و با شتاب دادن مصنوعی و کاریکاتوری به حوادث آخرالزمانی، داشته و با فرقه سازی و تشکیل مدعیان دروغین مهدویت در اسلام شیعی و اهل سنت، سعی کردند که تحولات و وقایع نزدیک به فرایند ظهور منجی آخرالزمان را مدیریت کنند. اما هرچند در مجموع و به دلیل تلاش های جبهه حق در میان شیعیان هنوز به موفقیت چشمگیری دست نیافته اند، اما متأسفانه در میان اهل سنت، به علت عدم وجود رهبری واحد و مقتدر با ادعای تشکیل خلافت اسلامی داعش، استعمار، توانسته است تا حدودی به موفقیت‌هایی نسبی دست یابد.»

نمی دانم نویسنده محترم با چه منطقی ادعا می کند که استعمار حوادث آخرالزمان و نشانه های ظهور را به صورت مصنوعی و کاریکاتوری شتاب می دهد؟! امیدوارم که این سخن را از سر غفلت بیان کنند، وگرنه اگر لوازم این سخن را می دانستند، احتمالاً از اظهار آن خجالت می کشیدند.

آیا اهل بیت (علیهم السلام) نشانه های روشن و مسلمی برای رسیدن زمان ظهور و قیام قائم (علیه السلام) بیان کرده اند یا خیر؟! آن نشانه ها چیستند؟ آیا اهل بیت (علیهم السلام) به صراحت برخی از نشانه ها را هم زمان با ظهور قائم (علیه السلام) بیان نکرده اند، مثل پیدایش کف دستی در آسمان، یا پیدایش ملخهای قرمز در غیر فصل خودش؟! آیا این روایات و سایر احادیث مربوط به نشانه های مقارن با زمان ظهور قائم (نه نشانه های قبل از ظهور قائم) را انکار می کنید؟!

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردند که آیا سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: بله، و کشته شدن نفس زکیه حتمی است و قائم حتمی است و خسف بیداء حتمی است و کف دستی که از آسمان خارج می شود حتمی است و ندای آسمانی حتمی است. پرسیدم: آن نداء چه چیزی است؟ فرمود: یک منادی از آسمان نداء می دهد به اسم قائم و نام پدرش.

قُلْنَا لَهُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمُخْتَوِمِ؟ فَقَالَ نَعَمْ. وَ قُتِلَ النَّفْسَ الرَّكِيَّةَ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَ الْقَائِمُ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَ خَسْفُ الْبَيْدَاءِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَ كَفٌّ تَطَلُّعٍ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَ النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ النَّدَاءُ فَقَالَ مُنَادٍ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَ اسْمِ أَبِيهِ (علیه السلام).^۱

امام علی (علیه السلام) فرمود: بین دستان قائم (یعنی همراه با او) مرگی قرمز و مرگی سپید است و ملخهایی در فصل خودش و ملخهایی در غیر فصل خودش به رنگ قرمز مانند خون؛ اما مرگ قرمز پس به وسیله شمشیر (جنگ) است و مرگ سپید پس همان طاعون است.

بَيْنَ يَدَيْ الْقَائِمِ مَوْتُ أَحْمَرَ وَ مَوْتُ أَبْيَضٍ وَ جَرَادٌ فِي حِينِهِ وَ جَرَادٌ فِي غَيْرِ حِينِهِ أَحْمَرٌ كَالدَّمِ فَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَيَا السَّيْفِ وَ أَمَّا الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ فَالطَّاعُونُ.^۲

مستحضرید که حمله ملخهای قرمز به مزارع کشاورزی برخی از کشورهای عربی، آن هم در فصل سرما (یعنی در غیر از فصل معمول پیدایش ملخها) حدود شش سال پیش اتفاق افتاده! یعنی شش سال پیش نشانه ای که همزمان با ظهور قائم (علیه السلام) بوده محقق شده. چه کسی در آن زمان ظاهر بوده و مردم را دعوت می کرده است؟!

۱ - الغيبة للنعمانی، ص ۲۵۷.

۲ - الغيبة للنعمانی، ص ۲۷۷.

دیگر به چه چیزی می‌توانیم اعتماد کنیم؟!

بی‌تردید استکبار جهانی می‌خواهد حوادث را به نفع خود مدیریت کند، اما آیا اهل بیت (علیهم‌السلام) نشانه‌های روشن و غیر قابل‌جعل و تحریفی بیان نکرده‌اند تا زمان ظهور را بشناسیم؟!

آیا استکبار جهانی توانسته این نشانه‌ها را جعل نموده و اهل بیت (علیهم‌السلام) را غافلگیر کند و با همان چیزهایی که آنها بیان کرده‌اند شیعیان را وارد ورطه گمراهی کند؟! در این صورت آیا شما دست خدا را فوق همه دستها می‌دانید یا دست شیطان را؟!

وانگهی استکبار اگر همه چیز را مدیریت کند، آیا قانون معرفت حجت‌های خدا را هم مدیریت می‌کند؟! یعنی می‌تواند همان قانونی که همه خلفای خدا با آن شناخته شده‌اند و در آینده نیز باید با همان قانون شناخته شوند را شبیه‌سازی کند؟ در این صورت آیا ما باید از کسی که با آن قانون (وصیت و علم و رایت) بیاید را قبول کنیم یا تکذیب کنیم؟

اگر تکذیب کنیم، اولاً در قیامت عقاب خواهیم شد که چرا از دستور خداوند و رسول و اهل بیت (علیهم‌السلام) اطاعت نکردید و ثانیاً اگر صاحب این قانون را تکذیب کنیم، بالأخره مهدی موعود و خلفای بعد از او را با چه قانونی بشناسیم؟ آیا باید قانون جدیدی بسازیم و قانون شناخت حجت‌های خدا که با روایات متواتر اهل بیت (علیهم‌السلام) اثبات شده را نسخ کنیم؟! اما اگر صاحب آن قانون را تصدیق کنیم، طبق فرضیه شما از کجا بدانیم که فریب استکبار جهانی را نخوردیم؟!

اساساً ایمان به همین معناست، یعنی اعتماد به خدا و کلمات خدا و رسالت آسمانی خلفای خدا، یعنی اینکه آنچه فرموده‌اند را قبول کنیم و با شاید و باید و اما و اگر و شک و شبهه، اعتبار کلام خدا و خلفایش را ساقط نکنیم.

اگر شیاطین جنّ و انس بتوانند قانون معرفت خلفای خدا را هم جعل کنند، به دو سؤال زیر پاسخ دهید و اندکی بیندیشید:

۱. از کجا بدانیم که خلفای قبل توسط همین بازی شیاطین جنّ و انس نیامدند؟ آیا طبق قاعده «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» نمی‌توان گفت که همه انبیاء و اوصیاء گذشته با نقشه شیاطین جنّ و انس آمدند و خود را به عنوان فرستاده و سخنگوی خدا معرفی کردند و همه مردم و بویژه انسانهای ساده و خوش‌باور را فریب دادند؟!

۲. اگر اعتقادی به وجود و ظهور و قیام امام مهدی (علیه السلام) دارید، بگویید که اگر روشن‌ترین نشانه‌های ظهور او و همچنین قانون شناخت او قابل دستبرد شیاطین باشد، پس چه راهی برای شناخت او باقی می‌ماند؟! آیا با این فرضیه، مجالی برای اعتقاد به مهدی موعود (علیه السلام) و امید به شناخت و همراهی با او در قیام و انقلابش باقی می‌ماند؟!

عوامل پیدایش جریانهای تکفیری مثل داعش

نکته دیگر اینکه نویسنده می‌گوید: از ده سال پیش استعمار تلاش فراوانی برای شتاب دادن مصنوعی و کاریکاتوری به حوادث آخرالزمانی داشته و در شیعه و سنی فرقه‌سازی کرده و مدعیان دروغین مهدویت را ایجاد کرده.

این سخن نشان‌دهنده بی‌اطلاعی ایشان از تاریخ است؛ او فکر و ذهن خود را کاملاً در اختیار رسانه‌های سیاسی قرار داده و در آنچه نوشته اندیشه نکرده است. آیا از ده سال پیش حرکت استعمار برای ساختن و پرداختن فرقه‌های انحرافی ایجاد شده؟! یعنی وهابیت سلفی را ده سال پیش ساختند؟! بهائیت را ده سال پیش ساختند؟! حتی فرقه‌های جدیدتری مثل القاعده و جیش اسامه و جند الله و طالبان را از ده سال پیش ساختند؟!

داعش یکی از محصولات سیاسی - نظامی تفکر خلافت و حکومت اسلامی بدون نصّ و علم است که به صورت رسمی از شورای سقیفه کار خود را شروع کرد و وارد جریانات سیاسی شد و هر دوره ظهور و بروز خاصی نشان داد تا رسید به زمان ما. در جریان انقلابهای عربی، از آنجا که جمهوری اسلامی ایران (به عنوان مهد تشیع) آشکارا دنبال توسعه حوزه قدرت خارجی و سیاسی خود در کشورهای اسلامی و عربی بود، بغض و کینه همین گروه نسبت به ایران و حکومتهای هم‌پیمان مثل سوریه و عراق معطوف شد و سنی‌های تندروی طرفدار خلافت اسلامی، تشکیلی جدید ایجاد کردند و این بار به نام جبهة النصرة و داعش (الدولة الإسلامية فی العراق و الشام) و گروهکهای دیگر با تمام نیرو تلاش می‌کنند حکومت سوریه و عراق و ایران را ساقط کنند تا حکومتی سلفی خَلَفی (سفیانی) در این منطقه برپا کنند که امیدواریم با شناختن صاحب حق و اجتماع مؤمنان برای یاری قائم (علیه السلام) هرگز به اهداف پلید و شیطانی خود دست پیدا نکنند.

در حقیقت وهابیهایی نمی‌خواهند زمام خاورمیانه یا بخشی از آن به دست شیعیان بیفتد و از این رو با تمام قوا برای سرکوبی شیعه و کشورهای شیعی و شبه شیعی به میدان آمده‌اند.

بنابراین پیدایش این جریانات تکفیری، معلول عوامل سیاسی و اجتماعی و دینی و نظامی و امنیتی و اقتصادی مختلف است، نه اینکه جبهه استعمار ده سال پیش تصمیم گرفته باشد که روند ظهور را تسریع کند و دستور بدهد که گروه خلافت اسلامی شکل بگیرد و سپس دنبال بقیه نشانه‌های ظهور برونند. البته اینکه امام علی (علیه السلام) از پیدایش گروهی شبه خوارج در آخرالزمان با پرچمهای سیاه و نشانه‌هایی منطبق بر داعش خبر داده، تأکید کننده آن محکامات و نشانه‌های روشنی است که اثبات می‌کنند ما در عصر ظهور زندگی می‌کنیم.

پس علت اصلی پیدایش این جریانات، همان علت پیدایش جریان اصلی خلافت اسلامی بدون نص و علم است، اما برخی از عوامل جانبی رشد چنین جریاناتی که امروز مانند یک غده سرطانی حتی به کشورهای غربی و عربی (مثل فرانسه و عربستان و ...) هم آسیب جدی زده و می‌زند، عبارتند از:

۱. فقر اقتصادی و به خصوص فرهنگی شدید برخی از کشورهای اسلامی عربی و بویژه افریقای: در جایی که فقر و بی‌سوادی فعال شود، امکان بسیج کردن نیروهای متعصب پرزور و بی‌فکر نیز بسیار ساده خواهد بود.

۲. ترویج تعصبات مذهبی و تشدید فرقه‌گرایی: دو جبهه کاملاً وابسته به سیاستهای استعمار وجود دارند که یکی مسئولیت حمله و توهین به معتقدات اهل سنت را به عهده دارد و دیگری مسئولی حمله و توهین به معتقدات شیعیان. این دو مانند دو لبه قیچی کاری کرده‌اند که طرفداران هر جبهه در دفاع از مذهب و ایدئولوژی خود غیور گشته و آماده رویارویی و جنگ فیزیکی شوند. البته این گرایشهای تند از آغاز وجود داشت، اما اکنون با استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌های جمعی فراگیر کار خود را در حجم وسیع‌تری انجام می‌دهند و جالب است که هر دو گروه از یکجا (یعنی آمریکا و انگلیس) تغذیه می‌شوند، چون متفکران آمریکایی به این نتیجه منطقی رسیدند که بهترین و کم‌هزینه‌ترین راه برای نابودی مسلمانان، ایجاد دو قطبی متعصب در بین آنهاست، یعنی اگر این دو قطب با هم وارد جنگ تمام‌عیار شوند، خود مسلمانان همدیگر را نابود می‌کنند و البته کارخانه‌های تسلیحاتی وابسته به یهود و آمریکا نیز همیشه نیازمند مشتری‌های ثابت و کلان برای فروش محصولات نابود کننده خود هستند!!

۳. دخالت‌های طرفهای مقتدر شیعی و سنی در امور کشورهای ثالث: برای مثال جمهوری اسلامی ایران در امور عراق و لبنان و فلسطین و سوریه و بحرین و یمن و افغانستان و

پاکستان و ... دخالت می کند و کشورهای مقتدری مانند عربستان و اردن و ترکیه و مصر نیز بر خورد لازم می دانند که صحنه را خالی نگذاشته و نقش خود را ایفاء کنند، بلکه برخی از آنها اساساً در دشمنی قومی و مذهبی پیشدستی می کنند. این نوع دخالتها منطقه خاورمیانه را به یک دو قطبی بزرگ تقسیم کرده است که آتش آن همه خاورمیانه را خواهند سوزاند. متأسفانه قدرتهای غربی هم در این دو قطبی طرفداری از جبهه عربی و اسرائیلی می کنند و این اتحاد شوم، تخریب بسیار بزرگی برای ایران خواهد داشت، مگر اینکه پیش از وقوع حادثه، خلیفه خدا و پرچم منصور یمانی آل محمد علیهم السلام را شناخته و یاری کنند و کشور را از نابودی نجات دهند، هر چند بعید به نظر میرسد...

تکلیف شیعیان برای قیام و صدور انقلاب

قیام و انقلاب سراسری که البته مستلزم لشکرکشی به سایر کشورها و جنگ با دشمنان اهل بیت علیهم السلام می باشد، امری ناگزیر است، اما این امر که در احادیث به خروج، رفع رایب و قیام و ... تعبیر شده، حق و مسئولیت و توان قائم آل محمد علیهم السلام است، نه دیگران. از این رو امام علی علیه السلام در خطبه ای در مسجد کوفه می فرمود:

ای مردم، از بعد من به زمین بچسبید و بیرهیزید از پرچمهای متفرقه آل محمد علیهم السلام پس همانا پرچمهای متفرقه ای از میان آل محمد علیهم السلام خروج می کنند؛ پس به آنچه که می خواهید نمی رسند (یعنی اهدافشان عقیم می ماند)، زیرا امر مرا سرپیچی کردند و پیمان مرا نادیده گرفتند. و پرچمی از اولاد حسین علیه السلام در کوفه خروج می کند با دعوت امیه و فتنه و بلاء شامل مردم می شود و خداوند بهترین خلق را مبتلا می کند تا خبیث از پاکیزه جدا شود و مردم از هم اظهار برائت و دشمنی کنند و این فتنه طول می کشد تا اینکه خداوند به وسیله مردی از آل محمد علیهم السلام برای آنان گشایشی کند. پس هر که از فرزندانم خروج کند و به غیر عمل من عمل کند به روشی غیر از سیره من رفتار کند، پس من از او بیزارم. و هر کسی که از اولادم قبل از مهدی علیه السلام خروج کند، قصاب است. و بیرهیزید از دجالهایی که از اولاد فاطمه علیها السلام می آیند؛ پس از فرزندان فاطمه علیها السلام دجال هایی خواهند بود. و دجالی از رود دجله بصره (واقع در استان میسان کنونی عراق) خروج می کند، در حالی که از من نیست و او مقدمه دیگر دجالهاست.

«یا أَیُّهَا النَّاسُ اَلْزَمُوا اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِي، وَ اِیَّاكُمْ وَ الشَّدَاذَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّهُ یَخْرُجُ شَذَاذَ آلِ مُحَمَّدٍ،

فلا یرون ما یحبون، لعصانهم أُمري، و بذهم عهدی، و تخرج رایة من ولد الحسین تظهر بالكوفة بدعاية الائمة، و یשמّل الناس البلاء، و یتبلی الله خیر الخلق حتی یمیز الخبیث من الطیب، و یتبرأ الناس بعضهم من بعض، و یطول ذلك حتی یرفج الله عنهم برجل من آل محمد، و من خرج من ولدی فعمل بغير عملي و سار بغير سیرتی فانا منه بریء، و کلّ من خرج من ولدی قبل المهدي فإثمًا هو جزور، و إیاکم و الدجالین من ولد فاطمة، فإنّ من ولد فاطمة دجالین، و یرخرج دجال من دجلة البصرة، و لیس منی، و هو مقدّمة الدجالین کلّهم»^۱.

سید بن طاوس (ره) این باب کتابش (باب ۳۶) را به این عنوان نام نهاده است:

فی نهی مولانا علی علیه السلام اولاده أن یرخرج أحد منهم قبل المهدي. و أنّ من خرج منهم قبله فإثمًا هو جزور.

در باره اینکه مولایمان علی (علیه السلام) اولادش را نهی کرده که مبدا هیچ یک از آنها قبل از مهدی (علیه السلام) خروج کند و هر که قبل از او خروج کند، فقط قصاب است! وی پس از نقل این روایت نیز می نویسد:

أقول: هذا حدیث صریح بنهی مولانا علی (علیه السلام) ولده أن یرخرج أحد منهم قبل المهدي (علیه السلام).

می گویم: این حدیث صریح است در نهی امام (علیه السلام) نسبت به فرزندان که مبدا هیچ یک از آنها قبل از مهدی (علیه السلام) خروج کنند.

با آنچه که گذشت تقریباً علت پیدایش این گونه حرکت‌های تندروی فراگیر در منطقه خاورمیانه روشن شد. بی شک جبهه استکبار برای نابودی مسلمانان از هیچ تلاشی فروگذار نمی کند، اما اگر کمی منصفانه به واقعیت‌های سیاسی موجود بنگریم و نگاهمان معطوف احادیث و پیش‌بینی‌های اهل بیت (علیهم السلام) باشد، خواهیم دید که کسان دیگری هم در پیدایش این گونه قصابی‌ها و سلاخی‌ها نقش داشته‌اند، گرچه همانها نیز دائماً تقصیر را به گردن دشمن می‌اندازند، غافل از آنکه هزاران سال شیعه و سنی کنار هم زندگی کردند و دشمن همیشه وجود داشته، اما هیچگاه چنین قصابی عظیمی در خاورمیانه شاهد نبودیم، تا وقتی که دو پرچم ایدئولوژیک با ادعای امامت و خلافت بلند شدند که هیچ یک حق قیام و رفع رایت نداشتند و همه این فجایع از همان زمان آغاز شد و پیوسته بیشتر تشدید می‌شود.

به نویسنده محترم مقاله پیشنهاد می‌کنم که تاریخ را یک بار به صورت اجمالی و بدون عینکهای سیاسی و رسانه‌ای مطالعه کنند و سپس دوباره این متن را بازنویسی نمایند. آیا اتفاقات دردناک و شرم‌آور امروز منطقه خاورمیانه فقط معلول طراحی سناریوی ظهور توسط امریکاست، یا معلول چیزهای دیگری است که البته موج‌سواری استکبار و سوء استفاده آنها از بحرانها و زمینه‌های بحرانها نیز قابل انکار نیست، چون شکی در دشمنی آنان نسبت به اصل اسلام و همه مسلمانان مستضعف دنیا وجود ندارد.

رهبری واحد و مقتدر شیعه

نکته دیگر اینکه نویسنده می‌گوید: این سناریو در میان اهل سنت به علت نبود رهبری مقتدر واحد تا اندازه‌ای موفق بوده، یعنی آنها توانستند جبهه داعش را در اهل سنت ایجاد کنند و شتاب مصنوعی به حرکت ظهور بدهند، اما در شیعه به دلیل وجود رهبری مقتدر واحد نتوانستند به موفقیت چشمگیری دست پیدا کنند!

این قسمت را زیاد جدی نمی‌گیریم. نویسنده محترم اگر یک نگاهی به کشور عراق ببیند، خواهد دید که هیچ رهبری مقتدر واحدی در میان شیعیان وجود ندارد. در ایران هم وقتی که نیمی از مردم اصلاً به ندای رهبری در وجوب شرکت در انتخابات خبرگان لیبک نمی‌گویند، و در بین شرکت کنندگان در انتخابات هم نصفشان دقیقاً به همان گروه و لیستی رأی می‌دهند که رهبری به صراحت امر کرده بود که مردم به آن لیست انگلیسی رأی ندهند، یعنی لا اقل هفتاد و پنج درصد مردم این کشور هیچ اعتقادی به رهبری واحد و مقتدر جمهوری اسلامی ندارند.

این گونه اظهارات عجیب نویسنده مزبور، به نوعی بیان آرزوهای تحقق نیافته جبهه پایداری انقلاب اسلامی است و ما نقد مهمی به آرزوهای ایشان نداریم، چون اینجا در باره واقعیتها سخن می‌گوییم، نه تخیلات و آرزوهای گروهکهای سیاسی.

ما در کشورهای شیعی و شبه شیعی هیچ رهبری واحدی نداریم. به صحنه کشور عراق نگاه کنید. بیش از ده لشکر مجزا و سرایای رنگارنگ که همگی قرار است با داعش بجنگند با الگوها و مدیریتهای متضاد تشکیل شده‌اند. واقعیت همان است که امام صادق (علیه السلام) فرموده، یعنی قبل از قیام قائم (علیه السلام) دوازده پرچم از سادات (عمامه‌سیاهها) بلند شده و هر کدام مردم را به سمت اطاعت و بیعت خودش فرامی‌خواند و این چیزی جز یک یارگیری همه‌جانبه از

میان دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) نیست.

لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ اَنَا عَشْرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كُلُّهُمْ يَدْعُو اِلَى نَفْسِهِ^۱.

در ایران نیز ناظران منصف می‌دانند که رهبری واحد فقط در حد یک تشریفات قانونی رسمی است، اما از نظر دینی دهها مرجع تقلید و اندیشمند دینی به صورت مستقل و متضاد، رهبری فکری و اعتقادی و دینی و فقهی مردم را به عهده دارند که غالباً همدیگر را تکفیر یا تحمیق یا تفسیق می‌کنند. از نظر سیاسی نیز بخصوص در سالهای اخیر هیچ رهبری واحدی مشاهده نمی‌شود، بلکه چه بسا کسانی که مورد غضب حکومت قرار گرفته‌اند، طرفدارانی بیش از رهبر رسمی جمهوری اسلامی ایران دارند. این مسئله به قدری واضح است که نیازی به توضیح و شرح بیشتر آن نمی‌بینم.

شبهه این اختلافات در اهل سنت نیز مشهود است، اما با عمق و وسعت کمتر، چون آنها غالباً تقدس خاصی برای اقطاب و علمای خود قائل نیستند تا هر گروهشان فداییان و سینه‌چاکان یک مدعی یا شخصیت علمی و سیاسی شوند.

اگر نویسنده محترم کمی چشمش را به واقعیتهای موجود باز کند و نگاهش صرفاً معطوف به اخبار رسانه ملی و روزنامه کیهان نباشد، خواهد دید که متأسفانه انشقاق و شکاف فرقه‌ای و تعدد پرچمهای داعیان شیعه بسیار بیشتر و پررنگ‌تر از اهل سنت است و البته در نهایت آنکه در عصر ظهور، قدرت بیشتری دارد و سپاه عظیمتری تشکیل می‌دهد همان شخصیت خراسانی است که همزمان با سفیانی و یمانی (علیهم السلام) به سمت عراق لشکرکشی گسترده می‌کند.

اگر نویسنده نگاهی به کشور عراق بیندازد و پیروان پرشمار مقتدی صدر را ببیند، احتمالاً نظرش تا اندازه‌ای تعدیل می‌شود. این جبهه انقلابی عراقی اساساً هیچ اعتقادی به ولایت فقیه ایران ندارند و نداشتند، جز اینکه مقتدی صدر قبلاً در زمان حمله امریکا به عراق، از کمکهای جمهوری اسلامی ایران استفاده کرد، اما چندی پیش به صراحت در مصاحبه با شبکه «العربية» اظهار کرد که من به آقای خامنه‌ای نصیحت می‌کنم که دست از دخالت در امور داخلی کشور عراق بردارد. و پیروان چندین میلیونی همین شخص مدتی قبل در تظاهرات انبوه خود پرچم جمهوری اسلامی ایران را آتش زده و شعارهای تند بر ضد سپاه

قدس و انقلاب و رهبر ایران سر دادند.

البته شاید منظور نویسنده، اتحاد نسبی اقلیت شیعیان جهادی جنوب لبنان و گروهی در عراق با سیاستهای رهبر ایران باشد که البته این موضوع در حال حاضر همان گونه است که دیده می‌شود، اما جمعیت شیعیان کنونی در زمین، حدود چهارصد میلیون است که اگر محاسبه دقیقی انجام دهید، خواهید دید که حد اکثر تنها یک دهم این جمعیت تحت پرچم رهبری واحد (مورد نظر شما) جمع شده‌اند. بنابراین بهتر است آرزوهای دست‌نیافته خود را به صورت واقعیت‌های سیاسی جلوه ندهید. واقعیت این است که شیعه هیچ زمانی مانند عصر حاضر دچار تفرقه و تعدد و اختلاف پرچم و رهبر نبوده.

این موضوع حتی در تاریخ مرجعیت شیعه نیز کاملاً محسوس و ملموس است، چون در دهه‌های گذشته (بخصوص قبل از انقلاب ۵۷) غالباً یک مرجع بزرگ و مشهور، زعامت فکری و فرهنگی و فقهی و سیاسی شیعیان را به عهده داشته و دیگر مجتهدان نیز یا اساساً فتوی نمی‌دادند و همگی مردم را به سمت آن مرجع مشهور و عام سوق می‌دادند، یا اینکه برای عده خاصی در منطقه خودشان فتوا می‌دادند و قضاوت نموده و احکام شرعی را اجرا می‌کردند، اما امروز می‌بینیم که فقط حدود ۹۰ مرجع تقلید صاحب دفتر و رساله رسمی در شهر قم هستند، مراجع مشهد و اصفهان و نجف و لبنان و ... به جای خود!!

کسانی که اندکی با روایات مربوط به آخرالزمان آشنا باشند، می‌دانند که اختلاف شدید و بی‌سابقه شیعیان و بزرگان و علمای آنها از بارزترین نشانه‌های عصر ظهور است. حال جناب آقای نویسنده با کدام منطق می‌گوید که شیعیان در عصر حاضر به سبب رهبری واحد و مقتدر از فتنه‌های شبه داعش مصون هستند؟! به نظر می‌رسد که ایشان مقالات علمی و پژوهشی را با شعارهای هماهنگ و حماسی نمازجمعه تهران یا راهپیمایی‌های سیاسی و حزبی خلط کرده‌اند.

پشتیبانی مالی از نهضت‌های شیعی و اسلامی

واقعیت تلخ دیگر این است که جمهوری اسلامی ایران تنها حکومت یکپارچه شبه شیعی است و از این جهت از بسیاری از نهضت‌های شیعی و اسلامی خاورمیانه، حمایت مالی می‌کند و از این جهت آن جریانها نیز خود را وامدار و مدیون جمهوری اسلامی می‌دانند و عزت و استقلال جمهوری اسلامی ایران را عامل رشد و تقویت بیشتر خودشان می‌پندارند. در

واقع، حکومت ایران به جای رفع فقر و فساد در کشور خودمان و توزیع عادلانه ثروت بین مردم، با هزینه‌های بسیار هنگفتی قیمت آن اشخاص و جریانات را پرداخت کرده و آنها را می‌خرد تا در برابر رقابیش، هم‌پیمانان بیشتری داشته باشد، اما نکته مهم این است که برخی از همین جریانات، هیچ علقه غیر مالی یا فرامالی به حکومت ایران ندارند و از این رو، به محض اینکه به اقتداری نسبی و استغنا مالی می‌رسند، راه خود را جدا می‌کنند، دقیقاً مانند نیروهای صدر در عراق که هزینه سنگینی خرج آنها شد، اما او هم اکنون یک دشمن بالقوه مقتدر برای جمهوری اسلامی در عراق است که با انگشت اشاره‌اش می‌لونه‌ها عراقی حاضرند قربانی شوند، اما نه در حمایت از ایران و رهبری ایران!

حوادث مشابه دیگری در کشورهای دیگر از جمله بحرین و فلسطین و افغانستان اتفاق افتاده؛ مثلاً در فلسطین سالها از جبهه حماس (سنی‌های سلفی جهادی ضد رژیم صهیونیستی) حمایت می‌کردند و با آغاز انقلابهای عربی، همین جبهه حماس به محض اینکه حامیان خارجی دیگری (مثل جریان اخوان المسلمین در قطر و مصر و ترکیه) پیدا کرد و احساس اقتدار نمود، وارد تنش با حکومت سوریه شد و موشکهای اهدایی جمهوری اسلامی را در اختیار اپوزیسیون ضد حکومت بشار اسد قرار داد و در نهایت، رهبر این جریان به قطر رفته و سخنان تندى علیه ایران و محور مقاومت شیعی و ... به زبان راند.

طالبان نیز زمانی مورد حمایت مالی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی بود تا بلکه در آینده دوست و هم‌پیمان خوبی برای رهبری ایران شود، اما بالعکس به خطری بزرگ برای امنیت استانهای شرقی کشور تبدیل شد. این قصه تلخ مصادیق بسیاری دارد که خودشان بهتر می‌دانند و بهتر است فعلاً از آن صرف نظر کنیم.

نگاه بدی که حکومت به جریان یمانی دارد، تا حدودی مبتنی بر این است که جریان یمانی در عراق هیچ‌گاه حکومت ایران را به رسمیت نشناخت و دست خود را به سمت حکومت جمهوری اسلامی دراز نکرد. حتی در زمان حمله اشغالگران امریکایی به عراق، و هم‌زمان با فراخوان امام احمد الحسن (علیه السلام) برای جهاد و مقابله نظامی با امریکاییها، به یمانیون عراقی پیشنهاد داده شد که اگر بخواهید زیر پرچم ما در مقابل امریکا بجنگید، از شما حمایت مالی و تسلیحاتی می‌کنیم. عده کمی از انصار هم از این پیشنهاد خرسند بودند، اما امام احمد الحسن (علیه السلام) فرمودند که ما زیر پرچمی جز پرچم حاکمیت خدا (البیعة لله) قرار نمی‌گیریم و به حمایت و مساعدت هیچ حکومت و دولتی نیاز نداریم. به نقل قول بعضی از

ثقات، امام احمد الحسن (علیه السلام) در جمعی از انصارشان در عراق پیرامون این پیشنهاد فرمودند: من یک لنگه کفش انصارم را با همه قدرت و حکومت آنها عوض نمی‌کنم. اگر یمانیون هم معامله‌ای کوچک با حاکمیت ایران کرده بودند، اکنون به جای اینکه روزنامه‌ها و سایتهای انقلابی به نشر دروغ و افتراء بر ضد آنان مشغول باشند، به وجود آنان در عراق افتخار می‌کردند، همچنانکه که به وجود حسن نصر الله در لبنان افتخار می‌کنند. حتماً می‌دانید که بارها به امام علی (علیه السلام) گفته می‌شد که چرا سیاست و ذکاوت ندارید؟! چرا مثل معاویه عمل نمی‌کنید؟!

شباهت با فرقه قادیانی

نویسنده در ادامه به بیان شباهت‌های دعوت یمانی (علیه السلام) با فرق انحرافی می‌پردازد. «بعد از ذکر این مقدمه، به شباهت‌ها و اشتراکات جریان یمانی دروغین با فرق استعماری، اشاره خواهد شد:

جریان احمد الحسن، شباهت فراوانی با فرقه قادیانی (احمدیه) دارد. احمد الحسن بصری، مدعی مهدویت در عصر معاصر از رؤیت امام عصر در خواب به رؤیت امام در بیداری و از آن به بابیت امام که نوعی دیگر از یمانی بودن است، رسیده است. و به تازگی مبلغان این جریان چهره‌ای از احمد الحسن معرفی می‌کنند که کاملاً مطابق با امام زمان و حضرت قائم (علیه السلام) است. یعنی به مرور مطابق فرقه قادیانی، در حال انتقال کارکردهای امام زمان (عج) به احمد الحسن هستند. مشابه همان مسیری که فرقه قادیانی در جذب افراد ساده لوح پیمود.»

بیشتر گفتیم که تکنیک شباهت‌یابی از مغالطات مشهور است. فرض کنید که کسی بخواهد با همین تکنیک انقلاب اسلامی را نقد و لیست طویل و عریضی از قیام‌های ناموفق نامشروع بنی فاطمه (علیها السلام) برایتان بخواند و بگوید این جریان هم مانند جریان بنی عباس و ... مردم را دعوت کرده و خروج کردند و صدها هزار کشته به جا گذاشتند. آیا شما این استدلال را قبول دارید؟! یعنی خودتان به این نوع استدلال تن می‌دهید؟! مسلم است که این استدلال عقیم و نادرست است، چون ممکن است دهها شباهت میان جبهه حق و باطل وجود داشته باشد، اما اینها نه دلیل حقانیت باطل است و نه دلیل بطلان حق!

بطلان قیام و خروج قبل از قائم علیه السلام هرگز به خاطر این گونه از شبهاتها نیست، بلکه به سبب محکمت و نصوصی از اهل بیت علیهم السلام است که هر قیام و خروجی قبل از قائم علیه السلام را تخطئه کرده‌اند. از طرفی در مباحث گذشته دانستیم که یمانی علیه السلام تنها کسی است که قیامش حق و از سمت امام مهدی علیه السلام است؛ پس منظور از قیام قائم علیه السلام در این گونه روایات خود یمانی علیه السلام است که با وصیت و علم و دعوت به حاکمیت خدا شناخته می‌شود.

ادّعی رؤیت امام مهدی علیه السلام در خواب و بیداری

اینکه امام احمد الحسن علیه السلام نخستین بار امام مهدی علیه السلام را در رؤیای صادقه مشاهده کرده و نخستین نشانه رسالت و یمانی بودن خود را در رؤیا دیده، دلیل بر بطلان اوست؟! پس نظر شما در باره حضرت یوسف صدیق علیه السلام چیست؟ او نیز در کودکی نخستین بار در رؤیا دید که یازده ستاره و خورشید و ماه به سمت او سجده می‌کنند و پدرش یعقوب علیه السلام از همین رؤیا دانست که او به زودی به مقام رسالت خواهد رسید!

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ^۱

هنگامی که یوسف علیه السلام به پدرش گفت: پدر جان من دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه به من سجده می‌کنند.

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ^۲

یعقوب علیه السلام فرمود: پسر من رؤیایت را برای برادرانت نگو، چون برایت نقشه می‌کشند. همانا شیطان دشمن آشکار انسان است.

یوسف علیه السلام نخستین بار خبر و آیه رسالت خود را در خواب مشاهده کرد و حضرت یعقوب علیه السلام که عالم به حقایق ملکوت بود، از او خواست که این مسأله را از برادران کتمان کند تا مورد حسادت و مکر بنی اسرائیل قرار نگیرد.

رؤیت امام مهدی علیه السلام در بیداری توسط فرزندش و وصی و فرستاده‌اش احمد الحسن علیه السلام امر عجیب و خلاف قرآن یا روایات است؟! به این روایت از امام صادق علیه السلام دقت کنید. فرمود: صاحب این امر (امام مهدی) دو غیب دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر است،

۱ - یوسف: ۴.

۲ - یوسف: ۵.

تا جایی که گفته می‌شود مرده و برخی می‌گویند کشته شده؛ پس بر مر امامت او کسی باقی نمی‌ماند مگر عده اندکی از اصحابش. و در آن هنگام هیچ کسی بر جایگاه و امر و ولایت او و ... مطلع نیست، مگر مولایی که امر امامتش را بعد او به عهده می‌گیرد.

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَمِيَّتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَ بَعْضٌ يَقُولُ قَتِلَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرُهُ وَ لَا عَتْرَهُ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۱

اگر به حدیث وصیت رسول الله ﷺ در شب وفاتش در کتاب غیبت طوسی توجه کنید، خواهید دید که آن مولایی که امر امامت امام زمان (علیه السلام) را بعد او به عهده می‌گیرد و هنگام ظهور نخستین مؤمنان و مقربان اوست، همان وصی و فرستاده و فرزندش احمد (علیه السلام) است و در نتیجه تنها کسی که در زمان غیبت می‌تواند مردم را به سمت بیعت با امام زمان (علیه السلام) دعوت کند و رابط مردم با امام مهدی (علیه السلام) باشد و مستقیماً از او دستور بگیرد و برنامه ظهور و قیامت را مهیا کند، مهدی اول است.

اهمیت شناخت و بیعت با یمانی (علیه السلام) نیز به همین جهت است. حال اگر شما شیفته کلمه بابت هستید، اشکالی ندارد، چون رسول الله ﷺ علی (علیه السلام) را باب خود معرفی کرده و احمد (علیه السلام) نیز در زمان ظهور، باب رسیدن به امام مهدی (علیه السلام) است.

انتقال کارکردهای امام زمان (علیه السلام) به یمانی (علیه السلام)

یمانیون هیچ گاه کارکردهای امام زمان (علیه السلام) را به مهدی اول (علیه السلام) انتقال نداده‌اند، اما تعبیر مهدی و قائم را خود رسول الله ﷺ و ائمه اطهار (علیهم السلام) به او داده‌اند، اما شما یا اطلاعی از این روایات ندارید یا بر فضایل ائمه (علیهم السلام) و مهدیین (علیهم السلام) حسادت می‌کنید، همچنانکه گذشتگان شما فضایل رسول الله ﷺ را قبول می‌کردند، اما وقتی نوبت به فضایل امام علی (علیه السلام) می‌رسید، همچون شما شروع به طعنه و تمسخر می‌کردند، در حالی که اگر واقعا به رسول الله ﷺ ایمان داشتند، باید وصی و اول المؤمنین و اول المقربین و باب مدینه النبی (علیه السلام) را هم قبول می‌کردند.

حال لطفاً به تاریخچه زندگی و دعوت احمد قادیانی مراجعه کنید و پس از مطالعه آن بگویید که آیا او هم با همان قانون شناخت حجت (یعنی وصیت و علم و دعوت به حاکمیت

خدا) خود را معرفی و اثبات کرد، یا اینکه صرفاً ادعا کرد که امام مهدی علیه السلام را در خواب دیدم و سپس باب امام مهدی علیه السلام شد و سپس خود امام زمان علیه السلام؟! نویسنده محترم بهتر است به جای طرح ادعاهای واهی و کلی و بیان جملات مهممل، یک مدعی مهدویت را پیدا کند که صاحب قانون معرفت حجت بوده باشد. تنها در این صورت می‌تواند سید احمد الحسن را با مدعی دیگری مقایسه کند، وگرنه ادعای امامت و مهدویت و رسالت، نه دلیل بر حقانیت است و نه دلیل بر بطلان، بلکه اساساً اینها ادعا هستند، نه دلیل! حال چطور برخی ادعا را به جای دلیل بطلان قرار می‌دهند؟! تمام خلفای الهی همین ادعاها را مطرح کردند، اما چون صاحب نص و علم بودند، آنها را پیامبر و امام می‌نامیم، نه مدعی دروغین!!

به تاریخچه احمد قادیانی و آثار او و یارانش مراجعه کنید و به جای تقلید و شعارهای رسانه‌ای، تحقیق کنید و ببینید که آیا او دلیلی محکم از قرآن و عترت ارائه کرد بر مهدویت و قائم بودن و امام بودن خودش؟!

بنابراین ادعای ملاقات و رؤیت و مهدویت و یمانی بودن و قائم بودن، به تنهایی امر باطلی نیست، بلکه ادعای فاقد دلیل، باطل است. خوانندگان محترم و عاقل این نوشتار می‌فهمند که خود قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نیز یکی از مدعیان عصر ظهور خواهد بود و او نخست ادعای منجی‌گری و مهدویت و قائم بودن می‌کند و مردم را به بیعت فرامی‌خواند تا به تدریج عده انصارش به ده هزار نفر مرد رزمجو برسد و قیام کند؛ پس اگر صرف اظهار این ادعا، دلیل بر بطلان مدعی باشد، شما پیشاپیش حکم به بطلان دعوت خود مهدی علیه السلام کردید، بدون هیچ دلیل و حجت مقبولی نزد خداوند.

کدام فرقه شبهه فرقه قادیانی است؟!

اکنون که بحث از شباهتهای فرق انحرافی مطرح شد، بد نیست به این نکته اشاره کنیم که اگر امروز بخواهیم مصداقی برای شباهت با فرقه قادیانی پیدا کنیم، آن مصداق قطعاً امام احمد الحسن علیه السلام نخواهد بود، چون یکی از شاخصه‌های ممتاز قادیانی این بود که بر خلاف نصوص روشن جهاد در اسلام، هنگامی که انگلیس به بلاد شرق حمله کرد، فتوا داد که جنگیدن با انگلیس و دفاع در برابر این کافر حربی لازم نیست. او با این فتوای عجیب، اوج وابستگی فکری و مالی خود را به انگلیس اظهار کرد.

حال اگر در عصر حاضر بخواهیم کسی را مشابه شخصیت احمد قادیانی پیدا کنیم، قطعاً آن شخص جناب آقای سیستانی است که با شروع و تشدید حملات نیروهای اشغالگر امریکایی به عراق و کشتن هزاران نفر عراقی و تجاوز به نوامیس آنها در ابوغریب، پس از اینکه عده‌ای از شیعیانش از او در باره دفاع و جنگ با اشغالگران سؤال کردند، فتوا داد: لا وجود للجهاد فی زمان الغیبة و الدفاع له مراتب لا یجوز تخطیها (جهاد در زمان غیبت وجود ندارد و دفاع هم مراتبی دارد که نباید از آن تخطی کرد!!)

این فتوا در حالی بود که همه فقهای شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که جهاد دفاعی در برابر کافر حربی، واجب عینی و فوری است و نیاز به اجازه امام یا نایب او ندارد، اما جناب آقای سیستانی با این فتوای عجیب و شادّ کاری کرد که ژنرال رامسفلد در مجله تایمز رسماً از ایشان تشکر کند و در مقاله‌ای بنویسد که مرجعیت اعلای عراق کمک کرد تا ما بتوانیم دموکراسی را در عراق حاکم کنیم! ژنرال رامسفلد نوشت که ۲۰۰ میلیون دلار به مرجعیت عراق هدیه دادیم تا مردم عراق را آرام کند. در آن زمان بسیاری می‌گفتند که این یک تهمت است، اما جالب اینجاست که بعداً برخی از شیعیان آقای سیستانی به صورت رسمی و کتبی این سؤال را از خودشان مطرح کردند و ایشان هم در پاسخ رسمی فرمودند که: این مبلغ قبض شده تا خرج ایتام و مساکین عراق شود!!

به نظر شما این شخص (یعنی آقای سیستانی که نخست به عنوان یک طلبه و سپس آیت الله و آیت الله العظمی و ... و اکنون امام سیستانی خوانده می‌شود) با منش احمد قادیانی شباهت دارد، یا کسی که در برابر هیچ طاغوت و مستکبری سر تعظیم فرود نیاورد و به همین سبب، به جای پول و محافظ و بیت پرهزینه و ماشینهای خارجی و ... غربت و آوارگی و فقر خودش و خانواده و انصارش را به جان خرید؟!

اما اگر نگاهی به تاریخچه زندگی و دعوت او و بیانیتهای رسمی و کتبش بیندازید، خواهید دید که با وجود اینکه هیچ نیرو و پول و تسلیحاتی در اختیار نداشت و مورد حمایت هیچ قدرت و حزب و جعیت بشری نبود، اما همیشه بر جهاد و قتال با کفار، امریکا، وهابیت و القاعده و داعش تأکید کرد.

شباهت با فرقه وهابیت

«وجوه اشتراکی بین جریان احمد الحسن و وهابیت نیز وجود دارد که حداقل آن دشمنی آنان با مرجعیت شیعی، فقهاء و عالمان دینی شیعه می باشد. بویژه با مرجع نستوه و مبارز عالیقدر شیعه، آیه الله سیستانی، بیشترین دشمنی را ابراز می کنند. و هرکسی با عقاید و آراء این جریان مخالف باشد، او را تکفیر کرده و از اقسام ترغند و حیل، حتی گاهی سحر و جادو، سعی در اشاعه و ترویج جریان باطل خویش، دارند».

در گذشته دانستیم که طبق روایات اهل بیت (علیهم السلام) مهدی منتظر (علیه السلام) دشمنی آشکارتر از فقها ندارد و همین جماعت فتوا به قتلش می دهند و به او می گویند برگرد که نیازی به تو نداریم و حضرت گردن هفتاد نفر از بزرگان آنها را در کوفه می زند و ... آیا همین مشابهت برای بطلان دعوت امام مهدی (علیه السلام) کافی نیست؟! اگر خود حضرت ظهور کرده و چنین رفتار می کرد، آیا شما به دلیل مشابهت با وهابیت حکم به بطلان و کفر او نمی کردید؟!

حمله به مرجع مبارز، آقای سیستانی

اما در باره مرجع نستوه و مبارز عالیقدر شیعه یعنی آقای سیستانی، همین قدر کافی است که بدانید، ایشان قبلاً هیچ دفاع رسمی و مستندی از انقلاب آقای خمینی نکرد؛ اساساً از نظر فقهی قائل به ولایت فقیه و حکومت اسلامی مدّ نظر شما نیست. وی هیچ مبارزه ای ضدّ صدام انجام نداد و برای همین، اتباع شهید صدر (ره) همواره مشکل جدی با ایشان داشتند و دارند. وی در مقابل حمله نیروهای اشغالگر امریکایی هم فتوا به عدم جهاد داد.

حال با توجه به این مقدمات بفرمایید که دقیقاً چرا و با چه توجیهی، آقای سیستانی تبدیل به یک مبارز نستوه شدند؟!

حتماً خواهید گفت که در مقابل داعش فتوای جهاد داد و الحشد الشعبی را بنا کرد و با سپاه قدس ایران و رهبر جمهوری اسلامی هماهنگ شد و ... بسیار خوب، به نظر شما هر کس دیگری بجز آقای سیستانی، از ترس جان خودش مجبور نمی شد که فتوا به دفاع در مقابل داعش بدهند و برای قوت بیشتر خودش، مجبور نمی شد که با یک قدرت بزرگتر منطقه ای هم پیمان شود و از او و نیروهایش حمایت مصلحتی کند؟!

نویسنده ظاهراً اطلاعی از تاریخچه مرجعیت عراق و آقای سیستانی ندارد، وگرنه چنین فصاحتی به بار نمی آورد و اقلّ اسم کسانی را می برد که یک حرکت مبارزاتی در تاریخچه عمر خودشان ثبت کرده باشند.

مستحضرید که صدام ملعون چند نفر از مراجع معروف عراق از جمله سید محمد صادق صدر (ره) و سید محمد باقر صدر (ره) و سید محمد باقر حکیم (ره) و بسیاری از شیعیان عراق و فعالان سیاسی و دینی شیعه را ترور کرد، اما یک سیلی هم به آقای سیستانی نزد. به نظر شما این گونه اعمال صدام هدفمند نبوده است؟! یعنی آیا او نمی‌خواست با نابودی مراجع ضد طاغوت، افراد خاصی را به عنوان مرجع تقلید علم کند تا زودتر به اهدافش دست یابد؟!

یمانیون تکفیری هستند؟!!

نکته دیگر اینکه نویسنده به دروغ می‌گوید:

«هرکسی با عقاید و آراء این جریان مخالف باشد، او را تکفیر کرده و از اقسام ترفند و حیل، حتی گاهی سحر و جادو، سعی در اشاعه و ترویج جریان باطل خویش، دارند».

یک بیانیه یا موضع رسمی از امام احمد الحسن (علیه السلام) یا مسئولان مکتبه او در نجف بیاورید که بگوید یا بنویسد که هر کسی به دعوت من اعتقاد ندارد، کافر است!

اما به نظر خود شما اگر کسی با مهدی (علیه السلام) مخالفت کند و حق و امرش را منکر شود، کفر نورزیده؟! شما مهدی (علیه السلام) را چطور و با چه قانونی می‌شناسید؟!

آیا مخالفان و منکران دعوت خلفای خدا (یعنی مثلاً مخالفان و منکران حضرت محمد یا حضرت عیسی یا حضرت موسی یا حضرت ابراهیم) از دید شما کافر بودند یا مؤمن؟! اگر بگویید که کافر بودند، آیا شما با وهابیت شباهت پیدا نکردید؟!

تکفیر کاری است که خداوند سبحان در قرآن کریم و اهل بیت (علیهم السلام) در روایات نورانی‌شان صدها بار انجام داده‌اند؛ پس اصل تکفیر کردن کافران و مخالفان و منکران دعوت خلفای خدا امر غلطی نیست.

از قضا یکی از کارهای متعارف فقها همین است که همواره کسانی را تکفیر می‌کنند و حکم ارتداد و افساد فی الأرض و قتلشان را صادر می‌کنند، به خصوص مراجعی که تعلق شدیدی به حکومت دارند، که اخیراً فتوا به مفسد فی الأرض بودن انصار امام مهدی (علیه السلام) هم دادند و به لطف خدا این پیش بینی اهل بیت (علیهم السلام) را هم محقق کردند.

نویسنده محترم خوب می‌داند که مدعیان دیگری بودند که هزاران نفر را تکفیر و سپس اعدام کردند. می‌دانید این مسئله با تکیه بر مبنای اعتقادی کاملاً قابل حل است، چنانکه آقای منتظری و عده دیگری مثل ایشان طبق مبنای فقهی خودشان (که ولایت مطلقه برای

فقیه قائل نبودند) این قتل‌های گروهی را محکوم می‌کردند، اما عده دیگری طبق مبنای ولایت مطلقه فقیه (که البته فاقد حتی یک دلیل قرآنی یا روایی یا عقلی است)، می‌گفتند رأی فقیه در باره خونهای مردم نافذ است و مردم باید در برابر رأی فقیه مسوط‌الید راضی و ساکت باشند.

بنابراین تکفیر اختصاصی به فرقه وهابیت ندارد، بلکه قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز کسانی را تکفیر کرده‌اند، اما در باره آنها می‌گوییم که معصوم هستند و کسی را بی‌دلیل تکفیر نمی‌کنند؛ پس هر کسی که در نگاه قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) تکفیر شده باشد، واقعاً کافر است، اما در باره فقهای که مدعی نیابت و امامت و مرجعیت هستند (خواه از اهل سنت تکفیری یا از شیعیان تکفیری) این اعتقاد را نداریم، زیرا آنها هیچ ولایتی بر خلق خدا ندارند؛ پس اگر حتی یک نفر را تکفیر کرده یا حکم قتلش را صادر کنند، ضامن آن خوب محسوب می‌شوند. با توجه به این مقدمه (که ظاهراً مورد قبول همه است) بفرمایید که تکفیری‌های شیعه چه کسانی هستند؟ یمانیون یا دیگران؟! و چه کسانی از این جهت به وهابیت و علمای وهابی شباهت دارند؟!

آیا قبول دارید که در زمان ما تنها کسی که حق دارد کفر و اسلام دیگران را مشخص کند، مهدی موعود (علیه‌السلام) است؟ او را چگونه و با چه راهی و چه قانونی می‌شناسید؟!

یمانی (علیه‌السلام) جادو می‌کند!!

در قسمت آخر هم نویسنده می‌گوید:

«و از اقسام ترفند و حیل، حتی گاهی سحر و جادو، سعی در اشاعه و ترویج جریان

باطل خویش دارند.»

خدا را شکر که دشمنان دعوت یمانی (علیه‌السلام) دقیقاً همان سخنی را به زبان می‌آورند که اجدادشان در مقابل خلفای خدا به زبان آوردند، بدون آنکه بفهمند با این سخنان آبروی خود را برده و از حقیقت پروژه تکراری خود پرده‌برداری می‌کنند.

با اجازه شما موارد استعمال مشتقات کلمه «سحر» را در قرآن کریم بررسی می‌کنیم تا ببینیم چه کسانی به چه کسانی تهمت جادوگری و سحر می‌زدند؟!

۱. وقتی عیسی (علیه‌السلام) برای بنی اسرائیل مبعوث شد، به بینات و آیات (معجزات) او گفتند

سحر آشکار.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَبَدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأُذُنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأُذُنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِأُذُنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأُذُنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۱.

۲. خداوند به حضرت محمد ﷺ می گوید که حتی اگر خواسته آنها (کفار) را اجابت کنی و کتابی مادی از آسمان برایشان بیاوری که با دست خود لمس کنند، می گویند: این سحر و جادوی آشکار است.

«وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۲.

۳. بزرگان قوم فرعون بعد از دیدن معجزات موسی عليه السلام گفتند که او جادوگر دانایی است.
«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»^۳.

۴. فرعونیان به موسی عليه السلام گفتند که هر معجزه‌ای بیاوری برای سحر کردن ما، هرگز به تو ایمان نمی آوریم.

«وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»^۴.

۵. کافران در مقابل دعوت رسولی که از بین خود آنهاست می گفتند: این شخص جادوگری آشکار است.

«أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ»^۵.

۶. وقتی حقی از ناحیه خدا نازل می شود، کافران می گویند که این سحری آشکار است.
«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ»^۶.

۷. موسی عليه السلام فرمود: آیا شما هرگاه که حقی برایتان بیاید می گویند که این سحر است؟ در حالی که جادوگران به نتیجه نمی رسند از طریق سحر (پیروز نمی شوند).

۱ - مائده: ۱۱۰.

۲ - انعام: ۷.

۳ - اعراف: ۱۰۹.

۴ - اعراف: ۱۳۲.

۵ - یونس: ۲.

۶ - یونس: ۷۶.

«قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُونَ»^۱.

۸. اگر بابی از آسمان (ملکوت) برایشان باز کنیم که حقایق ملکوتی را خودشان ببینند، باز هم می‌گویند که چشم‌بندی بوده و بلکه ما مورد سحر قرار گرفتیم.

«تَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ»^۲.

۹. کافران در جلسات خصوصی به مؤمنان می‌گویند که شما از یک مرد سحر شده تبعیت می‌کنید.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا»^۳.

۱۰. فرعون به موسی (علیه السلام) گفت که گمان می‌کنم سحر کرده‌اند.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا»^۴.

۱۱. فرعون به موسی (علیه السلام) گفت: آیا اینجا آمدی که با سحر و جادویت ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی؟

«قَالَ أَجِئْتُنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ»^۵.

۱۲. فرعونیان گفتند: این دو نفر (موسی و هارون) دو جادوگر هستند که می‌خواهند شما را با سحر و جادویشان از سرزمینتان بیرون کنند.

«قَالُوا إِنَّا هَذَا لَسَاحِرَانِ يَرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثُلَىٰ»^۶.

۱۳. وقتی که آن دو جادوگر به حقانیت موسی (علیه السلام) ایمان آوردند (و سایر تماشاگران با مشاهده آن معجزات به او ایمان نیاوردند!!)، فرعون گفت که چرا بدون اجازه من به او ایمان آوردید؟ او (موسی) بزرگ شماس است که جادوگری را به شما آموخته.

۱ - یونس: ۷۷.

۲ - حجر: ۱۵.

۳ - اسرا: ۴۷.

۴ - اسرا: ۱۰۱.

۵ - طه: ۵۷.

۶ - طه: ۶۳.

«قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ تَتَعَلَّمَنَّ أَيُّنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَ أَبْقَى»^۱.

۱۴. ظالمان پنهان و آهسته با یکدیگر می گویند: آیا این شخص (مدعی رسالت) بشری مثل خود شما نیست؟ چرا شما که مردمی بینا و دانا هستی سحر او را می پذیرید؟
«لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ»^۲.

۱۵. ظالمان بعد از بهانه‌های متعدد و پیشنهادهای مختلف معجزه مادی که به رسول الله ﷺ دادند، در نهایت می گفتند که شما از یک مرد سحر شده تبعیت می کنید.
«أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مُسْحُورًا»^۳.

۱۶. فرعون به بزرگان دربار گفت که این مرد (موسی) یک جادوگر بزرگ و داناست که می خواهد شما را با سحر و جادوی خودش از سرزمینتان بیرون کند.
«قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ»^۴.

۱۷. فرعون به دو جادوگری که به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند گفت: چرا بدون اجازه من به او ایمان آوردید؟ او بزرگتر و استاد شما جادوگران است.
«قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ»^۵.

۱۸. قوم ثمود به پیامبرشان (حضرت صالح) گفتند که تو جادو شده‌ای.
«قَالُوا إِيْمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحَرِينَ»^۶.

۱۹. اصحاب الایکة به شعیب (علیه السلام) گفتند که تو جادو شده‌ای.
«قَالُوا إِيْمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحَرِينَ»^۷.

۱ - طه: ۷۱.

۲ - انبیاء: ۳.

۳ - فرقان: ۸.

۴ - شعرا: ۳۴ و ۳۵.

۵ - شعرا: ۴۹.

۶ - شعرا: ۱۵۳.

۷ - شعرا: ۱۸۵.

۲۰. فرعونیان وقتی معجزات روشن حضرت موسی (علیه السلام) را دیدند، گفتند که این سحری آشکار است.

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۱.

۲۱. وقتی موسی (علیه السلام) نشانه‌هایش را ارائه کرد، گفتند که این سحری است که به دروغ می‌بندی و ما این سخنان را در پدران و گذشتگانمان نشنیده‌ایم (یعنی چون ما نشنیده‌ایم و برایمان امر جدیدی است، پس باطل است).

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ»^۲.

۲۲. کافران در باره حقی که برایشان نازل شده گفتند که این سحری آشکار است.

«وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنَلْحَقَنَّ لَكُمَا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۳.

۲۳. کافران هر نشانه‌ای را ببینند مسخره می‌کنند و می‌گویند که این سحری آشکار است.

«وَ قَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۴.

۲۴. کافران تعجب می‌کردند که یک منذر (هشدار دهند و رسول) از بین خود آنها برایشان بیاید و به او می‌گفتند: جادوگر دروغگو.

«وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»^۵.

۲۵. موسی (علیه السلام) را برای فرعون و هامان و قارون فرستادیم، اما گفتند: این جادوگری دروغگوست.

«إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»^۶.

۲۶. وقتی حقی برای این کافران آمد گفتند که این جادوست و ما قبول نداریم.

۱ - نمل: ۱۳.

۲ - قصص: ۳۶.

۳ - سبأ: ۴۳.

۴ - صافات: ۱۵.

۵ - ص: ۴.

۶ - غافر: ۲۴.

«وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ»^۱.

۲۷. برای تمسخر موسی (علیه السلام) به او می گفتند: ای جادوگر! خدایت را بخوان با آنچه نزد تو پیمان نهاده که ما هدایت شویم.

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ»^۲.

۲۸. وقتی آیات روشن ما برایشان تلاوت می شود، کافران به آن حقی که برایشان آمده می گفتند: این سحر آشکار است.

«وَإِذَا تَنَادَى عَلَيْهِمْ أَيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۳.

۲۹. فرعون به تخت قدرت (یا سپاهیانش) رو کرد و گفت که موسی (علیه السلام) جادوگری دیوانه (یا جن زده) است.

«فَتَوَلَّىٰ بَرَكِيهٍ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۴.

۳۰. همیشه اینگونه بود که هیچ رسولی برایشان نیامد مگر اینکه گفتند جادوگر است یا دیوانه (جن زده).

«كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۵.

۳۱. اگر آیت و نشانه و معجزه‌ای هم ببینند رو برمی گردانند و می گویند یک جادوی تکراری است.

«وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»^۶.

۳۲. کفار با مشاهده قرآن می گفتند که این هم یک جادوست از که از جادوگران دیگر آموخته.

«فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»^۷.

گویا همین مقدار برای تدبیر خوانندگان عزیز کافی بود تا بدانیم که تکنیک اتهام به

۱ - زخرف: ۳۰.

۲ - زخرف: ۴۹.

۳ - احقاف: ۷.

۴ - ذاریات: ۳۹.

۵ - ذاریات: ۵۲.

۶ - قمر: ۲.

۷ - مدثر: ۲۴.

جادوگری و مسحور شدن، حربه دائمی دشمنان برای ابطال دعوت‌های انبیاء بوده است. مشرکان حجاز برای اینکه مردم را از پیرامون رسول الله ﷺ دور کنند، می‌گفتند کلامش شعر است، یعنی حرف‌های شاعرانه‌ای است که ارزش شنیدن ندارد؛ گاهی هم می‌گفتند با این کلمات سحر می‌کند تا مردم را بترسانند که مبدا ساعتی نزد رسول الله ﷺ بنشینند و کلامش را گوش بدهند.

امروز در کشور ما پیوسته گفته می‌شود که سید احمد الحسن جادو می‌کند و یمانیون جادوگرند یا مسحورند و جادو شده‌اند؛ پس با آنها نشست و برخاست نکنید و کلام و دلیلشان را گوش ندهید، چون شما را هم سحر می‌کنند.

اما دو پرسش اصلی برای ما پیش آمده:

۱. این چه سحری است که فقط در اختیار یمانیون است و دیگران از آن بهره‌ای ندارند؟ شما به همه حوزویان می‌گویید که با وهابیت و بهائیت و یهود و نصاری و دهها دین و فرقه مذهبی دیگر وارد بحث شوند و آنها را هدایت کنند، اما از مواجهه علمی با یمانیون ابا دارید و مردم و حوزویها و دانشگاهی‌ها را به شدت نهی می‌کنید از گفتگو و بحث علمی با یمانیون. آیا می‌توانید سنخ و عیار و تبار این سحر خاصی که فقط نزد یمانی (علیه السلام) و انصار اوست را به صورت شفاف برای مردم توضیح دهید؟! آیا این نوع سحر و جادو چیزی شبیه به سحر و جادوی رسولان گذشته نیست که به همین علت مردم را از دور آنها دور می‌کردند؟

۲. اگر دعوت یمانی (علیه السلام) از سنخ سحر است، پس چرا دهها گروه و کارگروه و مرکز و کانال برای پاسخ علمی و روایی و تاریخی به این دعوت مبارک مهدوی تأسیس کرده‌اید؟! مگر برای ابطال سحر باید دلیل روایی اقامه کرد؟! اکنون اگر کسی جن زده یا سحر شده باشد، او را نزد اساتید علوم غریبه و طلسمات می‌برند که او را از شر سحر و جن خلاص کند، یا استدلال برایش ذکر می‌کنند تا سحرش باطل شود؟!

۳. به نظر شما اگر کسی سحر شده باشد، باید او را به انفرادی و زندانهای طولانی مدت ببرید تا سحرش باطل شود؟! آیا انسان سحر شده و جن زده اختیاری دارد که در انفرادی و زندان توبه کند؟! چرا صدها بار یمانیون ایران را دستگیر کرده و مدت‌های طولانی بدون هیچ توجیه شرعی و حتی قانونی در حبس نگه می‌دارید؟! آیا این کار به ابطال سحر آنان کمک می‌کند؟! آیا این گونه رفتارها نشانگر شکست و افتضاح علمی شما در مقابل دعوت مبارک یمانی (علیه السلام) نیست؟! وگرنه چه نیازی به ضرب و شتم و دستگیری و ...؟!!

خوانندگان عزیز و منصف، آنچه که در این کتاب تا کنون دیدید، نمونه‌ای از جادوی یمانیون است؛ پس شما با خواندن این آیات و روایات و ادله عقلی، اکنون مسحور شده‌اید و اگر سحر شما باطل نشود، به زودی برای درمان جن‌زدگی و سحر، به ساختمانهای هولناک وزارت اطلاعات و حفاظت اطلاعات سپاه و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه عمومی یا نظامی و زندانهای غیر استاندارد و بی نظیر جمهوری اسلامی منتقل می‌شوید!!

شبهت با فرقه بهائیت

«مهم‌ترین ابزار تبلیغی جریان مدعی یمانی، همچون بهائیت، استفاده از فضای وب و اینترنت و سوء استفاده از احساسات پاک جوانان، است. زیرا عموماً جوانان مذهبی، وارد سایت‌ها و تالارهای گفت و گوی مذهبی به اسم امام زمان (عج) می‌شوند در حالیکه برخی از این سایت‌ها و تالارها، متعلق به جریان احمد الحسن و پیروان وی می‌باشد. شاید هیچ وقت حرفی از احمد الحسن در سردر این تالارها نیز نباشد. از طرفی، اطلاعات جوانان نیز در بحث مهدویت، اطلاعات تخصصی نیست و از سر شوق و اشتیاقی، گاهی جذب شده و فریب می‌خورند. جریان مدعی یمانی، با رعایت یک سری اصول اخلاقی همچون جریان بهائیت و مسیحیت تیشیری، و بدین وسیله، جوانان را جذب و پس از آن ادعاهای واهی خود را مطرح می‌کنند».

اگرچه این فقره از کلام نویسنده محترم نیازمند پاسخ نیست، اما:

۱. استفاده از تکنولوژی روز (مانند اینترنت و ماهواره) نه دلیل بطلان یک دعوت است و نه دلیل حقانیت آن؛ پس همه می‌دانند که همه جریان‌ات مذهبی و سیاسی و اعتقادی در عصر حاضر، از فضای مجازی حد اکثر استفاده را می‌کنند. آیا خود شما مقاله‌تان را در پنجشنبه‌بازار به دست مردم رساندید یا از طریق فضای مجازی و وبسایتها؟! پس شما هم بهائی هستید؟! آیا اساساً دلیل بطلان بهائیت استفاده از شبکه‌های مجازی است؟! یعنی صد سال پیش که اینترنت وجود نداشت، دلیلی برای ابطال این فرقه نداشتید؟!

۲. دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) در زمانی آغاز شد که اکثر مردم ایران و عراق هیچ امکاناتی برای استفاده از شبکه‌های مجازی و اینترنتی نداشتند، یعنی در سالهای آغازین این دعوت اکثر مردم حتی تلفن همراه هم نداشتند، چه رسد به شبکه‌های مجازی.

۳. بیشتر انصار امام مهدی (علیه السلام) در تبلیغ روبرو و به وسیله روشنگری‌های مبتنی بر تقلین و همچنین مشاهده کرامات و رؤیاهای صادقه به این دعوت مبارک مهدوی پیوسته‌اند و آگاهان از مسایل دعوت یمانی (علیه السلام) به خوبی از این امر مطلع هستند.

۴. برخلاف اظهار خلاف واقع جنابعالی، در همه سایتها و شبکه‌های مربوط به دعوت مبارک یمانی (علیه السلام)، آرم و شعار و پرچم و نام مبارک امام احمد الحسن (علیه السلام) هک شده و این یک قانون است برای تالارهای رسمی دعوت مبارک یمانی (علیه السلام). برای مثال می‌توانید به غرفه فارسی و عربی و انگلیسی انصار امام مهدی (علیه السلام) در پالتاک که زیر نظر مکتب امام احمد الحسن (علیه السلام) اداره می‌شود مراجعه کنید و ببینید که نخستین پیامی که در عنوان آن غرفه مشاهده می‌کنید چیست و نخستین جمله‌ای که می‌شنوید چیست و نخستین جمله‌ای که به صورت متن برایتان نمایش داده می‌شود چیست؟

همچنین به همه گروههای مجازی تلگرام و فیسبوک و ... بروید تا ببینید که آیا نویسنده محترم، در این موضوع راست می‌گوید یا دروغ؟! از همه مخالفان عزیز و محققان محترم خواهش می‌کنم که این کار را تجربه کنید و سپس به این سؤال پاسخ دهید:

کسانی که به این سادگی دروغهای فاحش و آشکار می‌گویند، آیا منبع مورد اعتمادی در باره معارف و عقاید دینی محسوب می‌شوند؟!

۵. اگر جوانان (به قول شما ساده و بی‌اطلاع و بی‌سواد!) قدرت تشخیص حق و باطل را ندارند و در این محیطهای مجازی فریب انصار امام مهدی (علیه السلام) را می‌خورند، چطور قبول کنیم که فریب شما را نخورده‌اند؟!

بگذارید حرف دل نویسنده محترم این مقاله و همفکرانش را صریح و روشن بیان کنم: جوانان همگی بی‌سواد و نفهم هستند و نمی‌توانند حق و باطل را تشخیص دهند، بجز آن جوانانی که به جریان ما (شیعیان مراجع و پیروان ولایت مطلقه فقیه) ایمان دارند، چون آنها به دلیل اطاعت مطلق از شخصی غیر معصوم که خودش را ولیّ امر مسلمین جهان و امام امت و بزرگترین نشانه خدا (آیت الله العظمی) می‌نامد، بسیار فهمیده و متخصص هستند، البته تا زمانی که همچنان طوق بندگی ایشان در گردشان باشد، اما به محض اینکه همین جوانان با مطالعه و تحقیق و بحث و کنکاش، راه دیگری را انتخاب کنند، تبدیل به گروهی ساده و بی‌سواد و ساده‌لوح و فریب‌خورده می‌شوند.

از نویسنده محترم تشکر می‌کنم که عقیده خود در باره مردم ایران و جوانان کشورمان را

به روشنی اظهار کرد.

نویسنده محترم، آیا این جوانان بی اطلاع که هیچ تخصصی در مهدویت ندارند، امیر شما را نایب امام زمان (علیه السلام) و پرچمدار لشکر امام زمان (علیه السلام) نمی دانستند؟! چرا در آن زمان نیاز به تخصص در مهدویت و علوم دینی نداشتند و حالا که با روشنگری های سید یمانی (علیه السلام) عده ای از آنها شروع به تحقیق واقعی در باره عقاید گذشته و آینده خود کرده اند، نادان و ساده و فریب خورده تلقی می شوند؟!

أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^۱
اف بر شما و بر آنچه که به جای خدا می پرستید. آیا اندیشه نمی کنید؟!

شبهات با فرقه داعش

«کارشناسان امر معتقدند داعش و جریان احمد الحسن بصری یمانی دروغین، آخرین نسخه به روز رسانی شده مطالعات مستشرقین غربی، در جهان اسلام هستند که دقیقاً در برخی مفاهیم، با یکدیگر هم پوشانی نیز دارند. و به دنبال سوء استفاده از گزاره های آخرالزمانی در جهت اهداف خویش می باشند. رنگ پرچم داعش در اهل سنت، سیاه و رنگ پرچم احمد الحسن مدعی مهدویت در شیعه، سفید؛ عبارت روی پرچم داعش به عنوان نماد آخرالزمانی اهل سنت، شهادتین (لا اله الا الله و محمد رسول الله) است و عبارت پرچم یمانی مدعی مهدویت دروغین به عنوان نماد آخرالزمانی شیعی، «البيعة لله» است. استعمار و جریان باطل، به عنوان دو مذهب بزرگ اسلامی، سعی در به انحراف کشاندن مساله مهدویت و منجی آخرالزمان در دو مذهب بزرگ اسلامی شیعه و اهل سنت، در جهت اهداف شیطانی خویش می باشند. در حالیکه همگان می دانند که استفاده از معیارهای همچون رنگ پرچم، انتخاب شعار و ... به علت تشابه سازی از طرف مدعیان دروغین در طول تاریخ اسلام، به هیچ وجه قابل اعتماد و اعتناء نیست.»

در پاسخ باید بگوییم:

۱. نویسنده محترم مقاله احتمالاً می داند که پرچم «البيعة لله» همان پرچم امام

مهدی علیه السلام در هنگام ظهور است.

يَكُونُ فِي رَأْيَةِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام الْبَيْعَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

پس احتمالاً با اصل این پرچم و شعار مشکلی ندارند، اما اینکه از گفته خود چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد، اصلاً برایم روشن نیست و گمان می‌کنم این قسمت از مقاله ایشان اشتباه حروفچینی است، چون بالأخره قائم علیه السلام یک پرچمی دارد و آن پرچم سفید و دارای نقش «البيعة لله» است، نه سهرنگ و سرخ و سبز. حال چطور می‌خواهند با این موضوع اثبات کنند که دعوت یمانی علیه السلام متعلق به استکبار است؟! من پاسخی برای این سؤال ندارم. شاید خودشان در آینده پاسخ بدهند. فقط آنچه در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده این است که مهدی علیه السلام به وسیله این پرچم شناخته می‌شود، یعنی این پرچم مقدس نشانه امام مهدی علیه السلام است، در حالی که نویسنده محترم تصور کرده‌اند که این پرچم نشانه مدعیان دروغین و فرقه‌های انحرافی است. حال نمی‌دانیم که باید کلام اهل بیت علیهم السلام را بپذیریم یا کلام ژورنالیستهای سیاسی را!

۲. ما هم می‌دانیم که استعمار معطل و بیکار نیست، بلکه قطعاً نقشه‌های شومی برای منحرف کردن مسیر اسلام دارد، اما سخن در این است که آیا این مسأله باید اصل اول اعتقادات ما باشد و همه عقایدمان را بر اساس همین امر تأسیس کنیم؟! مشرکین مکه همین اشکال را بر دعوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وارد می‌کردند و می‌گفتند او به سبب سفرهایی که به شام داشته و ملاقات با اخبار و علمای یهود، برنامه‌ای از آنها گرفته و سخنان و آموزه‌های آنها را به زبان می‌آورد و ما اعراب قرشی باید در مقابل این توطئه بیدار و هوشیار باشیم. قرآن کریم می‌فرماید: ما می‌دانیم که آنها می‌گویند که فقط یک بشر او را تعلیم می‌دهد، در صورتی که زبان آن کس که این قرآن را به او نسبت می‌دهند اعجمی (غیر فصیح) است و این قرآن به زبان عربی فصیح و روشن است.

وَ لَقَدْ تَعَلَّمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ

یک لحظه تصور کنید که در آن زمان با این شبهه مواجه می‌شدید و شباهتهای بسیار میان قرآن و تورات نیز این شبهه را در ذهن شما تقویت می‌کرد. آیا استعمار در آن زمان

۱ - کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۴.

۲ - نحل: ۱۰۳.

وجود نداشته؟! آیا این شبهات در آن زمان نبوده؟! شما اگر در آن زمان با چنین شبهاتی مواجه می‌شدید، چه پاسخی می‌دادید؟! آیا نمی‌گفتید دستهای آلوده شیاطین جن و انس احتمالاً برنامه جدیدی تدوین کرده و مدعی دیگری وارد بازار کرده‌اند؟!

مشکل نویسنده محترم و همفکرانش این است که محکمت (یعنی قانون ثابت و تخلّف‌ناپذیر شناخت خلفای خدا) را رها کرده و دنبال شبهات و فرضیات احتمالی هستند، با اینکه خودشان بهتر می‌دانند که با این فرضیات احتمالی و شبهات می‌توان اصل وجود خداوند متعالی و صدق ادعای همه خلفای او را زیر سؤال برد؛ پس اگر دنبال حق باشند به جای اینکه همه چیز را با دستهای پنهان استکبار جهانی پیوند دهند، قدری مسئولیت‌پذیر می‌شوند و یک بار به این سؤال پاسخ می‌دهند که آیا دست خداوند بالاتر از دست استکبار و شیاطین نیست؟! آیا ممکن است خداوند قانونی برای شناخت خلفای خود قرار دهد و همه خلفا را با همان قانون معرفی کند، اما از قضا در باره یکی از آنها امریکا و استکبار جهانی با مطالعه دقیق روایات و برنامه‌ریزی طولانی، دست خدا را ببندند و به او رودست بزنند و مردم را با همان قانون مشخص و ثابت و تخلّف‌ناپذیر الهی فریب دهند؟!

۳. این چه نوع استدلالی است که چون استکبار در اهل سنت توانسته گروه داعش را بسازد، پس جبهه یمانیون نیز که در مقابل آنها هستند، شاید ساخته همان استکبار باشند؟! اگر خودتان مدرّس منطق باشید، به دانش آموزی که چنین استدلالی در برگه امتحانی بنویسد، چه نمره‌ای می‌دهید؟! فرض کنید من هم مانند شما استدلال کنم و بگویم: استکبار با سالها مطالعه توانست سنی‌های جهادی را سامان بدهد و القاعده را بسازد و در جهت مقابل نیز جبهه حزب الله را در شیعه ساختند تا برنامه‌ای کامل و بی‌نقص به نظر برسد.

انصافاً اگر همین استدلال را برای شما مطرح کنند، چه پاسخی می‌دهید؟! اکنون همان پاسخ را به خودتان بدهید و ما را از پاسخ دادن به این شوخی‌های بچه‌گانه معاف کنید.

۴. آرم پرچم و رنگ و ... در مسایل اعتقادی چندان اهمیتی ندارد، اما یمانیون به اتکاء قانون ثابت و تخلّف‌ناپذیر شناخت خلفای خدا به امام احمد الحسن علیه السلام ایمان آورده‌اند، نه رنگ و جنس پرچم. شما هم می‌دانید که ایمان ما به سبب وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله است که آن را نوشتار بازدارنده از گمراهی برای امت تا ابد نامیده و اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند که هرچه

برایتان مشتبه و مشکل شود، این وصیت برایتان مشکل نمی‌شود^۱ و فقط یک نفر با استناد و استدلال به این وصیت، شما را به حق خود دعوت می‌کند^۲.

شما هم می‌دانید که ما به سبب علمی که امام احمد الحسن (علیه السلام) از سوی امام مهدی (علیه السلام) اظهار کرده به او ایمان آورده‌ایم، نه جنس و رنگ پرچم. خودتان بهتر می‌دانید که او بیش از پنجاه کتاب در مسایل پیچیده و حل‌ناشده علمی نگاشته که هیچ پاسخی در مقابل آن علم ندارد و به همین سبب، به جای ورود به مباحث علمی اساسی با یمانیون، مشغول انتشار شعارهای ژورنالیستی هستید. خودتان هم می‌دانید که او در زمان حاضر تنها کسی است که مردم را به مصداق حاکمیت خدا (البیعة لله) دعوت می‌کند، در حالی که دیگران (و از جمله بزرگان شما) مردم را به دیکتاتوری (حاکمیت انا) یا دموکراسی (حاکمیت نحن) دعوت می‌کنند؛ پس هیچ شکی در بطلان دیگران و حقانیت این تنها دعوت کننده به حاکمیت خدا وجود ندارد.

خودتان هم می‌دانید که همه ادله ملکی و ملکوتی و صدها معجزه و کرامت غیبی همگی بر حقانیت امام احمد الحسن (علیه السلام) شهادت می‌دهند و از همین رو در مقاله حاضر او را متهم به سحر و جادو کردید!! خودتان هم اکنون فهمیده‌اید که صیحه جبرئیل (علیه السلام) مانند خود جبرئیل (علیه السلام) امری ملکوتی و غیبی است و مصداق آن رؤیای صادق و مکاشفه است که هزاران نفر با زبانها و عقاید و ملیتهای مختلف، خلفای خدا (انبیاء و اوصیاء) را در رؤیا و مکاشفه دیده‌اند که به حقانیت و صدق ادعای امام احمد الحسن (علیه السلام) شهادت می‌دهند و می‌دانید که شیاطین نمی‌توانند به صورت پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) تمثّل کنند.

۱ - ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۵.

۲ - ر.ک: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۸۲.

جمع‌بندی و سخن پایانی

سخن آخرم فقط با نویسنده محترم مقاله است.

جناب آقای مصطفی امیری، از آنجا که شما را حجت الإسلام و المسلمین خطاب می‌کنند (یعنی کسی که باید سخنش حجت و دلیل بر اسلام و مسلمانان مردم باشد) و به عنوان استاد مهدویت در دفتر تبلیغات و حوزه علمیه به سؤالات مردم پاسخگویی می‌کنید، خوب بود قبل از نوشتن این مطالب دور از شأن حوزه علمیه قم، اقلأً یک کتاب یا جزوه مختصر در باره دعوت سید احمد الحسن مطالعه می‌کردید.

از نوشته‌های شما روشن بود که اطلاعاتی در باره این موضوع ندارید و لذا رغبتی برای پاسخگویی به آن را نداشتیم، اما نوشته شما را سایتهای پربیننده سیاسی تبلیغ کردند و از این بابت لازم دیدم که از فرزند مظلوم امام مهدی (علیه السلام) در مقابل این هجمه‌های سنگین تبلیغاتی دفاع کنم، تا بلکه خودتان و دیگر مخاطبان، قضاوت و قیاسی بین حق و باطل نکنند و حجت و دلیل یمانی موعود (علیه السلام) را بی‌پیرایه بشنوند تا حجت بر شما و آنان هم تمام شود، تا نکند در قیامت صغری (هنگام قیام قائم منتقم) بگویند که من نمی‌دانستم.

شما می‌دانید که این عادت ناپسند در حوزه علمیه ما هست که به محض پوشیدن لباس روحانیت، احساس می‌کنند باید به صورت خلق الساعة در باره هر موضوعی اظهار نظر و قضاوت قطعی کنند، تا مبدا مردم بگویند که این روحانی چیزی را نمی‌داند. طلاب معمولاً همه کلمات و واژگان و عبارات فارسی و عربی را می‌دانند، جز کلمه «نمی‌دانم» و بیشتر فتنه‌ها و اختلافات مردم ناشی از همین اخلاق ناپسند معممین است، چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: **«اگر شخص نادان ساکت می‌شد، مردم اختلاف نمی‌کردند».**
لَوْ سَكَتَ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ!

بارها دیده‌اید که علمای حوزه، هنگامی که بدون اطلاع و آگاهی لازم شروع به نقد یک موضوع علمی یا اعتقادی می‌کنند، چه افتضاحات جبران‌ناپذیری به بار می‌نشانند که گاهی متأسفانه از روی آنها، کلیپهای طنز ساخته و در فضاهای مجازی منتشر می‌شود. خوب بود که از این کلیپهای طنز عبرت بگیرید و کاری نکنید که این آبروی باقیمانده

لباس روحانیت هم حراج شود و در آینده هرگاه مردم واژه شیخ را می‌شنوند، به یاد کلمات مرادفی مانند متکبر، جاهل، خودبزرگبین، پرحرف و کم‌عقل بیفتند.

به شما پیشنهاد می‌کنم کتابهایی مانند «جامع الأدلة»، «الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال»، «الوصیة و الوصی أحمد»، «المعتضون علی خلفاء الله»، «الأربعون حديثاً فی المهديين و ذرية القائم» و سایر نوشته‌های سید احمد الحسن و انصار و شاگردانشان را مطالعه بکنید. همه این کتابها به زبان فارسی و عربی و ... در تارنمای رسمی ایشان موجود است:

www.almahdyoon.co

اگر من جای مسئولان اطلاعاتی و قضایی جمهوری اسلامی ایران بودم، شما را به علت نوشتن این مقاله دستگیر و محاکمه می‌کردم. می‌پرسید چرا؟

نه به خاطر سخن پراکنی بر ضد دعوت یمانی آل محمد علیهم‌السلام، چون افتراء به یمانی علیه‌السلام در کشور ما اکنون مجاز و بلکه مورد توصیه است، بلکه شما را به جرم تبلیغ برای دعوت یمانی دستگیر و محاکمه می‌کردم، چون شما و امثالتان با بیان این اظهارات عجیب ژورنالیستی و غیر علمی، کاری کردید که بسیاری از افراد دودل و متحیر یقین به حقانیت امام احمد الحسن علیه‌السلام کنند و پس از مدتی تحقیق و تتبع بگویند: هرچه گشتم، هیچ اشکال دقیقی از مخالفین ندیدیم و نشنیدیم؛ پس این دعوت حق است و اشکالی بر آن وارد نیست!

آیا خبر دارید که با هجمه غیر عالمانه به یک موضوع، چقدر آن را پررنگ‌تر می‌کنید؟! آیا می‌دانید چه مقدار افکار جوانان جامعه را درگیر این مسئله کردید و چه تعدادی از مردم به خاطر خواندن مقالاتی مانند مقاله شما کنجکاو شدند که با یمانویون وارد بحث و گفتگو شوند و در نهایت از همین طریق، به دعوت مبارک یمانی علیه‌السلام ایمان آورده‌اند؟! لذا اگر مأموران قضایی و اطلاعاتی عاقل بودند، قطعاً شما را دستگیر می‌کردند، چون خدمتی به نشر این دعوت مبارک کردید که شاید تأثیرش بیش از تبلیغهای ما باشد.

برای همین خدمت بزرگ صمیمانه از شما سپاسگزارم، چون اینک هر انسان منصفی که متن پیش روی شما و بنده را بخواند، هم می‌فهمد که مغز کلام یمانویون و حرف حساب شما و حکومت مورد علاقه‌تان چیست؛ پس بهتر و سریعتر راه درست را انتخاب می‌کند.

امام احمد الحسن علیه‌السلام فرمود:

اعملوا ما تشاؤون، فإنکم للوارث تمهدون، شتمم أم أیتتم.

هرچه می‌خواهید بکنید، چون برای وارث زمینه‌سازی می‌کنید، بخواهید یا نخواهید.

اشکالات و شبهاتی که بر دعوت امام احمد الحسن (علیه السلام) مطرح کردید، عین اشکالاتی است که دشمنان انبیاء (علیهم السلام) و ائمه اطهار (علیهم السلام) در مقابل دعوت آنها مطرح می‌کردند. برخی از این شبهاتهای عجیب را در همین نوشتار ملاحظه کردید، مانند اتهام به ساحری و مسحوری و مخالفت با علما و بزرگان و فرقه‌سازی و توطئه دشمنان خارجی و ...

شما متأسفانه اطلاعاتی از قانون معرفت حجت‌های خدا ندارید و نمی‌توانید به این سؤال مهم اعتقادی پاسخ دهید که «با چه قانونی خلفای گذشته خدا را شناختید و خلفای آینده خدا را می‌شناسید؟» پس اگر در زمان هر یک از حجت‌های خدا بودید، به نظرتان چه موضعی در مقابلشان می‌گرفتید؟! یعنی آیا جزو اقلیت مؤمن به دعوت رسولان الهی می‌شدید یا جزو مخالفان و اصحاب زر و زور و تزویر؟!

فرض کنید در زمان حضرت نوح (علیه السلام) هستید. بگوییم که در مقابل او چه می‌گفتید؟

- تو هیچ دلیلی نیاوردی و یک مدعی کذابی؛

- استدلال فقط به یک جمله وصیت آدم و شیث است و می‌خواهی اینها را به هم بچسبانی و به ما بگویی که من همان منجی موعود از آل شیث هستم. اگر راست می‌گویی دلیلت را ارائه بده.

- دائماً می‌گویی که اگر به من ایمان نیاورید به زودی گرفتار طوفان می‌شوید. چند سال است که این حرف را تکرار می‌کنی و هیچ طوفان و عذابی نیامده؟! خجالت نمی‌کشی؟! کی می‌خواهی دست از این توهمات برداری؟!

- خیلی با ما جدال کردی و خسته شدیم از اینکه حرفها و وعده‌های تکراری سر خرمن تو را شنیدیم، اگر راست می‌گویی آن عذابی که وعده‌اش را می‌دهی بیاور:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْذَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ»^۱.

- ما از این حرفهای تو به یقین نرسیدیم و شک داریم که ادعای تو راست باشد:

«جاءتهم رسلهم بالبينات فردوا أیدیهم فی أفواههم و قالوا إنا كقرنا بما أزلتم به و إنا لفی شك ممّا

تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيْبٍ»^۱.

- اگر دست از این ادعاهای کذب برداری، سنگسارت می کنیم:

«قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ»^۲.

- شما دیوانه هستی یا جن زده‌ای و باید تحویلت بدهیم به مأموران و بازداشت کنیم:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ اِرْجِرْ»^۳.

- اگر تو پیغمبر خدا و منجی قوم ما بودی، لا اقل زن و بچه خودت رو می توانستی

اصلاح کنی. تو که زن و فرزندت قبولت ندارند، چطور می خواهی ما قبولت کنیم؟

«صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتُ نُوحٍ وَ امْرَأَاتُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ

فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنَبْنَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ»^۴.

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ

أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۵.

- اگر تو رسول خدا بودی، یک عده انسان با شخصیت و علما و بزرگان قوم به تو ایمان

می آوردند، در حالی که خودت یک انسان عادی مثل ما هستی که هیچ فضیلتی بر ما ندارد و

پیروان تو هم عده‌ای اراذل و فرومایگان ساده لوح قوم ما هستند؛ پس حتماً دروغگویی:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي

الرُّأْيِ وَ مَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذِبِينَ»^۶.

آقای امیری، انصافاً اگر در زمان نوح (علیه السلام) بودید و او را می دیدید که یک انسان عادی

است و هاله نور ندارد و خانواده او هم قبولش ندارند و بعد از گذشت این همه سال، جز عده

اندکی اراذل به او ایمان نیاوردند و پیوسته وعده عذابی را می دهد که محقق نمی شود و هیچ

یک از بزرگان قوم (المالاً) او را قبول ندارند، چه برخوردی با او می کردید؟!

۱ - ابراهیم: ۹.

۲ - شعرا: ۱۱۶.

۳ - قمر: ۹.

۴ - تحریم: ۱۰.

۵ - هود: ۴۶.

۶ - هود: ۲۷.

حال فرض کنید که در آغاز (بر فرض محال) دعوت او را قبول کرده بودید. آیا از دعوت او مرتد نمی‌شدید؟ پس از سالهای طولانی تنها عده اندکی به دعوتش ایمان آوردند. مؤمنان خسته شدند و می‌گفتند که این عذاب کی محقق می‌شود؟ گفت: خداوند می‌گوید که هسته خرمایی را بکارید؛ هرگاه که تبدیل به درخت شد و خرمایش رسید، عذاب خدا می‌رسد. آنها هفت سال منتظر بودند تا خرمایشان رسید، اما عذاب خدا نرسید و به همین جهت یک سوم مؤمنان به او مرتد شدند. نوح علیه السلام مجدداً با خدا مناجات کرد و گفت: خدا می‌گوید که خرمای به دست آمده از این درخت را بخورید و هسته‌اش را بکارید تا به ثمر بنشیند. هر وقت این هسته به ثمر نشست، عذاب نازل می‌شود. بار دوم هم چنین کردند، اما عذابی نیامد و در نتیجه یک سوم دیگر هم مرتد شدند. باز همین مناجات و دستور به کاشتن مجدد نخل صورت گرفت و در مرتبه سوم طوفان رسید و کافران هلاک شدند.

آقای امیری، خودتان را جای مردم آن زمان بگذارید و بگویید که واقعاً با این طرز فکر و طرز گفتار و استدلال، شما با پیروان نوح علیه السلام هستید یا اکثریت مخالف نوح علیه السلام؟ فرض کنید که در زمان موسی علیه السلام بودید. منتظر پیامبری الهی و منجی آسمانی بودید و ناگهان شخصی از خانه فرعون بیرون می‌آمد و فرزندخوانده فرعون بود و در کاخ بزرگترین دشمن بنی اسرائیل علیه السلام رشد کرده و بزرگ شده بود و می‌گفت که من همان پیامبر موعود شما هستم که حضرت ابراهیم علیه السلام مژده آمدن من را داده بود. در آغاز به شما هیچ نشانه و معجزه‌ای نشان نمی‌داد، جز آن اوصافی که ابراهیم علیه السلام برایش ذکر کرده.

آیا می‌توانستید به چنین کسی با این همه شبهه ایمان بیاورید؟! حال اگر ببینید که همین شخص در یک درگیری دخالت کرده و با مشت به کسی زده و او را کشته و سپس فرار کرده و بعد از سالها با لباس چوپانی برگشته و مدعی نبوت و منجی‌گری می‌شود و با همان لباس چوپانی به کاخ فرعون می‌رود و می‌گوید که به من ایمان بیاور تا اجازه بدهم که در حکومت باقی بمانی، انصافاً موضع شما و مراجع عظام تقلید در برابر چنین کسی چه بود؟!

فرض کنید که (بر فرض محال) به چنین کسی ایمان آوردید و با بنی اسرائیل از نیل رد شدید. وقتی که این مدعی به طور رفت و وعده کرد که سی روز در آنجا می‌مانم و عبادت می‌کنم و وحی دریافت می‌کنم، اما در روز سی‌ام برنگشت، آیا او را متهم به دروغ‌گویی و خلف وعده نمی‌کردید؟! وقتی گفت که خداوند ده روز دیگر تمديد کرد، آیا او و خدایش را تمسخر نمی‌کردید که چرا از اول نمی‌دانسته که موعد تو چهل روز است؟!

با خودتان منصف باشید شیخ عزیز؛ آیا با این روشی که در نقد یمانی علیه السلام پیش گرفته‌اید، به نوح علیه السلام و موسی علیه السلام ایمان می‌آوردید؟!

فرض کنید که در زمان عیسی علیه السلام بودید. آیا به او ایمان می‌آوردید؟! بگذارید کمی شرایط واقعی آن زمان را بررسی کنیم. مادرش به زحمت توانسته بود جایی در کنیسه بگیرد تا عبادت کند و قذیسه شود، اما یکباره غایب شد و بعد از مدتی با یک بچه برگشت. علمای کنیسه شماتش کردند و گفتند که مادر و پدرت اهل این کارها نبودند!! آیا حاضر بودید به پیامبری ایمان بیاورید که مادرش بدون شوهر بچه‌دار شده و تولدش اولین شبهه اساسی برای مخالفان بود؟

بعداً همین جوان شروع به دعوت کرد و علمای بزرگ دین یهود، همگی تکذیب و تحقیرش کردند. او هم پیوسته به علما می‌تاخت و به اعمال و بدعت‌های آنها در دین انتقاد می‌کرد. به چنین شخصی ایمان دارید؟ چند معجزه از او دیدند و دقیقاً همان برجسی را به او زدند که شما امروز به امام احمد الحسن علیه السلام می‌زنید.

گذشت تا اینکه بالأخره چند نفر به او ایمان آوردند، اما چه مؤمنانی؟ یک زن بدکاره به اسم مریم مجدلیه و چند جوان ساده. برخی از انصارش را هم از کاباره‌ها پیدا کرد و گفت که شما اهل ملکوت هستید و اینجا جای شما نیست. یک نگاهی به این سنخ مؤمنان ببیندازید. انصافاً شما به او ایمان می‌آوردید؟!

بقیه مسیر را خودتان بگویند. اگر روز عاشورا بودید آیا به حسین بن علی علیه السلام ایمان می‌آوردید، در حالی که بر ضدّ ولیّ امر مسلمین زمان خروج کرده بود و فقها فتوا به قتلش داده بودند و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله هم تأییدش نمی‌کردند و در میان اصحابش کسانی مثل وهب نصرانی بود و هیچ معجزه‌ای برای ایمان آوردن لشکر یزید ارائه نداد و استدلالش تنها به آیات قرآن و حقّ ذوی القربی و وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله بود؟!

بگذریم؛ آیا به امام مهدی علیه السلام که در پنج سالگی غیب شد، ایمان می‌آوردید؟! یعنی اگر ایمان تقلیدی شما از پدر و مادر و مدرّسان حوزه را کنار بگذاریم (که اساساً نمی‌توان نام ایمان بر آن نهاد) آیا شما به هیچ یک از خلفای خدا ایمان دارید؟!

آیا هیچ یک از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام آن گونه که شما آرزو دارید و طلب می‌کنید و توقع دارید، آمده‌اند که بدون هیچ شک و شبهه‌ای به سادگی او را قبول کنید و علما هم همراه او

باشند و حوزه علمیه برایش فرش قرمز پهن کند؟!

واقعیت دین با اوهام و خرافاتی که در آنها فرو رفته‌اید بسیار متفاوت است و آن دینی که شما فهمیده‌اید و به مردم تزریق کردید، اصلاً دین خدا نیست، بلکه چیزی شبیه افسانه‌های مادربران است که زیر کرسی داغ در فصل زمستان برایمان تعریف می‌کردند.

با آمدن قائم آل محمد علیه السلام همگی باید از نو مسلمان شویم؛ باید از نو خدا را باور کنیم؛ آن هم خدای واقعی که با علم اثبات می‌شود و امام احمد الحسن علیه السلام در کتاب «تفسیر سوره توحید» و «توهم الحاد» و «عقاید اسلام» اثبات می‌کند، نه خدایی که تنها خاصیتش ترساندن مردم برای اطاعت بیشتر از ارباب شماست.

باید از نو به همه خلفای خدا، انبیاء و اوصیاء علیهم السلام ایمان بیاوریم، چون تازه فهمیدیم که انبیاء و اوصیاء علیهم السلام انسانهایی عادی مثل ما بودند که خداوند آنها را با نص و وصیت رسول قبل و تأیید ملکوتی معرفی کرده بود، نه انسانهایی با هاله نور و قدرتهای خارق عادت!

آیا می‌دانید که رسول الله محمد صلی الله علیه و آله در سیزده سال دعوت غریبانه و مظلومانه خود در حجاز از سوی همه بزرگان احناف تکذیب و تحقیر می‌شد و بجز ۵۵ نفر کسی به او ایمان نیاورد و وضعیت مسلمانان و مؤمنان به او چیزی شبیه وضعیت امروز انصار قائم آل محمد علیهم السلام در حکومت ایران و عراق بوده؟!

آیا شما به چنین رسولی ایمان دارید یا اینکه به تبع علمای احناف و احبار و رهبان (علمای یهود و نصاری) او را شاعر و ساحر و مسحور و مجنون و کذاب و معلّم (گماشته دشمن) می‌دانید؟!

اینها مقدمه بود برای اینکه نکته مهمی را گوشزد کنم. این نکته را به خاطر بسپارید: هر رسول و حجتی که برایتان آمد، تکذیب و تمسخر و تحقیرش کردید. همه انبیاء و ائمه را متهم کردید و با تکبر در مقابل آنها اظهار وجود کردید. این رفتاری بود که گذشتگانتان با همه ائمه معصومین علیهم السلام انجام دادند و در مقابل حجت هر امامی، دهها شبیه ژورنالیستی و سیاسی مطرح کردند. این رفتاری بود که پدرانتان در کربلا با حسین مظلوم علیه السلام انجام دادند و امروز شما هم می‌خواهید باری دیگر حسین علیه السلام را به جرم خروج علیه ولی امر مسلمین جهان و اعتقاد به حاکمیت خدا و نفی حاکمیت مردم، با لب تشنه بکشید.

فقط باید یادآوری کنم که این امام بر خلاف حجت‌های قبل، منتقم است و همه ظلم‌هایی

که به همه خلفای خدا شده را جبران می کند و انتقام سختی از قاتلان حسین علیه السلام می گیرد.

و يعلم الذین ظلموا آل محمد ای مقرب یظلمون